

# تاریخچه طبابت در افغانستان

از زرتشت تا این اواخر

با گفته هائی در مورد اخلاق و اخلاق طب جراحی

جلد اول

خاطرات دوران محصلی در فاکولته ای

طب کابل

تتبع و نگارش

داکتر غلام محمد دستگیر

متخصص جراحی عمومی FRCSE

(متقاعد)

به اهتمام

داکتر عبدالحکیم ضمیر متخصص هستولوجی

البوکرکی، نیومکسیکو، اضلاع متحده

## شناسنامه ای کتاب

### خاطرات دوران محصلی در فاکولته ای طب کابل

نویسنده: داکتر غلام محمد دستگیر متخصص امراض جراحی (متقاعد)

چاپ اول: اگست 2020م میزان 1399ش سفرالمظفر 1442ق

ناشر: انتشارات شامامه، هالند

دیزاین صفحات: داکتر دستگیر

دیزاین روی کتاب: داکتر دستگیر

مصحح: محترم غلام مجتبی دستگیر

موضوع: خاطرات دوران محصلی

شماره ISBN

حق طبع: در همه نقاط جهان محفوظ به داکتر دستگیر

بنام خداوند یکتای رحیم و مهربان

## فهرست مندرجات

شماره	موضوع	صفحه
	1- معرفی و نوت مهتم	8-5
	2- معرفی نویسنده	9
	3- پیشگفتار	14
	4- نوتی از یک استاد گرامی	16
	5- شروع	17
	6- در فاکولته ای سائینس	19
	7- در فاکولته ای طب / بیوشیمی	22
	8- شعبه ای اناتومی	24
	9- شعبه ای پتولوجی	29
	10- دلجان سرخوش	33
	11- شعبه ای باکتریولوجی و پرازیتولوجی	37
	12- شعبه ای فزیولوجی	40
	13- شعبه ای داخله	45
	14- شعبه ای عقلی و عصبی	52
	15- شعبه ای جلدی	54
	16- شعبه ای طب وقایوی و اجتماعی	56
	17- شعبه ای فارمکولوجی	59
	18- شعبه ای رادیولوجی	62
	19- شعبه ای اطفال	64
	20- شعبه ای گوش و گلو و بینی	67
	21- احصائیه ای ویروس کرونا	68
	22- شعبه ای چشم	72
	23- شعبه ای جراحی	74
	24- پروفیسور رایس	80
	25- شعبه ای نسایی ولادی	87
	26- شعبه ای یورولوجی / طب عدلی	94
	27- داکتر رابرت شا	99
	28- لست دیگر نوشته ها و تراجم داکتر دستگیر	104
	29- مآخذ	113



داکتر عبدالحکیم ضمیر

داکتر عبدالحکیم ضمیر فرزند مرحوم مغفور عبدالرحمن ضمیر نواسه ای جنرال پنین بیگ خان قوماندان سلاح کوت ( کوتوال) میدان تل، به تاریخ دهم ماه فروری سال 1937م در ده افغانان کابل تولد شده است. تعلیمات ابتدایی، ثانوی و رشديه ای خود را در لیسه ای حبیبیه موقفانه به پایان رسانید. به فاکولته ای سائنس برای پریمید و بعد از آن به فاکولته ای طب دانشگاه کابل به تحصیلات خود دوام داد و موقفانه دیپلوم MD به دست آورد. به تعقیب فراغت از فکولته ای طب به کورس احتیاط جهت تکمیل خدمت مقدس عسکری پرداخت و موقفانه به انجام رسانید.

داکتر ضمیر، به سپورت علاقه ای مفرط داشت و یکی از ستاره های فوتبال که در امریکه به soccer شهرت دارد در تیم های مکتب، یونیورسیتی و ملی شرکت داشته است. به دویدن و خیزها نیز مهارت داشت و در مقام اول لیسه ای حبیبیه در سپورت ها با دیگر هم قطاران در رول مهم بازی کرده است. در یک محفل اعطای جوایز که سال یک بار در صحن وزارت معارف صورت میگرفت به آن تعداد کپ های نقره ای موفق شده بود که در بغل من همه اش تحمیل نمی شد.



تیم فوتبال حبیبیانا

بعد از فراغت آرزو داشت در شعبه ای بیوشیمی شامل امتحان کانکور شود اما تغییر مفکوره داد و برای خدمت مریض در خوگیانی ننگرهار بحیث سرطیبب ایفای وظیفه نمود. بعد از یک دوره خدمت در آنجا به شفاحانه ای وزیر اکبرخان در شعبه ای داخله تقرر یافت. مترافق این زمان است که با یکی از دوشیزگان آن زیبای اعضای تیم Peace Corp که مایکرو بیولوجست بود و "فی Faye" نام داشت آشنا و دوستدار یکدیگر شده ازدواج میکنند. حاصل ازدواج شان رحمونا جان، حاجی عبدالسلیم ضمیر و عبدالخلیل ضمیر اند که هرکدام در مسلک خود موفق و افتخار افغانستانی ها اند و هم دارای شش نواسه های نازنین و ذکی میباشند.

در سال 1972م به امریکا در ایالت مینه سوتا که مرکز آن مینیاپولیس شهریکه دری اواخر روش جنایت کارانه ای پولیسش جهان را شورداد مسکن گزید. بلا تأمل در شفاحانه ای محل بحیث اسپستانت جراح به کار آغاز نمود. چون هوای سرد منطقه به صحت مناسب نبود به البوکرکی نقل مکان نموده به تحصیل هستولوجی پرداخت و متخصص محبوب هم مسلکان گردید.

عضو تیم ریسرچ پروفیسور آتتو اپنزیلر Otto Appenzeller (حال ایمریتوس) در دیپارتمنت نورولوجی یونیورستی نیو مکسیکو شد. در ریسرچ شبکه ای عصبی بدون میلین ویا الیافیکه میلین کمتر دارند و بنام *nervi nervorum* یاد میشوند و رول آن در نورو پاتی دیابت، رول بارز داشت. همچنین در ریسرچ IgA و رول آن در نیورو پاتی حاصله از الکھول نیز حصه گرفته بود. در مطالعه ای catecholamines برای برگشت وظیفه ای لوکوموتور بعد از جروحات قشر دماغ که در موش لابرتواری مطالعه میشد، نیز همکاری نموده است. در نشریات متعدد جزء تیم محققین بود. درحقیقت میتود تلون مخصوص عصب داکتر ضمیر بود که این نشریات را در مجلات مشهور طبی پر ارزش ترساخت.



محل عروسی ما ودا کتر ضمیر طرف چپ

در البوکرکی عضو فعال جامعه ای اسلامی گردید. در مهاجرت دوستان و اقربا در آن آیالت مساعی زیاد بخرچ داد. در تعمیر مسجد و تاسیس حضیره ای برای مسلمانان رول برارنده ای مادی و معنوی داشت که خوشبختانه با سن کهولت تا هنوز هم فعال است.

در تنظیم عروسی من که در 30 اگست 1960م، شصت سال قبل، در شهر نو کابل تجلیل شد مثل برادر بزرگ من رول مهم داشت. علاوه، چون زمان کولرا بود و قیودات فروش میوه وجود داشت و هم فصل انگور و خربوزه بود پدر مرحوم شان مرحوم فقید عبدالرحمن ضمیر که رئیس تفتیش شاروالی بودند چون محفل دوکتوران و محصلین طب بود بآنهم اشاره فرمودند که در صورت شستن انگور با پرمنگنات اجازه دارید و هم "باجه خانه ای بلدیہ" که جزء لاینجزای عروسی های عنعنوی بود از کسیکه قبلاً برای عروسی خود ریزرف کرد شخصا نیم ساعت از آنها وقت گرفت که خوشی محفل مارا دوبالا ساخت ولی از شرکت در محفل معذرت خواست؛ روانش شاد و جایش فردوس برین باد.

بدون کمک های مادی و معنوی و مشوره های داکتر حکیم ضمیر نشر این خاطرات ممکن نبود. من و همه ای فامیل من برای صحت کامل و طول عمرش از دربارالهی استدعا میداریم و شما هم این مرد وطندوست، فامیل دوست، سپورت دوست، رفیق دوستدار با وفا و مسلمان خوب را از دعا هایتان فراموش نکنید.

داکتر غلام محمد دستگیر، برومفیلد، کولورادو  
دوشنبه هشتم جون 2020م، 19 جوزا 1399ش، 16 شوال 1441ق

## نوت مهتم

من نشر این گنجینه ای خاطرات ایام محصلی ما در فاکولته ای طب را که داکتر غلام محمد دستگیر دوست دیرین من با زحمات زیاد شباروزی تهیه نموده است برای خودش و فامیل ارجمندش تبریک میگویم. از موقع استفاده نموده برای استادان محترم و با عزت ما که به رحمت حق پیوسته اند درود و تهنیت فرستاده برای آنهاییکه حیات دارند طول عمر با صحتمندی و سرور از دربار الهی تمنا دارم.

دوکتوران و محصلان عزیز طب، در حقیقت این خاطرات برای شما نوشته شده است تا از تجارب تحصیلی ما بیاموزید و از دانش و تجربه ای استادان دانشمند، زحمت کش برای اهتمامات بهتر مریض یک لمحہ هم وقت تان را ضایع نساخته تا حد امکان بشنوید، سوال کنید و یاد بگیرید. وهم هستند یک دسته استادانی که راستی وقت خود و وقت شما را ضایع میسازند مخصوصاً آنهایی که مزین به اخلاق طیابت نیستند دوری جوئید و گفته ای استاد محترم ما مرحوم مغفور پروفیسور نظر محمد سکندر را که به ما توصیه کرده بود: "به مریضان تان دلچسپی داشته باشید" مد نظر گیرید وهم عشقری مرحوم را که در شروع کتاب از آن نام برده شد همیشه به خاطر بسپارید: "داکتر خوب شوبد".

داکتر عبدالحکیم ضمیر

البوکرکی، نیو مسیکو

روز جمعه پنجم ماه جولای 2020م

16 جوزا 1399

13 شوال 1441



## معرفی نویسنده



داکتر غلام محمد دستگیر شام روز چهارشنبه پنجم ثور 1318 شمسی مطابق ششم ربیع الاول 1358 قمری که مطابقت دارد به 27/26 اپریل 1939 میلادی در خانه نمبر 32 گذر سه دوکان عاشقان و عارفان (ع) تولد یافته پدرش که شغل تجارت داشت به صوفی غلام دستگیر شهرت داشت، پدر کلان پدري ما مرزا شیرعلیحان نام داشت.

بعد از فراغت از لیسه حبیبیه به درجه ای اعلی در سال 1957م به PCB دانشکده ساینس شامل و در سال 1958م از آنجا هم به درجه ای اعلی فارغ و به دانشکده طب به تحصیلات خود دوام داد. در سال 1963م از دانشکده طب فارغ و به دوره ستاژ یا انترنشیپ داخل و در سال 1964م مفتخر به سند "ام دی" گردید.

در تعلیمات خانگی، تفسیر قرآن پاک و علوم دینی را از استادان محل؛ چون دوره ترجمه ای قرآن کریم مرزا شیراحمد خان مفسر شهیر به قیادت مرحوم مغفور ملا غلام حیدر در مسجد با بای خودی (ع) که از اهل قندهار بودند و روان شاد محمد ابراهیم خلیلی الاحمد الجامی مرثیه ای مطول ذیل را سروده اند که بیت اولش چنین است (صفحه 405 کلیات):

بعلم معنی قرآن به عهد خویش بی همتا      بسی پابند دین و مذهب و بسیار با تقوی

و مشکوٰۃ شریف و فقه را در مسجد ازبک ها در کوچه ای مشهور به ازبک ها از مولوی محمد طاهر آموخته است. مرحوم محمد یونس حیران ژورنالیست شهیر و با جرأت افغانستان که مضمون یا ایها الوزرا را در انیس نوشت هم در عین زمان شاگرد علم حدیث آن مرحوم و مغفور بود. محترم حیران بعداً رساله ای سه صد حدیث نبوی ﷺ را به زبان های دری فارسی و پشتو تهیه نموده که اثر گرانبهائش موفق به دریافت جایزه ای مطبوعاتی گردید.

در سال 1965م که محصل کورس احتیاط بود، امتحان کانکور طب را برای شمول به عضویت اکادمیک در پوهنزی طب پوهنتون ننگرهار و هم امتحان لسان پشتورا از طرف دواستاد ممتحن از دیپارتمنت پشتوی دانشکده ای ادبیات موفقانه گذشتانده در کدر جراحی پذیرفته شد. بعد از نشر کتاب "د صدری ناروغیو مختصره جراحی"، مضامین متعدد طبی در آریانا دایرة المعارف و "تداوی توبرکلوز فقرات با

مداخلات قدامی" از طرف پروفیسور رایس شف جراحی وقت تقدیر گردید و در جریان قدم علمی به پوهنمل بود که برای تحصیلات عالی در رشته جراحی در ماه می 1968م به انگلستان سکالرشپ گرفت و بعد از اخذ دیپلوم های از رایل کالج آف فیزیشن لندن LRCF، رایل کالج آف سرجنزر انگلند MRCS و دیپلوم تخصص در جراحی عمومی (بطنی صدی) از رایل کالج آف سرجنزهدنبره FRCS و گذشتاندن امتحان ECFMG در ماه اکتوبر 1978م به وطن مراجعت نمود.

بعد از خدمت در دیپارتمنت جراحی دانشکده ای کابل و تدریس اساسات جراحی، خدمتی در دیپارتمنت جراحی شفاخانه چهارصد بستر اکادمی علوم طبی و چند نشریه که در پشتنی طبی مجله و بعد ژورنال طبیعی علوم به طبع رسید، در نوامبر 1979م به مهاجرت پرداخته در امریکا مسکن گزید و بعد از گذشتاندن امتحان FLEX در امریکا در سال 1980م به اخذ لایسنس پرکتس طبابت در نیویارک و مسهچوستس نایل گردید. بعد از اضافه ازی سال خدمت در مؤسسات مختلف طبی امریکا چون یونیورسیتی مسهچوستس و یک شعبه از هارورد در نارتهمتون و شفاخانه ویتیران در سال 2012م با تقاضای رضاکارانه و برای پیشبرد آرزوی نویسندگی در باره ای حالت زار وطن، از شفاخانه ای ویتیران موفق به اخذ تقاعد گردید.

در جریان خدمات طبی اش در امریکا، انجمن دوکتوران افغانی در امریکا یا APAIA را بنیاد گذاشت که بعد ها نام AMPAA گرفت به روز شنبه 17 نوامبر 2019م سال 30 تاسیس با سمپوزیم علمی تحت ریاست رئیس انتخابی محترم سید مسعود سادات در ویرجینیا بدرقه گردید.

در پهلوی فعالیت های علمی طبی در امریکا چون: نشر یک میتود برای جراحی انگشت که در بلجیم، باستون، لندن و ششمین کنگرس بین المللی جراحی دست در پاریس تقدیم گردید، یک پاتینت برای جراحی امعای غلیظه بدست آورده است. نوع سوم خلع - کسر را در زاویه ای "لوئی" عظم قص در مجله ای تروما معرفی نمود. همچنین، کتاب "شناسایی با اخلاق طبابت" در سال 2018م و رساله ای "مشابهت اوضاع سیاسی قرن نوزده و بیست و یک ویت نام افغانستان امروز" را در سال 2020م به نشر رسانیده است. داکتر دستگیر عضویت چندین مؤسسات علمی را داشت و به حیث رئیس کمیته های کنترول انتانات، مدیکل ریکارد، فارمسی، Peer Review و دایرکتر کلینیک در شفاخانه های مربوطه نیز مؤظف بوده است.

با امید هفته نامه مردم افغانستان به مدیریت محترم محمد قوی کوشان، سایت آریائی که مؤسس آن محترم عزیز جرأت اند وسایت خراسان زمین که گرداننده ای آن آغای دیدبان است همکار قلمی بوده مضامین متعدد اجتماعی، تاریخی، و سیاسی بفارسی دری و انگلیسی نوشته اند و شامل اضافه از 220 عنوان بوده به چاپ رسیده است که در اخیر کتاب تحت "لست دیگر نوشته ها و تراجم" از همه تذکر رفته است.

همچنین، ده فصل تکست بوک جراحی که در امریکا بنام "کریستوفر" شهرت دارد بقسم ده جلد با تحریر قلمی اش با عنوان: انکشاف و نموی جراحی، بیولوجی مالیکولی در جراحی، نتایج سریری در جراحی، هومیوستاز (تغییرات عضویت در جراحی و ترضیضات)، شاک (اسباب و اهتمامات تداوی کولپس دورانی)، اهتمامات مایع و الکترولیت مریض جراحی، اساسات آماده ساختن قبل از عملیات جراحی، ترانسفوزیون خون و تشوشات نزی جراحی، استقلال در مریضان جراحی (مصرف پروتین کتربوهایدریت و شحم از طریق

زرق های وریدی)، موضوعات جراحی مرض شکر، را تهیه و ترجمه نموده به چیف جراحی دانشکده ای طبی کابل که به تفصیل در متن ذکر شده است، اهدا نموده است.

داکتر دستگیر با خانم خود بی بی حاجی نسرین سیدی دستگیر، نورچشمان نظیفه هوشمند دستگیر، احمد ولید دستگیر، عفیفه دستگیر رستمی، و احمد خالد دستگیر و نواسه ای نازنین دانشمند چون تهمینه هوشمند (عضو ارشد یک کمپنی با تکنالوجی کمپیوتر)، نوید هوشمند (محصل روابط بین المللی در دانشگاه کولرادو)، وصال هوشمند (متعلم)، ریحانه هوشمند (متعلم)، امید سلطان دستگیر (سال اخیر مکتب)، حامد احمد دستگیر (متعلم و به وزنش قهرمان تویکنندو در اضلاع متحده)، حنا رستمی (سال آخر دانشکده ای حقوق)، جینا رستمی (سال خیر آرکتکت)، سایل رستمی (محصل علوم سیاسی در کالفرنیا)، ثنا دستگیر (فارغ مکتب)، هدیه دستگیر (متعلم).

بجز فامیل رستمی که در نیویارک اند دیگران همه در کولورادو بوده حیات با مسرت و صحتمندی به لطف خدای متعال حیات بسر می برند. برای همه موفقیت و سرفرازی دایمی از دربار الهی ﷻ تمنا داشته از جمیع بلیات زمین و آسمان در پناه حضرت خداوند ﷻ مینگارم.

# اهداء

به استادان و محصلین طب و فارمسی دانشکده های کابل و ننگرهار  
که به تیغ ناجوانمردانه ای بدکاران کمونست  
جام شهادت نوشیده اند و  
در آرزوی خدمت به وطن خود جوانمرگ شدند  
نام های شان جاودان باد

اول  
خاطرات زمان محصلی من  
”یک گزارش پر انتباه به محصلان جوان طب“  
(پروفیسور عبدالواسع لطیفی)

## پیش گفتار

در یکی از روزهای بهار 2013م دوست عزیز و هم مسلک نهایت گرامی ام پروفیسور داکتر محمد اکرم بابری متخصص امراض ریوی و Critical Care ضمن احوال پرسی تیلیفونی اظهار داشت که استاد: درباره فاکولته طب و استادان گرامی ما چندان معلوماتی در دست نیست، اگر امکان باشد یکی دو صفحه از خاطرات تانرا با معلوماتی چند در باره اخلاق طبابت برای سایت Doctors for Afghanistan بنویسید تا منبع معلوماتی برای نسل آینده دوکتوران جوان ما میسر باشد. بلادرنگ روی کمپوتر قرار گرفته اوراق حافظه را در لابلای حجرات دماغ مسن خود جستجو نمودم. خوشبختانه کتاب حافظه بازگردید و آنچه در صفحاتش ثبت شده بود یکایک بیرون آمد و بر حروف دری کیبورد یکی پی دیگر نشستن گرفت؛ با یک فرق؛ که یکی دو صفحه نه بلکه ده ها صفحه تولید شد.

بعد از اینکه خاطره ها ثبت شد، مربیون طبی من مختصراً تا جاهیکه حافظه اجازه میداد معرفی گردید و به اخلاق و روش طبابت شان تبصره گکی نوشته شد. خواستم برای تصحیح نام ها و تاریخ و غیره به چند همصنفان عزیز مثل پروفیسور قدرت الله مجددی و خانمش داکتر نفیسه مجددی، پروفیسور حمید هادی، داکتر شریفه عمرو داکتر عبدالظاهر خالقی و هم به استاد بسیار محترم و گرانمایه خود پوهاند داکتر عبدالواسع لطیفی، عرضه بدارم. از جمله همصنف نهایت عزیزم داکتر عبدالظاهر خالقی متخصص جراحی اطفال (متقاعد) و محترم پوهاند لطیفی نوشته ام را مرور نموده معلومات بیشتر میسر و تصحیح لازمه را تحریراً پیشنهاد کردند که با سپاس مزید از ایشان متشکرم. دوستان دیگر تماس تیلیفونی داشتند و از نوشته ام استقبال نیک لطف فرمودند.

این اثر مملو از اعداد و کلمات انگلیسی در متن فارسی دری میباشد. نظر به مشکلات تخنیکی از یکسو و واضح ندیدن نمرات مآخذ به دری و بد قوارگی ناخنک ها در بین جملات از جانب دیگر، چون دری ساختن مکمل امکان پذیر نبود (به سیستم فارسی بود) نه خواستم این دیزاین را تغییر دهم، بآنهم امکان دارد بعضی اعداد به فارسی دری ظاهر گردد؛ امید معذرتم را بپذیرید.

پلان این خاطرات در سال 2013م شروع و به نوشتن آغاز گردید. مسوده ای اول تکمیل شده بود که همصنف و دوست عزیزم داکتر عبدالحق هژیر متخصص و یکی از یورولوجیست های مشهور اروپا کتاب خاطرات خود را برایم جهت مرور و اصلاح، از اطریش فرستاد. مرور آن مدت زیاد را در بر گرفت. در عین زمان محترم بشردوست وکیل محبوب پارلمان کاپی نسخه ای یک داکتر را در صفحه ای فیسبوک خود نشر کرد که خلاف اخلاق طبابت، خلاف اخلاق مدنیت و خلاف اخلاق انسانیت و اسلامیت بود؛ تأثر عمیق را بر من بار آورد. بناء، جهت تنویر افکار دوکتوران افغانستان شروع به تحقیق و تتبع نمودم تا اینکه در سنبله ای 1397ش مطابق سپتمبر 2018م کتاب "شناسایی به اخلاق طبابت" از طرف شرکت کتاب در لاس انجلس اضلاع متحده به زبان فارسی دری از طبع برآمد و به دسترس علاقمندان قرار گرفت. بعد، موضوع طالب و آوازه ای موافقتنامه ای صلح شان با امریکا سربالا کرد و دانشمندان

از رابطه جنگ ویت نام جسته جسته به موضوع تماس گرفتند و در پی معلومات موافقتنامه ای صلح امریکا و ویتنام برآمدند. در باره ای ویت نام کتاب یک مریضم را که در باره ای جنگ ویت نام اثر مبسوطی نوشته و یک کاپی آنرا به من تحفه داده بود به خاطر گذشت به استفاده از آن و دیگر نشریات شروع به تتبع و تحقیق بیشتر نموده یک سلسله مقالات را در جریده ای وزین هفته نامه ای امید در پنج قسمت در قید تحریر در آوردم. این مقالات طویل بود. دوست عزیز دانشمند محترم محمد قوی کوشان مدیر سخت کار امید مجبوراً آن ها را در صفحات متعدد تقسیم کرد که شکایات خوانندگان عزیز را از هر کنج و کنار بلند ساخت. از یکسو طوالت این موضوع جالب و از سوی دیگر پیدا کردن آن در صفحات متعدد سبب رنجش خاطر شان گردید. بدین وسیله، تصمیم گرفتم تا آن مضامین را با معلومات بیشتر ضمن یک رساله تحت عنوان "مشابهت اوضاع سیاسی ویتنام در قرن 20 و 21 با افغانستان امروز" که حملات انتحاری، تخریب سرک ها و ظلم و ستم مردم توسط طالب ظالم مانند ویت نام ها حزب کمونست هوجیمین است برای تنویر اذهان جوانان و مردم ستم دیده ای افغانستان تقدیم کنم. که در ماه اپریل تکمیل و در ماه می 2020م از طرف انتشارات شامامه در نیدرلند (هالند) از طبع برآمد.

اکنون نوبت به مرور نوشته ای خاطرات زمان محصلی ما در فاکولته ای طب کابل که در آنوقت نام داده شده بود و امروز دانشکده ای انستیتوت طب کابل یاد میشود شروع کنم. چون پرو گرام فارسی 2013م به پروگرام دری تبدیل شد باید اصلاحات عمیق صورت میگرفت که به لطف خداوند تکمیل و چون جلد اول "تاریخچه ای طبابت در افغانستان از زردشت تا این اواخر" آماده ای چاپ گردید. به کومک خدای متعال جلد دوم "تاریخ طبابت در افغانستان" و جلد سوم که خیلی ها دلچسپ است و شامل "اخلاق و اخلاق طب جراحی" عنوان خواهد داشت ان شاء الله، اگر عمر و صحت همکاری نمود تقدیم خواهم کرد.

برای به دست آوردن معلومات بیوگرافی استادان محترم به فامیل های محترم شان که دست رسی داشتم به تماس شدم که از جمله: محترم کشور داس فرزند پروفیسور بالمكن داس، محترمه زراشت عثمانی دختر مرحوم پروفیسور عثمان هاشمی، محترم داکتر سید شهیر عالمی فرزند دانشمند مرحوم پروفیسور سید سرور عالمی، زهره جان دختر شهید پروفیسور داکتر عظیم مجددی، انجنیر عمر کبیر رحمت فرزند پروفیسور داکتر اسدالله رحمت و انجنیر نور وجوهات فرزند پوهاند وجوهات مالک تلویزیون زرین با تهیه ای فوتو ویا معلومات کمک شایان نمودند یک جهان عرض سپاس دارم. متأسفانه یکتعداد دیگر که وعده دادند تا معلومات و یا فوتوی استاد را بفرستند موفق به دریافت آن نشدم و به حافظه ای خود مراجعه کردم. هم چنین، معلوماتی چند و استفاده از بعضی فوتوهای سایت "دوکتوران برای افغانستان" به مدیریت محترم داکتر ناصر اوریا و هم از انترنت و امید هفته نامه ای مردم افغانستان به مدیریت محترم محمد قوی کوشان استفاده به عمل آمده است. از نظریات و مشوره ای برادر عزیزم مجتبی دستگیر منت بردارم و از نواسه ای ارجمند امید سلطان دستگیر فرزند ارشد پسر ارشد احمد ولید دستگیر که در امور کمپیوتری با من کومک فراوان نموده است یک جهان سپاس عرض میدارم.

خوش استم و افتخار دارم که استاد معظم پروفیسور عبد الواسع لطیفی، در قید حیات اند و در سال 2013م قلم رنجه فرموده نوبت ذیل را نیز ضم نظریات عالمانه خود بمن فرستادند که حضور تان تقدیم میگردد:

## نوتی از یک استاد نهایت گرامی

هو

یاد داشت های مستند و خاطرات دلچسپ و چشم دیدهای پر انتباه دوست عزیز و هم مسلک نهایت عزیز و گرامی ام استاد داکتر غلام محمد دستگیر را که شمه ای از فعالیت های طبی و علمی بنده و بسا استادان دیگر فاکولته های طب پوهنتون کابل و پوهنتون ننگرهار با لطف و نیک بینی یاد کرده است، خواندم. این مجموعه ای پر محتوا که به قلم شخصیت خدمتگار و فرزانه وطن و فدا کار راه بهبودی ارتقای مسلک شریف طبابت در افغانستان، چون داکتر دستگیر، به رشته ای تحریر در آمده است مانند مشعل رهنما برای محصلان جوان طب در ساختار حیات مسلکی و اجتماعی شان روشن انداز است. خدمات داکتر دستگیر در تاسیس انجمن دوکتوران افغان در امریکا و نظریات رهگشای او در مورد این انجمن قابل قدر و فراموش ناشدنیست. وی در پهلوی فعالیت های طبی و علمی، در تحلیل اوضاع سیاسی و اجتماعی وطن عزیز خود یک نویسنده براننده ای واقع بین است که مقالات او گاه گاهی در جریده وزین امید به چاپ میرسد و به یادگار میماند. از ایزد توانا عمر پر صحت و سعادتش را با موفقیت های مزیدش در هر دو رشته نیازمندم.

امضا: واسع لطیفی

ویرحینیا، جون 25 سال 2013م

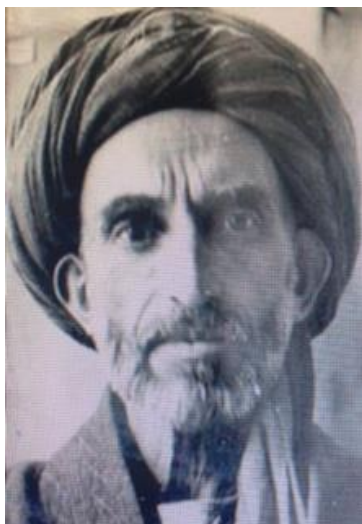


## شروع

اخلاق استادان و مربیون هر مسلک، مخصوصاً در طب، و معلمی که تربیة نسل آینده را در علم و دانش روزمره و فن و صنعت طبابت جزء مسوولیت های خود میدانند، در شاگردان شان منعکس میگردد. این مربیون کسانی اند که از خود خیر جاری بجا گذاشته زنده ای جاویدان اند. خاطرات من در باره تحصیل طب و معرفت با این مربیون مقدس ازینجا شروع میشود:

در سال 1957م که من از لیسه عالی حبیبیه فارغ شدم سه صنف دوازده وجود داشت؛ الف، ب و ج. من از صنف "ب" به درجه ای اول فارغ شدم. در آن زمان سه نفر اول هر صنف به هر فاکولته ای که میخواستند معرفی میشدند. دفتر پوهنتون کابل در منزل اول دیپارتمنت کیمیای فاکولته ساینس بود؛ که در شمال رادیو کابل، غرب وزارت پوست و مخابرات وقت، جنوب دریای کابل و شرق جناح شرقی لیسه ای حبیبیه موقعیت داشت. این منطقه بنام پل باغ عمومی یاد میگردید. به ارواح همه معلمین زحمتکش، دانشمند و دانش پرور خود از حبیبیه تا دانشکده ای طب درود و تهنیت فرستاده برایشان از دربار الهی ﷻ جنت برین استدعا میدارم و آنهایی که در قید حیات اند صحتمندی، طول عمر و سر فرازی شان آرزوی ماست.

**فاکولته طب** انتخاب اولم بود، و بدانجا پذیرفته شدم. بین فراغت از حبیبیه و صنف PCB فاکولته ای ساینس تنها چند هفته وقت داشتیم. پی سی بی، شامل صنف های، فزیک، کیمیا و بیولوژی بود که باید حتماً قبل از فاکولته طب (پری مید) این مضامین را موفقانه تکمیل مینمودیم. بلادرنگ به آمادگی پرداختم. به شوقیکه به صحافت کتاب داشتم گده های کاغذ سفید پدرجنت مکانم برایم مهیا و من به دوخت و صحافت سه جلد کتاب سفید که هریک در حدود دوصد صفحه داشت پرداختم. کتاب ها در ظرف چند



جنت مکان عشقوری

روز آماده ای این بود تا نوشته ها در آن درج گردد. اما کنارهای هر جلد ضخیم و نا منظم ماند. برای قطع کنارهای هر جلد آنها را به دوکان جنت مکان عشق‌ری (1) مرحوم شاعر شیوا بیان و فقیر مشرب ما در گذر بابای خودی برده خواهش کردم که اگر لطف فرموده کناره های کتابم را با سامان و برنده که داشتند قطع نموده بر زیب کتاب هایم که رفیق چند ساله درسی ام در فاکولته ساینس و طب خواهد بود بیافزایند (در مقدمه دیوان عشق‌ری که توسط نثار احمد نوری و ناشر تاج کمپنی پشاور بطبع رسیده این قصه به آب و تاب سبک نویسنده تراوش یافته است). روان شاد عشق‌ری پرسید: "فرزند تو محصل میشوی؟" با شوق و شعف کامل گفتم: "بلی! محصل طب". بعد از لحظه بهتر تر از آنچه توقع داشتم کتاب هایم را بمن سپرد. بسیار خوش بودم از اینکه آن کتابهای سفیدی که منتظر نوشتن درس هایم بود چقدر زیبا و سنگین به نظر میخورد. پرسیدم عشق‌ری صاحب چند است مزد این کار تان: فرمود "آغا جان تو محصل هستی من چطور از تو پول بگیرم، بروپناه ات به خدا **فقط داکتر خوب شو**".

ببینید، که گذشت زمان چه تفاوت ها بار میآورد و از آن زمان تا ایندم چه فرق هائی خلق گردیده است..... وی که دارائی اش فقط یک تغاره نصور دهن و یگان صحافت کتاب بود از یک محصل پول نمی گرفت و امروز اژدرهای عرض وجود کرده اند که به انواع مختلف پول از کیسه های مردم بینوا و با شهامت به شمول محصلین عزیز ما می ربایند..... و سندی میدهند که چندان ارزش ندارد!

## در فاکولته ای ساینس.....

دوهم حمل 1336 همجری شمسی مطابق 22 مارچ 1957م ساعت 7:30 صبح بعد از نان و چای صبحانه با سرور فراوان بطرف حویلی واز آنجا با بایسکلکی رائیلی که داشتیم از درب خانه نمبر 32 گذر سه دوکان عاشقان و عارفان مربوط ناحیه ای نهم برآمده از طریق جاده ای نادر پشتون که جدیداً اعمار و با جاده ای میوند در چهار راهی گمنام پیوست میشد بغرب بصوب پل آرتن از آنجا به دهمزنگ و کارته چهار و فاکولته ساینس به راه افتادم.

در حوالی مدخل فاکولته چهره های نا آشنا زیاد بود. با دوستان و آشنایان هم مکتب خود مثل قدرت الله مجددی (پروفیسور نسایی ولادی در فلوریدای امریکا متقاعد)، حمید هادی (پروفیسور نسایی ولادی در نارت کازولاینا امریکا متقاعد) و غیره کنار گرفتم و منتظر دعوت بداخل صنف ها بودیم که آوازی به لهجه ای خوشآیند قندهاری صدازد: "بچه ها نزدیک شوید، بیائید با ما". وی پیش و ما از عقیش به اطاق درسی کلانی که در دانشکده ای سانیس وجود داشت رفتیم همه بکرسی های خود اخذ موقع کردند بجز قطار اول. من در قسمت وسط قطار اول جای گرفتم و بعدها یکی بعد دیگر این قطار هم از شاگردان پر شد. بعد از لحظه ای با همصنفان معرفی شدم در جوار راست من عبد الرحمن سلیم (پوهاند رادیولوژی کتقاعد ساکن ملبورن استرالیا) در پهلوی چپ من خلیل آفتاش (دگروال شفاخانه ای 400 بستر مسکونه ای نیویارک متقاعد) در عقب و قطار دوم عبد الحق هژیر (پورورولوجیست مشهور اروپا ساکن اطریش متقاعد)، شاه ولی (سابق وزیر خارجه و معاون صدارت) و صالح محمد زیری (سابق وزیر زراعت و صحت عامه) جای گرفته بودند و هم یک تبعه ایرانی بنام حسین آزاد که میگویند بعدها دکتور مشهور در طهران شد در اخیر صنف جای گرفت که تا آخر سال همین موقعیت های ما پایدار باقی ماند.

**پوهاند داکتر غفار کاکر** رئیس نو تقرر یافته فاکولته ساینس پرو گرام های درسی را معرفی و مرحوم مغفور **پوهاند داکتر عظیم ضیائی** بدرس فزیک شروع و آنچه ما در ظرف یکسال در حبیبیه فرا گرفته بودیم در همان یکساعت تکرار نمود؛ در س های کیمیا از طرف مرحوم مغفور **پوهاند داکتر انور خان**، و بیولوژی از طرف **پوهاند داکتر صدیق** (بعدها والی هرات و کابل) و لابراتوار ها از طرف اسیستانت های شان تدریس میشد. لابراتوار فزیک بسیار مجهز بود و اسیستانت آقای **نجاتی** لیسانس فاکولته ساینس از فارغان لیسه ای نجات بود. لابراتوار کیمیای تحلیلی در منزل دوم پوهنتون قرار داشت و جنت مکان **نادر خان و بصیر خان** مرحومین استادان ما درین لابراتوار بودند و ما تا تاریکی شام مشغول فرا گرفتن میتود های تجزیوی و تحلیلی کیمیا میبودیم. نادر خان، مخصوصاً با دستان مصاب به اکزیما تا حدی به تکلیف بود که تباشیر به بسیار مشکلات بدست میگرفت تا اصطلاحی را بالای تخته ای نه چندان سیاه بنویسد. بصیر خان که بما در صنف 12 کیمیای عضوی تدریس میکرد، هم تا به ناوقت های شب در لابراتوار مشغول وظیفه می بود، شنیده بودیم که به زودی به کشف بسیار بزرگ در باره شحمیات نایل می گردند. در صنف سوم طب بودیم و ستاژ ما با مرحوم مغفور صمدعلی خان حکمت بود که بصیر خان را در یک بستر ملاقات کردیم حالت ناخوش این استاد پر کار، زحمت کش، علمدوست و

شاگرد پرور ما را سخت متأثر ساخت و بعد از دو یا سه هفته نه گپ زده میتوانست و نه غذایی یا مایعی بلع میتوانست، بسیار نا آرام در بستر می طپید؛ نه آکسیجنی بود و نه سیرومی. ممکن از اثر فلج عصب قحفی نمبر IX یا "عصب لسانی بلعومی" که ممکن منشأ آن افت توموری یا انفرکت داخل قحف بوده باشد جان بحق سپرد و ما را سوگوار ساخت، روانش شاد و جنت برین مکانش باد.

متأسفانه، آزاد شدن هایدروجن سلفاید از لابراتوار کیمیا که در وقت تطبیقات کیمیای محصلین صنف های طب قبل از ظهر صورت میگرفت، لمحات تهوع آور را در فضای پل باغ عمومی کابل پخش میساخت. شاگردان جناح شرقی حبیبیه که صنف هشتم بود در آنجا موقعیت داشت و مالکان دوکان های چوبی دور و نواح آن سخت به تکلیف می بودند. در لابراتوار بیولوژی، **علی دریاب سپنتا** جاغوری که خودش محصل صنف اول طب بود تجارب بیولوژیکی مثل مطالعه جلد بقه ونمو و مطالعه ای آمیب و اجواف قلب گوسفند و غیره را بما عملاً نشان داده تدریس میکرد. سپنتا که با آقای سپنتا وزیر خارجه سابق افغانستان کدام ارتباط فامیلی ندارد بعد از فراغت به شوق و علاقه که به اناتومی داشت، بحیث اسپستانت در شعبه اناتومی تقرر یافت. با تأسف و تأثر عمیق شام روز جمعه نوزدهم دسمبر 2014م ضمن اعلانات فوتی از تلویزیون اطلاع یافتیم که استاد علی دریاب سپنتا در مشیگن امریکا فوت نمود و مجلس فاتحه به روز یکشنبه بیست و یک دسمبر در ویرجینیا پلان شده بود روانش آرام و جاییش را در بهشت برین تمنای دارم. سپنتا، در رسم های اناتومی هم مهارت فوق العاده خوب داشت.



ارواح شاد استاد داکتر علی دریاب

سپنتا وقتیکه محصل طب بود در لیلیه فاکولته طب بود و باش داشت. در آنزمان، یک معاون اداری جدید برای فاکولته طب که رئیس ما مرحوم مغفور پوهاند داکتر محمد عثمان انوری بود، جدیداً مقرر شده بود. علی دریاب با وی یک شوخیگی سر داد: معاون اداری که یک شخص صوفی مشرب و انسان خوب و بی آلاشی بود در وقت تفتیش صبحانه ای لیلیه، سپنتا را در بستر میآید بالاییش به اصطلاح پتکه میکند و وی را از بسترش بیرون می سازد؛ سپنتا با چهره غمگین و متأثر و "وش و وای" های تأثر آور میگوید: "شما از دل من چه خبر دارید!" معاون اداری که یک شخص مهربان بود برایش از روی لطف و ترحم میگوید: "بگو فرزند چه شده، چه کومک کرده می توانم؟ آیا از فامیل احوال داری انشاءالله خیریت باشد؟". سپنتا، باز هم با چهره غم آلود میگوید: دیروز که من به فاکولته رفته بودم دو دانه "کروموزوم" خود را زیر بالشت مانده بودم شام که برگشتم آن ها را نیافتم و کسی حتماً آن ها را دزدیده است. معاون اداری میگوید: خیر است فرزند قیمت آن چند بود ما یک جوړه دیگر برایت میخریم. سپنتا با چشمان تر و چهره غمگین میگوید: "او یک چیز بی بها بود که در هیچ جای دنیا پیدا نمی شود و نشانی پدرم بود".

معاون اداری بلادرنگ از تفتیش لیلیه منصرف شده به تلاش به دفتر عثمان خان می رود و قصه میکند که: "یک محصل یک جوهر کروموزم بسیار قیمتی را که نشانی پدرش بود، میگوید که از زیر بالشت وی مفقود شده، بسیار متأثر است". عثمان خان میداند که این یک مزاح عملی است وی هم با وی تأثر نشان داده مشوره میدهد که باید پولیس خبر شود. بیچاره معاون اداری جگرخون و پریشان و رنگ پریده در چرت می رود که کسی برایش میگوید که: "صوفی صاحب این یک مزاح است" و کروموزوم را برای وی بیان میکند.

استادان دیگر ما در PCB **داکتر سیف الرحمان صمدی** استاد کیمیای عضوی و **عبد الرحمان عبادی** استاد فزیک ما بود. ایندو استاد چندان افاده خوب در لکچرهای شان نداشتند. داکتر سیف الرحمان صمدی درین اواخر کتابی زیر نام "رهنمودهائی از اسلام" به چاپ رسانیده است که از طرف استاد محترم پوهاند داکتر عبدالواسع لطیفی در هفته نامه ای وزین امید شماره 984 تبصره ای مفصلی در باره ای کتاب وی به تحریر درآورده اند<sup>(2)</sup>. همچنین، یک استاد بلجیمی داشتیم که به فرانسوی و طمطراق زیاد فزیک درس میداد و یک آدم بسیار لاغرو زود قهرکن بود؛ به فضل خداوند به زودی از صحنه نا پدید گشت و ما از شر وی رهائی یافتیم. برخورد ذیل با استاد عبادی رخ داد:

قسمیکه در بالا تذکر یافت من همیشه در قطار اول و در قسمت متوسط آن می نشستم که هیچ کدام ما درین موقعیت تا تکمیل درس از جای خود برآمده نمی توانستیم. روزی استاد عبادی بالای تخته که مشغول نوشتن بود تباشیرش خلاص شد و تباشیر دیگر هم در صنف نبود. من با خود یک پارچه تباشیر داشتیم به پا برخواستیم تا تباشیر را به وی تقدیم کنم من فکر میکردم که میآید و تباشیر را از دستم میگیرد و هرچند منتظر ماندم وی نیامد و من تباشیر را به وی پرتاب کردم. این عمل من خوشش نیامد و مرا از صنف بیرون راند. آخرین برخورد من با استاد عبادی در روز سوم عقرب 1344 ش مطابق 25 اکتوبر 1965 م در مقابل دروازه لیسه عالی حبیبیه بود.

**بالآخره**، بعد از یکسال لمحات مشکل و فراموش نا شدنی امتحان ها رسید و نتیجه ای امتحانات PCB از طرف کاکر صاحب بدون ذکر نمبر فقط با کلمات می تواند (بظب برود) و نمی تواند (بظب برود) اعلان گردید. در چانس اول فقط هشت نفر از جمله ای "میتواند ها" بودیم و باقی در حدود ممکن 80 یا 90 نفر هم صنفان ما در امتحان مضامین مختلف به چانس دوم سوق داده شدند. پسانها معلوم شد که نمرات بلند را اشرف زلمی و غلام محمد دستگیر داشت.

استادان ما همه فوق العاده عالم و در مسلک شان رسیده، دارای سجایای عالی و اسیستانت ها پرکار داشتند که همه با ما چون رفیق رویه داشتند و از هیچ نوع کومک های عملی در شق مربوطه خود کوتاهی نمی کردند، و ما از آنها بهره های پر ارزش و مفید علمی و انسانی برداشتیم. انهایی که حیات دارند طول عمر و انهایی که به رحمت حق پیوسته اند، برای هر یک از ایشان از دربار الهی جنت برین تمنا دارم.

## در فاکولته ای طب.....

**دوهم حمل 1337ش مطابق 22 مارچ 1958م** به فاکولته ای طب رفتیم. دهلیز فاکولته یک موزیم اناتومو پتولوژی بود که اکثراً نمونه ای از آفات متعدد جلدی را در بکس های شیشه و داخل الماری های زیبا محفوظ نگاه داشته بودند، که لابد بیننده را مجذوب می ساخت. از این منظر انتباه نیک گرفته شورشوق من را بیشتر تر به جهت تحصیل طب، دامن زد. این آفات اناتوموپتولوژی بسیار زیبا و مرتب تنظیم یافته بود. در آن سوی دهلیز در منزل اول و پهلوی دبیرتمنت اناتومی تقسیم اوقات صنوف مختلف از صنف اول تا صنف ششم (دوره ستاژ) در بردیکه از طرف مدیریت تدریسی تهیه شده بود برای معلومات محصلین به نمایش قرار داشت. با دیدن آن یک جمله دفعتاً از زبانه خارج شد: **یا الله و یا نصیب!** در نهایت غربی دهلیز منزل اول، کتابخانه ای غنی از آثار طبی و تالیف استادان موجود بود و من یگان سر در آنجا می زدم. مدیر کتابخانه خدا بیامر **زعیسی اوفیانی** بود.



مدخل دانشکده طب کابل در وقت ما

صنف ما در حدود هشتاد نفر بود و در اطاق کنفرانس فاکولته ای طب دور هم جمع آمدیم. هر کس در چوکی ها اخذ موقعیت کرد. اولین معلم ما مرحوم **مغفور الحاج پوهاند میر شرف الدین انصاری** بود که در رشته ای بیوشیمی موضوع تجزیه و تحلیل ادرار را زیر عنوان یورینولوژی **Urinology** شروع نموده بعداً به لابراتور مربوطه که استاد کرسی مرحوم جنت مکان **پوهاند داکتر سید اسحق خان** بود به تطبیقات آغاز کردیم. سید اسحق آقا، انصاری صاحب و پوهنیار داکتر نور محمد نافع مرحوم. یک توتۀ شرافت، عالم و مردمان خوشخویی بودند. روش و گفتار و تدریس شان، به یقین بنیاد روش و اخلاق طبابت شاگرد های شان را در هر نقطه دنیا که اند استوار نگاه داشته است. عضو جوان شعبه ای بیوشیمی **سید ظاهر** آغا بود که چون پیوند شعله ای جاوید داشت خلق و پرچم وی را در رتبه ای علمی پوهنوال شهید ساختند.

روزی پوهاند داکترسید اسحق مرحوم روی موضوع بیوشیمی ویتامین ها لکچر میداد. نوبت به ویتامین K رسید. استاد فورمول باز ویتامین K را که بسیار طویل است از یکسوی تخته ای سیاه شروع نموده نزدیک های اخیر فورمول بود که یکی از هم صنفان (تا چندی قبل یکی از مشاورین ارشد وزارت صحت عامه افغانستان بود) از عقب صنف صدا زد: دراز است صاحب، بس اس دگه! استاد روی خود را دور داده گفت: “دندانته سردندان بگیر، اینه خلاص میشه!” که همه ای ما را به خنده آورد و بیدار ساخت. قراری که شایع است استاد روزهای اخیر عمر را در غربت و بینوایی روز های جنگ در کابل سپری کرد که آشک آور و تاسف آور است. روانش شاد و جنت الفردوس ماوایش باد.

در **صنف اول طب** بودیم که یک استاد جوان جدیداً برگشته از تحصیلات عالی از لبنان با چین سفید در بر و یک کاسه گگی در دست داخل صنف شد. اسمش **سید الف شاه غضنفر** و در کیمیا و طب در بیروت تحصیل کرده بود. عنوان درس “ترکیب حجروی خون” بود. بعد از تذکر کریوات سفید و کریوات سرخ و پلتلیت های خون به بسیار وضاحت نوتروفیل لوکوسیت، لنفوسیت، مونوسیت، بازوفیل و ائوزینوفیل را تشریح و فیصدی هر کدام به تخته ای سیاه نوشته شد. برای اینکه عملاً فیصدی بودن این حجرات را در خون نشان دهد دست در کاسه گگ خود برد و گفت: “فکر کنید این داخل خون است و صد فیصد حاوی حجرات مختلف خون است”. پس بیائید، که ببینیم هریک از این حجرات چند فیصد این صد فیصد را می سازد. به گفتار دوام داده گفت: “من درین کاسه کشمش برای نوتروفیل، نخود برای لنفوسیت، خسته برای مونوسیت، پسته برای بازوفیل و یک توته تباشر سرخ برای ائوزینوفیل دارم”. بعد دست داخل کاسه گگ برد و گفت سمپل میگیریم و یک مشت از آن مخلوط را روی میز قرار داد و انواع مختلف حجرات تمثیلی را نشان داد و محاسبه کرد. این عمل را 2-3 بار تکرار نمود و نشان داد که هر بار اعداد تغییر میابد. بدین ترتیب، خاطر نشان ساخت که گفته نمی توانید که نوتروفیل مطلق 70 فیصد است بلکه بین 54-70 فیصد بوده و همه ای محاسبه بین این دو اعداد نورمل اند. استاد قبلاً به اساس فیصدی نورمل حجرات آن ها را مخلوط ساخته بود یعنی کشمش زیاد ترین و ائوزینوفیل (یک فیصد) کمترین در مخلوط بود.

این تجربه به اندازه ای بر من مؤثر افتاد که تا امروز 62 سال بعد با وجود کبر سن با جزئیات آن به خاطر م ثبت است. ازینجاست، که **استادان خوب زنده ای جاودان اند**. معلومات از شامامه تقدیم میگردد:

استاد غضنفر به روز 16 ماه دلو 1306 ش در قریه ای سید های کلنگار ولایت لوگر تولد یافته است. بعد از فراغت از مکتب ابتدائی به کورس پرستاری شامل و پرستار مریضان شعبه ای عقلی و عصبی فاکولته ای طب کابل گردید. وی بلاخره از لیسه ای حبیبیه فراغت حاصل کرد و از طرف دولت برای تحصیلات عالی به بیروت مرکز لبنان فرستاده شد. بعد از چهار سال از یونیورسیتی امریکایی در شق کیمیا فارغ و در یونیورسیتی بیروت داخل تحصیل طب گردید و آنرا موفقانه به انجام رسانید. امتحان ECFMG را در بیروت کامیاب شد و برای دوسال به دانشکده طب هارورد در مسهچوستس مشغول تحقیقات “کیمیای فزیکی پروتین ها” گردید که منتج به نشر چهار مقاله در مجلات طبی امریکا شد؛ ولی متأسفانه نتوانستیم آن ها را از طریق گوگل و 250 مقالات pub med پیدا کنم و اما درین موضوع 68,517 مقالات مختلف وجود دارد که به یقین در زمره ای انها مقالات استاد مستور شده است.

از طرف امریکا گرانت بیست هزار دالر برایش اهدا شد تا لابراتوار درسی مجهز تهیه کند. با این پول توانست لابراتوار کوچک یک اطاقه ای دیپارتمنت بیوشیمی را به یک لابراتوار بهتر تر تبدیل نماید و

برای آماده ساختن این لابراتوار شاهدیم که تا نا وقت ها به کار مشغول می بود. دیده میشود که شوقش از پرکتس طبابت زیادتر به صوب بیژیک سائینس لنگر انداخته بود.

به وظایف و مسؤولیت های ماورای تدریس چون انستیتوت سیرم سازی، عضو کمیته ای جنریک سازی به قیادت شاد روان پروفیسور حبیب دل، بهبود در کتابخانه ای فاکولته ای طب که امروز به اسم؛ **“کتابخانه ای داکتر سید الف شاه غضنفر”** مسما گردیده است، فعال ساختن لابراتوار های مرکزی، اعمار لابراتوار توکسیکولوجی برای دیپارتمنت طب عدلی، و **تاسیس انستیتوت علوم صحی** (نرسنگ و تکنالوجی طبی) که فعلا به اسمش مسما گردیده است. با این همه صداقت و پشت کار خدمات صادقانه کمونست ها او را **روانه ای پل چرخی** با همه شکنجه ها و زجرش نمودند که خوشبختانه بعد از تجارب دشوار رها و به تدریس و وظایف بهیخواهانه ای خود دوام داد.

به تاسی از خدمات علمی و تدریسی او وزارت صحت عامه (سید امین فاطمی) و وزارت تعلیمات عالی (محمد اعظم دادفر) به اخذ **“مدال سید جمال الدین افغان”** مفتخر گردید. همچنین، جایزه ای بنام **“جایزه ای داکتر سید الف شاه غضنفر”** ایجاد شد که سالانه به داکتر سال اهدا گردد و با اهدای نخستین لوحه برای خودش این جایزه آغاز یافت.

متأسفانه در سال 1388ش در اثر یک حمله ای TIA بینایی قسمی چشم را ز دست داد ولی یا آنهم به خدمات بشری خود دوام می داد. در سال 1390ش به عمر 84 سالگی به گروپ متقاعدین پیوست. ولی با آنهم به درخواست مشوره ها لیبیک میگفت. به روز پنجشنبه اول حمل 1392ش به ساعت 9:30 شب وفات و به روزجمعه در مقبره ای آبایی شان در لوگر به خاک سپرده شد؛ روانش اشد و جایش بهشت برین باد.

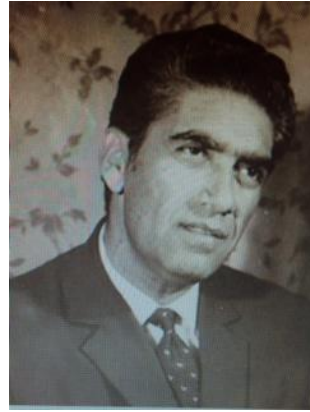
مرحوم **پوهاند داکتر عبد الغفور رحیمی** که هم صنف من بود بعد از موفقیت در امتحان کانکور این شعبه به حیث اسپستانانت جوان شعبه بیوشیمی فاکولته ای طب به کار آغاز نمود. وی تحصیلات خود را به درجه ای MSc از گلاسکوی سکاتلند تحت نظر سر دیفید کتیرتسن<sup>(3)</sup> Sir David Paton Davidson که بنیان گزار **عکس العمل های استقلابی عضویت به مقابل جروحات** است و این عکس العمل هارا به دو صفحه ای ebb و flow تقسیم نموده است<sup>(4)</sup> به دست آورده بود. بعداً Francis Daniels Moore فرانسس مور<sup>(5)</sup> که به سن 34 جوان ترین پروفیسور جراحی در هارورد بود کار وی را تعمیم بخشیده در سال ۱۹۵۹م اثر مهم خود را به طبع رسانید<sup>(5)</sup>. در اخیر، پوهاند رحیمی ماند و کرسی بیوشیمی تا که مجبور به مهاجرت شد و در کالیفورنیای شمالی سکونت گزید و در همانجا جان بحق سپرد، روانش شاد باد.

درس دیگر ما **امبریولوژی** بود و استاد **پوهاند سید عبد القادربها** (سابق رئیس پوهنتون ننگرهار و کابل) روانش شاد و جایش بهشت برین. چه استاد و عجیب لکچرهای که راستی محصل را بشوق میآورد تا بیشتر بیاموزد. بها، یک استاد متبحر، جدی و پیر کار بود. اناتومی را با رسم های زیبا و متعدد خود بما آسان ساخته بود. تا ناوقت ها بعد از لکچرش در صنف میبودیم تا رسم های اناتومی وی را کاپی کنیم. پروفیسور گیدونی استادش بود. چند نفر معدود ما اطلس اناتومی و آنهم به لسان روسی داشتند. من از کتاب **Gray's Anatomy** استفاده کرده رسم های بیشتری را با قلم نوک آهنی و رنگ سیاه، توش، در صفحات کتابیکه عشقوری صاحب کناره های آنرا برایم لشم ساخته بود، اضافه میکردم. مرحوم **پوهاند داکتر یوسف سیفی** که ماستر تسلخ بود و اولین کتاب شرح و مراحل قدم به قدم تسلخ را در همه اجزای بدن تشریح



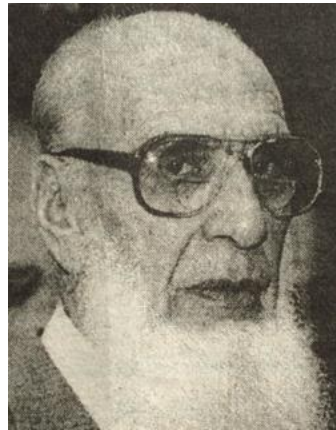


روان شاد داکتر یوسف سیفی با محصلین طب



روان شاد پوهاند سید عبدالقادر بها

میکرد از اثر استاد خود که پروفیسور اناتومی در لوزان سویس بود ترجمه و به اختیار شاگردان خود قرار داده بود. اثر تحقیقاتی، اورده دست وی که در کانگرس بین المللی دست در پاریس تقدیم شده بود



روان شاد مرحوم الحاج پوهاند داکتر میر شرف الدین انصاری و مرحوم پوهاند داکتر غفور رحیمی در وسط  
داکتر عبدالظاهر خلقی بطرف راست پوهاند رحیمی و مرحوم مسنندی بطرف چپ رحیمی



پروفیسور داکتر سید الف شاه غضنفر (شامامه)



سید الفشاه غضنفر بعد از فراغت دانشگاه (انترنت)

در Gray's Anatomy در ایدیشن 35 از آن نام برده شده و سبب ترفیع علمی وی برتبه پوهنوال گردید. سیفی به والیبال و باسکتبال علاقه مفرط داشت. او هم از رسم های زیبایش برای تشریح لکچر های خود به روی تخته ای سیاه استفاده میکرد. مثل دیگر دانشمندان و علما سیفی هم مهاجر شد به امریکا رسید. چندی هم در یونیورسیتی لومه لیندا همکار بود و بعد در شق "ریسپایراتوری تیراپی" لایسنس گرفت و از آن طریق امرار حیات میکرد و چندی بعد در ایالت کالفرنیا امریکا جان به حق تسلیم نمود.

پروفیسور اناتومی ما پروفیسور R.J.Last در رایل کالج آف سرجنز در لندن، در هر لکچر خود از سه رسم زیاد ارائه نمی کرد و استاد اناتومی ما در رایل کالج آف سرجنز دبلین در ایرلند جنوبی به نام داکتر او براین Dr. O'Brian که یک خانم بود رسمی میکرد که به آن عضو ویا ناحیه شباهت دور هم نمیداشت. وقتیکه ما به صنف دوم بودیم **داکترولی نکی** در اروپا بود و یک پروفیسور جرمنی به نام **داکتر میولر** پیداشد که ستاندرد اناتومی بلند فاکولته ای طب را به زمین زد و روش تدریس وی، پوهاند بها را نا قرار ساخت. پروفیسور بها، یک شخصیت عالی و علم دوستی بود که بنیاد فاکولته طب ننگرهار را گذاشت و از جارو کشی و پاک کردن و رنگمالی تا تدریس و کومک در عملیات های جراحی همیشه با ما می بود. بی جا نیست که پیشنهاد کنیم تا پوهنتون ننگرهار به نام **پوهنتون سید عبد القادر بها** نام داده شود. و یا جایزه ای بنام **"جایزه ای پوهاند داکتر سید عبد القادر بها"** برای بهترین استاد فاکولته ای طب ننگرهار به میان آید. یک رویه ای استاد بها که هیچ وقت فراموش نمی شود اینست:

من در کورس احتیاط بودم که از رادیو اعلانی شنیدم که برای شعبه ای جراحی فاکولته ای طب جلال آباد کاندید امتحان کانکور ضرورت داشتند چون من آمادگی کانکور را برای عضویت اکادمیک از صنف چهارم طب شروع کرده و تا یک قسمتی در کانکور طب کابل هم شرکت نموده بودم با هم صنفانی که می دانستم ممکن دلچسپی داشته باشند مثل خدا بیامرز داکتر احد حامد و داکتر سلام جلالی که بعداً متخصص جراحی اورتوپیدی که تحصیلات عالی شان در شهر "دندی" سکاتلند است، موضوع را در میان گذاشته گفتم آمادگی بگیریم، آنها کدام دلچسپی نشان ندادند. اما من به آمادگی خود دوام داده از کورس احتیاط گریز نموده به امتحان شرکت نمودم. در نیمه ای امتحان بودم که روان شاد مرحوم سیفی آمد و گفت بها صاحب بعد از تکمیل امتحان در رستوران خیر منتظرت می باشد. امتحان به پایان رسید آماده ای بر آمدن از کتابخانه، جاهیکه ممتحنین امتحان مرا می گرفتند و جواب ها تسلیم گردید برایم گفته شد تو باید امتحان کانکور پشتو هم بدهی زیرا که لکچر های فاکولته ای ننگرهار همه به پشتو میباشد و دو نفر از دپارتمنت پشتوی فاکولته ای ادبیات را بمن معرفی کردند.

درین هنگام، روز از ساعت پنج بعد از ظهر گذشته بود. استادان پشتوی فاکولته ادبیات، پشت دور داده، در تخته سیاه که تهیه شده بود یک پراگراف فارسی را نوشته خواستند به پشتو ترجمه کنم، پراگراف شروع شده بود با: "قسمیکه همه می دانیم...." ترجمه من از: کله چه مونژ پوهیژو... شروع شد؛ به مجردی که چشم شان به همین جمله خطور کرد یکی از آنها صدا زد: "صحیح دی داکتر صاحب بریالی وسی". بعد از موفقیت در امتحان کانکور پشتو که توسط روان شاد پروفیسور نادر عمر اعلان شد با یک نوع خوشی به طرف رستوران خیر روان شدم. پوهاند بها، در خیر رستوران در آن طرف یک میزی به کنار کلکین شیشه ای رستوران انتظار مرا داشت. با دیدن من ایستاده شده دست داد و مانده نباشی امتحان را داده پرسید که نتیجه امتحان اعلان شد یا نه، گفتم نتیجه اعلان نشد ولی امتحان پشتو موفقانه پایان یافت. برایم تبریک گفته به نوشیدن چای و کیک شروع کردیم. لذت آن کیک مشهور رستوران خیر تا هنوز در

نزدم محسوس است. بعد از لحظه پرسیدم: رئیس صاحب، شما چرا در وقت امتحان تشریف نداشتید؟ لحظه مکث نموده گفت: داکتر صاحب، از باعنی نیامدم که اگر خدا ناخواسته موفق نمی شدی، می گفتم سید قادر نخواست که من به ننگرهار بروم و چون کامیاب شدی یگان کس میگفت که غلام از خاطر کامیاب شد که سید قادر واسطه اش بود. من که تا امروز چنین شخصیت، چنین صادق و مرد پشت کار با چنین اخلاق مسلک و احترام به شاگرد لایق، اما شوخ داشته باشم، کمتر سراغ دارم. ما که شاگردان چنین رادمدان تعلیم و تربیه هستیم درس حق شناسی را از آن ها خوب درک کرده ایم و خداکند شاگردان جوان طب ما هم ازین حکایت ها بهره ای برداشته بتوانند.

یک هفته بعد، از پوهاند داکتر نادر عمر که مدیر تدریسی فاکولته طب ویک شخصیت عالی، براننده و حقیقین بود جوئیای نتیجه ای امتحان کانکور شدم، به من اطلاع داد که نتیجه ای امتحان داخله از طرف پروفیسور صفر علی خان تا حال نرسیده و عامل تاخیر نتیجه استادان محترم فقیر محمد شفا (مرد دولت) و صفر علی خان (محافظه کار) می باشند. به مجرد این معلومات تاخیر در ارائه ای نتیجه ای امتحان داخله، روز دیگر با لباس عسکری به معاینه خاته ای صفر علی خان رفتم و جوئیای تاخیر شدم که جواب قناعت بخش نگرفتم و گفتم امید تا پس فردا نمبر کامیاب یا ناکام باید به مدیریت تدریسی لطف فرمائید و از دفترش که در کنج دیگر حویلی بود و کدام فرشی نداشت و مرا دور از نظر مریشان آنجا برده بود خارج شدم؛ خوش بختانه استاد خواهشم را پذیرفت و نتیجه امتحان را به مدیریت تدریسی تقدیم نمود. پسائتر اعلان نتیجه کانکور موفقیت من در امتحان کانکور طب برای پوهنتون ننگرهار در اخبار اصلاح با فوتویم نیز نشر شد. علاوه، در وقت امتحان کانکور پوهنزی طب ننگرهار که من شرکت کرده بودم، مرحوم **داکتر صمد حامد** رئیس پوهنتون در خارج از کشور تشریف داشتند. قرار معلومات بعدی، داکتر حامد بر اعضای تدریسی فاکولته طب برآشفته شده بود که چرا قبل از ورود وی از خارج امتحان فوق بر گزار گردید. اصلاً جناب شان برای برادرش **داکتر احد حامد** هم صنف عزیزم که بعدها بدون امتحان به دیپارتمنت انسیتیزی شفاخانه ای درسی فاکولته طب ننگرهار پیوست، کرسی نگاه شده بود.



داکتر صمد حامد رئیس پوهنتون

تا داکتر احد بتواند طی یک امتحان نام نهاد عضو اکادمیک فاکولته طب ننگرهار گردد. داکتر احد حامد، بعد از چند ماه یک بورس جرمنی گرفت و به آلمان فدرال رفت و تا اخیر حیات در آنجا حیات بسربرد، روانش شاد باد. و اما جناب رئیس پوهنتون داکتر صمد حامد تا اخیر ماموریتش امر تقرر مرا در پوهنتون ننگرهار، امضا نه نمود؛ چون پشتون نبودم!

به مجرد فراغت از کورس احتیاط عریضه ای حضور رئیس جدید پوهنتون کابل آقای **توریالی اعتمادی** تقدیم نموده نتیجه امتحان کانکور و امتحان پشتو را مفصلاً نگاشته تقاضای تقرر در پوهنتون ننگرهار را نمودم. تقریباً دو هفته بعد، از محترم اعتمادی پیامی گرفتم که میخواهد با من ملاقات کند. محترم **نائب خیل** امر دفتر شان با احترام فوق العاده و روش مدنی از من استقبال نمود و بلا تحمل بحضور رئیس پوهنتون مرا معرفی نمود و خودش از دفتر اعتمادی خارج شد. آقای اعتمادی از جا برخاسته بمن دست داد و اشاره به چوکی برای نشست من کرد و خودش بکرسی خود برگشت و لطف فرموده گفت: **“داکتر صاحب میدانم که برای خودت مشکلات زیاد خلق گردیده، موفقیت تانرا در امتحان کانکور جلال آباد تبریک میگویم. تقرر شما امر داده شده و برای محترم بها صاحب ضمن مراسلات رسمی هم اطلاع داده شده است.”** با تشکر زیاد از رئیس با وقار و خادم صادق پوهنتون و یک برخورد باور نکردنی و سپاس از **نائب خیل** ریاست پوهنتون را ترک گفته بدون درنگ فردای آن رنده ای ننگرهار شدم و اینکه در جلال آباد از طرف همکاران پشتون من بر من چه نازل شد، جای دیگر مفصل ذکر خواهد شد. در سال 2002م با محترم اعتمادی در هتل کابل که دروازه بان آن شیر غزنوی خواننده ای مشهور بود هم مسکن شدیم و با ایشان از آن خاطره ای نیک یاد نموده عرض سپاس بجا آوردم. با برگشت از وطن به امریکا در باره ای شیر غزنوی در اخبار امید ضمن خاطره ای سفر کابل نوشته ام (شماره 534 و 537 امید).

**محصلان عزیز** این بود دو مثال برجسته از روسای پوهنتون زمان ما؛ یکی خادم فامیل و برادرکه با زور سالاری فامیلش وی را عضو اکادمیک ساخت و دیگر رئیس پوهنتونی که خادم صداقت، راستی و حق شناسی بود. اما امروز نه داکتر صمد حامد رئیس پوهنتون است و نه برادرش داکتر احد حامد حیات دارد؛ امید هر دو در قعر زمین آرام خوابیده باشند. و انانیکه صادق بودند و حیات دارد با شعور آرام و خاطر خوش حیات بسر میبرند، که طول عمر نصیبش باد. مرثیه ذیل زیر عنوان **“در رثای داکتر حامد”** از طرف رفیق و هم کابینه اش پروفیسور داکتر **حیدر داور بارکزی** (6)، سروده شده که حضور تان تقدیم میگردد:

عزیزان رادمردی زین جهان رفت	به دیدار خدا در آسمان رفت
رفیق صادق و دیرینه ای من	صمد آن همدم قهرمان رفت
ندانم کشتی ملت کی راند	که اکنون نا خدا و کشتیبان رفت
وطن از هجرتش ماتمسرا شد	بهشت میهن ما کربلا شد
ز چنگ دیو و دد آزاد گردید	کنون روح و روانش شاد گردید
زشر و فتنه گردون دون رفت	ازین دارالفنای پر فسون رفت
خداوندا به حقش داوری کن	به همراهی رفیقم یآوری کن

**داکتر جیلانی پڑمان** اسیستانت جوان دیپارتمنت اناتومی یک مرد خوش خلق و فعال و خنده روئی بود که بعداً مدیریت تدریسی فاکولته را نیز بعهده گرفت. متأسفانه در عنفوان جوانی در اثر کانسر خون یا مولتیپل میلوما به حق جان سپرد، خداوند روانش را شاد و جنت برین را مکانش سازد. من قبل ازینکه از وطن برآمده مهاجر شوم مرثیه به سبک جدید که عنوان داشت: **“این جیلانی ما بود که پڑمان شد و رفت”** در قید تحریر در آورده به استاد گرامی پوهاند لطیفی برای نشر در مجله **“طبیعی علوم”** تقدیم نمودم ازینکه به چاپ رسیده است یا نه اطلاعی بدست نیست.

راستی همین لحظه بخاطرم آمد؛ بعد از مراجعت از انگلستان برای تکمیل امور تفرری خود به دانشکده ای طب رفتم. در دهلیز فاکولته با پوهاند بها روبرو شدم بعد از جور پرسانی به دقت سویم نگرسته گفت:

تو یک دفعه نزد علی احمد خان رفته اورا ببین! گفتم چرا خیریت خو است. گفت کله ات را معاینه کند درین وقت (وقت کمونست ها) چه میکنی درینجا، هدفش را درک نموده گفتم چه کنم از خاطر اولادهاست. بعد از یازده ماه اولین داکتری بودم که به مشوره فامیل به مهاجرت سوق یافتم و بعداً خانم و اولادها به پاکستان هجرت ومدتی دریک هوتل اسلام آباد در مجاورت استاد معظم پوهاند لطیفی که خود در سال 1982م مهاجر شده بود زندگی کردند که وجود شان در جوار فامیل من برایم راحت روحی بود و بعداً فامیل از آنجا در امریکا با من پیوستند و استاد بزرگوار با فامیل خود در کالفورنیا. و اما فعلاً، باوجود سن پیشرفته ریاست انجمن صلح را به دوش داشته همکار قلمی جریده ای "امید" بوده در ایالت ویرجینیا حیات به سرمیبرند؛ طول عمر و صحت کامل شان را از دربار خدای متعال رجامندم.

در **صنف اول** بودیم که خروسچف از علی آباد و پوهنتون دیدن کرد. ما محصلین صنف اول طب و دانشکده ای ساینس در دو طرف سرک برای پذیرائی قطار بسته بودیم. در ضمن گفت و شنود با رفقا و همصنفان بودیم که صدا به لهجه شیرین قندهاری بلند شد؛ "نه بیان نی! نه بیان نی! او دختر ترا میگم نه بیان نی!" این شاد روان غفار کاکر بود که این کلمات را گفته گفته پیش آمده میرفت تا اینکه به پیشروی یکی از شاگردان انائیه رسید که وی بر بانث یک موترفلکسوگون بیطل نشستته بود. بوی نزدیک شده گفت: "تو الماس را به سر آئین نه بیان". محصله از بانث موترپایان شد و با چهره گلگون شتابان به داخل عمارت رفت.

**سوریا تانای** پروفیسور پتولوژی یک استاد ترکی الاصل بود اما به فارسی نوت های پتولوژی خود را میخواند و ما آنرا به اصطلاح نیمدرمل درک میکردیم و وقتیکه نوت خود را میخواندیم سرو پایش رانمی یافتیم. وی با اندک نا آرامی در صنف مثل تکلم با یکدیگر که متأسفانه "عادت یگان تایی ما بود"، چوکی خود را بر ما حواله میکرد. شکایات ما بلند شد و وی به صوب ترکیه سوق داده شد. این مرد در زمان امیر حبیب الله خان شهید در سال 1939م (1318ش) به حیث مشاور امور صحی برای وزارت دفاع استخدام گردید. قبل از ورود به افغانستان وی پروفیسور اناتوموپتولوژی در استانبول ترکیه بود و در مکتب حربیه ای افغانستان حفظ الصحه درس میداد. پروفیسور سوریا تانای بعد از پنجسال خدمت دوباره به ترکیه برگشت. ده سال بعد در سال 1953م دوباره بکابل عودت و به حیث پروفیسور هستو پتولوژی مقرر و تا برگشت دوباره اش به ترکیه ایفای وظیفه نمود(7).

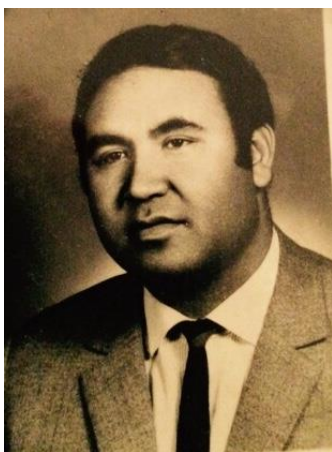


شهید روان شاد داکتر عبدالفتاح همراه در لابراتور پتولوژی

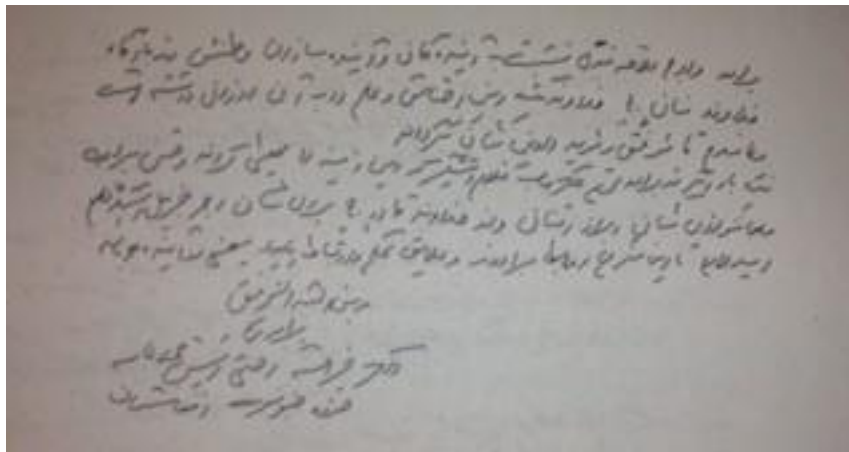


روان شاد کاکا عزیز الله با محصلین

روان شاد پوهنوال کاکا عزیز الله شاگرد سریاتانای یک مرد فقیر مشرب، خوشخوی و در لابراتور پتولوژی و هستولوژی معلم خوب و مهربان ما بود. از همین جهت وی به کاکا شهرت یافته بود. مرحوم **داکتر عرفان فطرت و شهید پوهاند داکتر عبد الفتاح همراه** در آنوقت اسپستان های بسیار لایق در لابراتور بوده همیشه از آنها کومک طلب داشتیم و در شناخت حجرات متنوعه به صدای ما لبیک میگفتند. محترم **داکتر خواجه علی والله** نیز عضو دیپارتمنت پتولوژی بود ولی ما با وی هیچگونه تماس اکادمیک نداشتیم، شنیده ام که داکتر موصوف فعلاً در کالیفورنیا حیات بسر می برد. بعد **پروفیسور گوردون هدلی** از امریکا آمد و بالکل طرز تدریس پتولوژی را تغییر داده با سلاید لکچر خود را شروع و ختم میکرد. ما که به سیستم نوت گرفتن بلد بودیم نه سلاید شو، پروجکشن سلایدها فائزه ها و خواب میآورد. هدلی، عضو یک چرچ در لومه لیندای کالیفورنیا بود، چرچ وی Seventh-day Adventist نام دارد که در سال 1863م از طرف Ellen G. White منحیث یک شعبه ای پروتستان بنیان گذاشته شد. بعداً در سال چهارم و یا پنجم ما بود که یک پروفیسور پتولوژی بنام **پروفیسور سپنسر** از امریکا آمد و پتولوژی را یک قدم پیش برده شاگردانی چون **پروفیسور محمد آقا نجم و داکتر احسان اکبر زاد** را تربیه و برای شان بورس های تعلیمی را در امریکا سر براه ساخت. **پروفیسور محمد آقاجم** (که پروفیسور پتولوژی در شهر الیه سو در تکزاس و بعداً پروفیسور در انستیتوت پتولوژی قوای هوایی AFIP امریکا که پتولوژیست های معروف دنیا مصروف ریسرچ میباشند، تا تقاعد ایفای وظیفه نموده است.) سه بکس سلاید های عناوین مختلف پتولوژی (در حدود 1500 سلاید) را که محصول کارهای بیست ساله اش بود و یک کولیکشن مکمل پتولوژی بود، بمن تسلیم نمود تا از طرق انجمن دوکتوران افغانی در امریکا برای دیپارتمنت های پتولوژی افغانستان فرستاده شده از آن استفاده شود. من آنرا به **داکتر خیرالله رحمتی** رئیس صحت عامه ای جنوب غربی که در باستن یونیورسیتی به استفاده از یک بورس تحصیلی مشاهداتی WHO برای چند ماه آمده بودند تسلیم نمودم وی با تشکر زیاد و یک مکتوب دونیم صفحه ای که مملو از درد دل بود ما را مفتخر ساختند. مکتوبش در این سینا نشر شد(8). در سال 1966م مطابق 1345ش **دوکتور محمد افضل انور** بعد از امتحان کانکور بحیث عضو اکادمیک شعبه ای پتولوجی تقرر یافت و در سال 1362ش پوهاند شد(28).



شهید پوهاند داکتر عبدالفتاح همراه



قسمت اخیر مکتوب داکتر خیرالله رحمتی

**شهید پوهاند عبدالفتاح همراه** ما را در قسمت سلایدهای پتولوژی کومک نموده یکی دو لکچر داده است. یک مرد خوشخوی و رفیق محصل بود. با برگشت من از انگلستان رابطه نزدیک داشتیم من پلان داشتم تا پروگرامهای Surgical Pathology و Mortality /Morbidity را به کومک وی پیاده کنم. روزی به این منظور به طرف دفترش حرکت بودم که وی از زینه پایان شد. به من خطاب کرده گفت: "خوب شد



دیدمت ما ترا به حیث رئیس پوهنتون در نظر گرفته ایم” و این کلمات را بدون ترس به آواز بلند که همه شاگرد ها که در آن وقت اکثر شان راپور جمع میکردند و درگرد و نواح زیاد پراکنده بودند، اصرار داشت، برایش گفتم: “استاد از سر ما که بوی قورمه نمی آید، این نوع گفتار ها خطر ناک است” گفت: “خو خیر باشه باز می بینیم” و به رفتار خود دوام داد. فردای آن روز شنیدیم که استاد را محبوس و چند روز بعد از شهادت وی مطلع گشتیم؛ که داغی بود بر دل ما و سنگی زده شد به شیشه آرزوهای علمی ما. خداوند روانش را شاد و به یقین که جایش منحیث یک شهید وطن دوست در فردوس برین است.

**داکتر محمد عرفان فطرت** که بگمانم در آن زمان پوهنیار بود در لائبراتور هستولوژی انواع مختلف حجرات را تدریس میکرد. پروفیسور هدلی برایش یک سکالرشپ در امریکا گرفت. در امریکا لایسنس پرکتس بدست آورد ودرایالت جورجیا به جنرال پرکتس دوام داد. در وقت جهاد به فعالیت شروع کرده و عضو کلیدی انجمن صلح و دموکراسی برای افغانستان بود که فعلاً پروفیسور عبدالواسع لطیفی رئیس آن است. وی همچنان عضو فعال انجمن دوکتوران افغانی در امریکا بوده مهمانداری اولین جلسه سالانه انجمن را که درجون 1993م در جورجیا برگزار شد به دوش داشت. از شرکت کنندگان دوکتوران افغانی که از هر گوشه وکنار امریکا آمده بودند پذیرائی شاندار ی که شامل محفل شامی با موسیقی کلاسیک هند بود، بعمل آورد. داکتر فطرت سفری هم به ایتالیا نمود و با ظاهرخان شاه سابق ملاقاتی داشته است. وی در بنیان گزاری انجمن صلح و دیموکراسی که در سنندیاگو بشمول مرحوم داکتر غلام علی آئین، داکتر سید حبیب بها، داکتر سید حسن بها، پروفیسور داکتر حبیب الله نور وداکتر غلام محمد دستگیر بنیان گذاشته شد، شرکت داشت.



اولین جلسه سالانه انجمن دوکتوران افغانی در اتلانتا: داکتر فطرت از راست نفر دوم

امروز این انجمن صلح قسمیکه گفته آمد بریاست استاد محترم پوهاند واسع لطیفی در ویرجینیا فعال است و اعلامیه های صلح جویانه نظر به حال افغانستان در جریده ای امید پخش میکنند.

روان شاد عرفان فطرت یک شخص وطن دوست ویک مجاهد ذکائی وقت جهاد بوده برای شناختاندن وضع افغانستان در وقت حمله ای روس ها در افغانستان تپ و تلاش زیاد نمود و حتی در یک کانفرانسی که در لاس انجلس روی این موضوع دایر شده بود در عین سخنانی بیک حمله قلبی مصاب و جان بحق

تسلیم نمود. روانش شاد باد! من یقین دارم که وی در هنگام جهادش جان داد و این جامی بود از شهادت که به سر کشید.

**داکتر محمد عمر محبت** سابق معین و بعداً وزیر سرپرست وزارت معارف عضو جدید دیپارتمنت پتولوژی کابل و ننگرهار بود. داکتر محبت به حیث اول نمبر عمومی از حبیبیه فارغ و بعد از یک سال تدریس زبان انگلیسی به شاگردان حبیبیه به دانشکده ای طب شامل و در سال 1964م موفقانه به انجام رسانید. جهت تحصیلات عالی در پتولوژی تحت پروگرام سکالرشپ فولبرایت به یونیورسیتی سنت لوئیس ایالت میسوری ریزیدنسی خود را تکمیل و هم در عین زمان دیپلوم ماستری بدست آورد. با برگشت بوطن به دیپارتمنت پتولوژی دانشکده کابل پیوست و انسیتوت پتولوژی را در کابل بنیان گذاشته که یک مؤسسه فوق العاده آبرومند علمی پدید آمد و دوکتوران جوان را درین رشته تربیه میکردند. علاوه، به حیث رئیس صحت عامه ولایت ننگرهار ایفای وظیفه نموده سرویس جراحی مربوط وزارت صحت عامه را بهبود، تقویه و رونق بخشید.

داکتر محبت با همکارانش در: مجله ای شهیر لانست<sup>(9)</sup> Lancet نتیجه مطالعات دوساله 1974-1976م خود را که در منطقه شمال غرب افغانستان و در ناحیه ای گلران واقعات Ascites کتلی که در ازبکستان به آن "شکم شتر" نام داده اند، رخ داده بود به طبع رسانیده اند. داکتر محبت و پروفیسور محمد شفیق یونس دریافتند که سبب این حادثه خطیر و مرگبار توسط دانه های نبات Heliotropium که در بین کشتزار گندم به صورت خود روی نمو نموده مردمان منطقه آنرا بنام **چرمک** یاد میکردند، به میان آمده است. در سال های فوق که خشکسالی و خیم رخ داده بود مردم این دانه های مسموم کننده که حاوی الکلونید پیرولیزیدین یا Pyrrolizidine Alkaloids (PAS) بود با گندم یکجا آرد نموده نان می پزیدند. این الکلونید به ذات خود توکسیک نیست بلکه بعد از استقلال آکسیجینی در کبد سبب انسداد ورید کبدی میگردد. WHO، راپور داده



داکتر محمد عمر محبت مؤسس انسیتوت پتولوژی کابل

است که کمترین مقداری که سبب مرض شده میتواند برای یک شخص که 70 کیلوگرام وزن داشته باشد یک ملی گرام در یک روز تخمین شده است. بالآخره، این مرض اگر تداوی نشود به نکروز جگر، Ascites کتلی و مرگ میانجامد. **متأسفانه**، بدون کدام اقدامات لازمه از طرف دولت یا وزارت زراعت شیوع این حادثه بین سالهای 1999 و 2001م دوباره بوقوع پیوست و دوباره از طرف فیض الله کاکر معین



وزارت صحت عامه و بعداً مشاور ارشد کُرزی در امور صحتی و همکاریانش در جورنال، Toxicology در سال 2010م از طریق الکترونیکی راپور داده شده به طبع رسیده است<sup>(10)</sup>: نشریه محترم داکتر کاکر به کومک و اهتمام عساکر ایطالوی، WHO و یونت نمبر 3 تحقیقات طبی قوای دریائی امریکا تهیه و به چاپ رسیده است. **خدا کند که شیوع این مرض کبدی خطرناک دوباره ظهور نکند و زمینه ای نشریه ای دیگر را برای نسل ما بعد مساعد نه سازد. بهتر است برای از بین بردن این بته ای خود روی منطقه، اقدامات جدی روی دست گرفته شود، اگر قبلاً نشده است.** داکتر محبت بعد از اینکه بروز دهم مارچ 1979م دریافت که حیاتش به خطر است مهاجر شد و با برادر خود پروفیسور خان امیر محبت پیوست و به تحصیل عقلی و عصبی پرداخت. درین شق تخصص گرفت و در ایالت اله باما تا وقت تقاعد به پرکتس دوام داد.

بر روز دهم مارچ 2019م بود که یک تیلفونی از داکتر صاحب محبت آمد و بعد از تعارفات گفت: **“می خواهم از خودت تشکر کنم چهل سال قبل از امروز مرا هوشدار دادی که حیاتت در خطر است. در آن زمانیکه هرکس از سایه ای یکدیگر میترسید تو به من کمک بزرگ کردی فقط میخوام عرض سپاس کنم.”** قصه ازین قرار است:

من در بازار اندرابی به صوب شاه دوشمشیره روان بودم تا به دکانی که بایسکل رایل انگلیسی می فروخت بروم بایسکلی برای احمد ولید جان خریداری کنم؛ یک موتر سیاه پهلوم ایستاد شد. دیدم که داکتر صالح زبیری وزیر صحت عامه ای وقت (هم صنف خوشخوی ما) صدا کرد غلام جان بیا. به موتر بالا شدم پهلومیش نشستم و بعد از تعارفات مختصر گفت: **“داکتر عمر محبت را بگو به سفر خارج برود که به امن باشد”** و غیر مستقیم به خود من. و در آنطرف مکتب نجات موتر را توقف داد و من پایان شدم. خرید بایسکل را فراموش کردم و به بس سوار شده راساً به لایرتوار پتولوژی منزل دوم فاکولته رفتم دیدم که داکتر محبت در مایکروسکوپ مشغول تشخیص کدام سلاید است. از جا برخاست بعد از تعارفات گفتم برویم به دیدن داکتر غفور رحیمی. چراغ مایکروسکوپ را خاموش ساخت و سلاید را به جایش گذاشت و باهم یکجا بدانسو روان شدیم. وقتیکه از زینه پایان میشدم قصه را اهسته برایش گفتم و تشکر کرد و رفتیم به دفتر رحیمی که پوهاند اشرف زلمی هم تشریف داشت. چند دقیقه تیر نشده بود که دفعتاً سه نفر از محصلین ظاهر شدند پوهاند رحیمی (شاد روان) مرا به آنها معرفی نمود و گفت ما روی موضوعات علمی طبی کنفرانس داریم که **“خو صاحب”** گفته دور شدند و پوهاند رحیمی گفت اینها خادیسیت ها بودند. روز دیگر بایسکل خریده شد. دوروز بعد از آن، که احمد ولید صاحب بایسکل رالیج (رایل) شده بود به مکتب برای کدام کاری رفت و بایسکل را در بغل زینه قفل و به داخل دروازه ای که به هال میانجامید داخل شد. ده دقیقه بعد که آمد بایسکلش دزدی شده بود.

باور کنید این قدر شناسی داکتر محبت اشک از چشمانم سرازیر ساخت و خدا<sup>ﷻ</sup> را شاکر شدم که هنوز در بین پشتون های دانشمند و عالم ما روشی وجود دارد که: **“عوض چهل سال بعد انتقام گرفتن چهل سال بعد قدر شناسی میکنند”** و این علامت خوب را فال نیک گرفتم ولی می بینم که بعضی دانشمندان و حتی دوکتوران طب این روش انسانی را فراموش کرده اند؛ امید این سرگذشت آنها را از خواب غفلت بیدار سازد و جهت اتفاق و اتحاد همه اقشار با مساعی به دوری از خرافات عنعنوی آستین بر زنند و افغانستان عزیز را از ورطه ای تباهی نجات دهند.

شعبه پتولوژی، یک خانم همکار داشتند که ما او را **“دلجان”** خطاب میکردم و **“سرکش”** تخلص میکرد. از فارغان لیسه ملالی بود و بزبان فرانسوی بلدیت داشت. این مادر قهرمان برای تربیه فرزندانش از

هیچ نوع فداکاری دریغ نفرموده است. مثل همه مهاجر شد و نزد فامیل خود به البوکرکی مسکن گزید. با تأثر که این مادر قهرمان در البوکرکی، ایالت نیومکسیکو جان بحق سپرد و در حوضیه ای مسلمانان آنجا دفن شد؛ روانش شاد و جایش در فردوس برین باد.



جنرال پنین بیگ و پسرش کنددکمشر عبدالرحمان (ضمیر)  
پسانها رییس تفتیش شاروالی

دلجان، همشیره داکتر عبدالحکیم ضمیر هستولوجی است. من شاهدی که در روزهای شانزدهم عقرب که مامورین، محصلین و استادان بر قبر نادر خان برده میشدیم تا اکیلل گل بگزاریم، دلجان از رفتن ابا میورزید. دلجان که نواسه جنرال پنین بیگ شهید است می گفت: "فاتح تل پدر کلانش است نه نادر خان".



شاد روان شهید جنرال پنین بیگ فرمان جنرالی از طرف شاه که به قلم سرخ غازی نوشته

پنین بیگ شهید، جنرال وفادار غازی امان الله خان بود. میرغلام محمد غبار<sup>(11)</sup> از اوچنین یاد کرده است: "...قوماندان عمومی محاذ پاکتیا سردار محمد نادر سپه سالار بود که در معیت او رجال ذیل داخل جنگ گردیدند - سردار شاه ولیخان (بعد نایب سالار)، سردار شاه محمود خان (بعدها جنرال)، مبارکشاه خان غند مشر، محمد علم خان غند مشر، پنین بیگ خان غند مشر (بعد جنرال).... عبداللطیف خان کمیدان..."

قسمیکه دیده میشود از جمله ای غندمشران، پنین بیگ جنرال شد که فرمان ارتقا به این رتبه ای رفیغه در بالا کاپی شده است. اگر متوجه شده باشید شاه غازی به قلم سرخ خود "غازی" علاوه نمود و درپایان نوشته است: "از خدمت های شما خورسندستم خداوند کریم از شما راضی باشد- امضای شاه". دیگران نیز بعدا به ترفیعات که مستحق بودند نایل شده اند.

لودویک آدمک<sup>(12)</sup>، افغانستان شناس شهیراستاد دانشگاه اریزونا در باره جنرال پنین بیگ چنین نگاشته است: "پنین بیگ (Panin Beg) که اصلا یک افغان از ترکستان است در سال 1917م دگروال (Colonel) در سلاح خانه ای کابل مؤظف بود. بعد به رتبه ای برید جنرال ترفیع نموده قوماندان فرقه ای مخصوص دارالسلطنت عز تقرر حاصل کرد. در سال 1919م بحیث برید جنرال کوتوال (سلاح کوت ترجمه ای یک دوست پشتون) در تل شامل جنگ بود. بعد در جبهه ای کرم قوماندانی قوای مختلط (ملیشه و منظم) را بدوش داشت. وی بطرفداری بچه ای سقاو جنگ نموده و در سال 1930 یا 1931م کشته شد؛" به گمان اغلب در سال 1930م میلادی جنرال پنین به شهادت رسید زیرا نادر غدار مخالفین خود را به اسرع اوقات از بین برده است.

باوجود این همه وظایف هیچکس بجزاز دومنعب مهم فوق کسی دیگری از او نام نه برده است؛ ممکن شما هم به اسم مبارک شان نا آشنا باشید ویا از بد بینان شان چیزی به گوش تان رسیده باشد. حتی مرحوم محمد ابراهیم عفیفی که داماد جنرال پنین بیگ خان شهید و شوهر عمه ای دلجان بود و هم مولف چندین کتاب چون "پیغام جاویدان"<sup>(13)</sup> به اهتمام نصیر مهرین و همکاری فریده عفیفی ابوی به نشر رسیده و افلاطون که برنده ای جایزه ای مطبوعاتی در کابل بود و هم یک ژورنالیست مجرب و از فارغان دوره ای اول دانشکده ای حقوق که ترک ها مؤسس آن بود، میباشند؛ تنها میگفت: "من داماد جنرال پنین بیگ استم" و زیاد چیزی نه نوشته است (قرار معلومات فریده ابوی دختر مرحوم عفیفی). دلیل آن همانا منطق ژورنالیستی بود و میدانست که به مجرد ذکر نام "پنین بیگ" قتل دیگر در فامیل رخ خواهد داد و اعضای سوگوار فامیل را سو گوارتر خواهد ساخت. بناء، مصلحت این کار را بدوش تاریخ گذاشت که خوش بختانه امروز آن صفحه باز میشود.

ولی جنرال شهید، مکرر در مجالس دوستانش گفته است که: "توپ هویتزر را سپاهیان تحت نظر (به حیث برید جنرال سلاح کوت) او و غازیانی که تحت رهنمایی نورالمشایخ صاحب مجددی، از قبایل سلیمان خیل حاضر محرکه ای نبرد شده بودند، به قوت بازو و شانه های خود و حیوانات خدمت عسکری به کوه بلند نموده و بجای مناسب رسانده بطرف قلعه تل آتش کشوند که منجر به حریق جبه خانه و گدام ذخیره مواد خوراکی شد. ساکنان قلعه را دچار مضیقه ساخت و عامل فیرتوپ سپاهیان بودند....".

ظفر حسن آبیک<sup>(14)</sup> نامه نگار هندی که درین جنگ نادر را همراهی داشت و میخواست قصه ای به نفع او بنویسد و راپورها تهیه کند تا در روزنامه های پروپاگندی هند برطانوی به نفع این جاسوس شان نشر شود، اومینویسد: "توپ های هویتزر بالای پیل ها به سنگر (رسید)، جابجا نمودن آن در عقب یک کوه و نشانه گرفتن قلعه توسط شخص نادر خان و اصابت گلوله بر گدام قلعه و بلند شدن دود به آسمان..." خلاف اظهارات جنرال شهید است که صادقانه نبوده دیگران از او تقلید نموده گفته اند: "فیر اولین توپ به قلعه تل از طرف شخص محمد نادر خان به عمل آمده است".

موضوع توپ جرمنی هویتزر که مدرن تر بود در چندین جا ذکر شده است<sup>(15)</sup> فوتویش را داکتر عبد الرحمن زمانی در کتاب خود نشان داده است. به گفته ای مرحوم جنرال عبداللطیف پوپل<sup>(16)</sup> همان توپبست که در رسم گذشت عسکری دیده میشود. جنرال لطیف پوپل مشهور به "کمبدان" در یک مصاحبه ای با نماینده ای انیس - اصلاح در روز پنجشنبه 25 اسد سال 1393 گفته: "به حیث توپچی تحت قوماندانی مبارکشاه خان او با نخستین فیر توپ محاذ تل را به لرزه آورد" جنرال پوپل دوام داده گفته است: "چون توپ ها را با اسپ نمی توانستیم به دامنه ای کوه ها انتقال دهیم از فیل ها و قاطرها که در خدمت اردو بودند استفاده کردیم و توپ ها را بدون ضیاع وقت در پشت فیل به قلعه ای کوه رساندیم" که تائید قول جنرال پنین شهید است و هم آن نمک حلال هانی که گفته اند: "فیراول توپ به قلعه ای تل از طرف شخص محمد نادرخان بعمل آمده است" دروغ گفته اند تا مقامات دولتی خود را محفوظ نگاه داشته باشند.

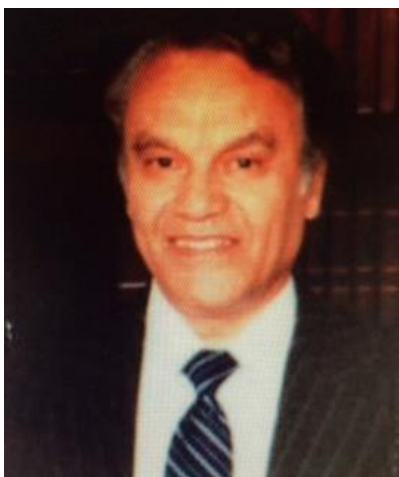
- اینکه چرا مورخین افغانستان از جنرال پنین بیگ خان نام نگرفته اند به فکر من نظر به دلایل ذیل است:
- 1- پشتون نبود که انگریز ها از او پشتیبانی نماید و اجنت هایش لیبیک گوید.
  - 2- جنرال وفادار غازی امان الله خان بود و انگریز ها دوستان شاه را دشمنان خود می پنداشتند که این روش حمایت از پشتون ها تا امروز دوام دارد و در حال حاضر ایجنت کلان شان، بفکر من، در افغانستان حامد کرزی است.
  - 3- اگر کومک احمد زی ها و کوچی ها نمی بود، جنرال پنین بیگ، نادر غدار و تیم برادرانش را که یکی بعد دیگر به عجله با همه آرگاه و بار گاه به کومکش خود را رسانیدند در لوگر شکست میداد و این عقده ای بود که نادر فراموش نمی کرد زیرا او میدانست که جنرال پنین همه اسرار تل را میداند و هم مبادا برای برگشتن امان الله خان مخفیانه پلان داشته باشد.
  - 4- چون در راس قوای دفاعی امیر حبیب الله کلکانی بود فکر میشد که برای بقای او دست به شمشیر زده است. در حالیکه پلان اول این جنرال مجرب، از بین بردن دشمن قوی و غدار شاه غازی و بعد با نفوذ بیشتر در دربار امیر حبیب الله کلکانی کودتای ضد سلطنت او و برگشت شاه امان الله غازی بود که نظر به شرایط زمان محتاطانه پیش میرفت. ازین جهت پدرم، که از دوستداران شاه غازی بود همیشه از حرکت او به من قصه میکرد و به جنرال پنین بیگ بسیار احترام داشت. با شهادت جنرال پنین بیگ او متاثر شد و اشک ریخت و آخرین تیرامید شان برای برگشت شاه غازی امان الله خان به هدف نخورد ولی بسیار خوش بود که نواسه اش رفیق و دوست من است.
  - 5- جنرال پنین بیگ با وظیفه ای فرقه مشر مخصوص و فرقه مشر کوتوال تل میدانست که نادر از میدان جنگ گریز نموده بدینگونه متیقن بود که وی به هیچوجه برای کومک به برگشت شاه غازی نیامده است و هم هیچوقت به شاه غازی از ته ای دل وفادار نبود:
  - 6- غبار<sup>(17)</sup> مینویسد: **گرچه سپه سالار محمد نادر در جنگ تل میدان را گذاشت و میخواست عقب نشینی کند ولی شمس المشایخ جلو اسپش را گرفت و نعره زد! کجا میری؟ نادر خان گفت: الساعه مخبر سرحدی رسید و خبر داد که قوای زیاد انگلیس تجمع کرده و اینک به حمله مبادرت میکند. شمس المشایخ گفت: ازین چه بهتر مگر ما و شما شهادت نمی خواهیم؟ سپه سالار بایستاد و جنگ آغاز شد و انگلیس ها (بافیرتوپ کمیدان عبداللطیف) درهم شکست. معهذرا در حمله ای متقابل انگلیس در تل سپه سالار، به عقب کشید و قلعه ای مفتوحه را به دشمن گذاشت. او در راه**

## عقب نشیمنی بود که فرمان شاه رسید و از متارکه ای رسمی دولتین اطلاع داد و این حادثه (به کمک انگریز ها) باعث نجات شهرت سپه سالار گردید.

روان شاد خانم مرحوم رئیس صاحب تفتیش بلدیه، سنوی جنرال شهید، که مرحومه "بی بی خورد" لقب داشت به داکتر حکیم ضمیر حکایت ذیل را نموده است: "پدر کلانت بمن گفت: قبل از شروع جنگ نادر در کمپ عسکری خود را مریض انداخته بود و میگفت: «من تب دارم و میلرزید». جنرال پنین برایش می گوید: "توسر قومانده ای جنگ هستی برخیز و به محل حرب برو!". و هم اگر به فوتو نظر بیاندازید جنرال نادر بسیار وارخطا و ترسیده به نظر میرسد.

دلجان جنت مکان، راست میگفت. اگر شمس المشایخ جلو او را نمی گرفت با گریز خود همه را به خاک و خون می غلطانید. در محاذ تل، همه سپاهی، قوای ملی و افسران فاتح بودند به جز جنرال نادر لرزنده ای گریز پا!

پروفیسور عبد الواسع لطیفی که اسپستان دپارتمنت باکتریولوجی و پیرازیتولوجی مقرر شده بود در لابراتور با ما کومک نموده تلوین سلاید ها را به میتود های گرام و زیل نلسن درس میداد و باکتری های مختلف را تحت مایکروسکوپ تشخیص کرده نشان میداد. استاد محترم ما که خداوند طول عمر نصیب شان کند در امریکا فعلاً بحیث رئیس انجمن صلح و دیموکراسی ایفای وظیفه ای رضاکارانه ادا نموده یکی از اعضای فعال انجمن دوکتوران افغانی در امریکا بوده عضو بورد دایرکتر انجمن را از بدو تاسیس آن برای چند سال به عهده داشت. پوهاند لطیفی، از حمایت مادی و معنوی خود همیشه انجمن ما را برخوردار ساخته است. لطیفی یکی از نخبگان نایاب است. پروفیسو کرشنان که مسقط الراسش هندوستان بود و از طرف WHO به افغانستان فرستاده شده برای ما باکتریولوجی را درس داده ست



پوهاند داکتر عبد الواسع لطیفی

پروفیسور لطیفی، وقتیکه از افغانستان به صوب مهاجرت کمر بستم رئیس فاکولته طب بود و داکتر خواجه قطب الدین وظیفه ای مدیریت تدریسی فاکولته بدوش داشت؛ بدون کومک شان برآمدن من از افغانستان امکان پذیر نبود. پوهاند داکتر لطیفی نویسنده، شاعرو دانشمند متبحر در ادبیات فرانسوی و دری بوده همکار قلمی هفته نامه وزین امید هستند، و تا حال در حدود یکهزار اثر شان در انجا طبع شده

اکثر کتاب های نو چاپ شده مولفین افغانستانی را معرفی میدارند. وی پسانها ما را در فاکولته طب کابل پرازیتولوژی درس میداد.

پروفیسور لطیفی، وقتیکه ریاست فاکولته طب را به عهده داشتند دکشنری اصطلاحات طبی را در کابل و بعداً در امریکا دکشنری فارسی-انگلیسی-فارسی را نگارش و به طبع رسانیده اند؛ طبع جدید آن که درین اواخر بدسترس قرار گرفته گرامر مکمل زبان دری با خود دارد. استاد محترم و بزرگوار در پوهنتون ننگرهار نیز تدریس میکرد. در کنفرانس های هفته وار فاکولته ای طب کابل فیلم های علمی طبی فرانسوی را در اودیتوریوم پوهنتون مستقیماً در عین نمایش آن به فارسی دری ترجمه میکرد. معمولاً مشمولین کنفرانس محصلان و حتی دوکتوران مربوط وزارت صحیت عامه میبود.

در زمانیکه من ریاست انجمن دوکتوران افغان در امریکا را به دوش داشتیم به موافقت بورد انجمن **لوحه ای افتخار** را جهت قدردانی از خدمات پوهاند داکتر لطیفی در داخل و خارج افغانستان برایش تقدیم کردم. پوهاند لطیفی، در بورد تحریر مجلات **افغان طبی مجله** (آخرین شماره آن بعد از 23 سال خدمت از طرف متصدیان حزب خلق نشرات آن توقف داده شد) و **طبیعی علوم** عضویت داشتند (اولین شماره طبیعی علوم جلد اول آن در سال 1358 ش مطابق 1979 م به طبع رسید). پروفیسور داکتر لطیفی، به حیث مدیر افغان طبی مجله نیز ایفای وظیفه نموده اند. استاد لطیفی، کتاب معروف **“راز های زندگی از نگاه طبیب”** را تالیف کرده است که مفتخر به اعطای جایزه اول مطبوعاتی افغانستان گردید. استاد لطیفی، در امریکا در راس کمیته علمی متشکل از **پوهاند داکتر ولی عصیم، پوهاند داکتر اسعد احسان غبار، و مرحوم مغفور پوهاند خیر محمد ارسلا** جهت تصدیق اسناد تحصیلی دوکتوران جوان افغانستان در امریکا که آماده امتحان ECFMG میشدند خدمت شایانی را انجام داده است که اکثر دوکتوران مذکور امروز در امریکا بدرجه های بلند تخصص و حتی پروفیسوری رسیده اند. پروفیسور داکتر لطیفی، تخصص باکتریولوژی را از آلمان و پرازیتولوژی را از فرانسه بدست آورده است که نشان میدهد به زبان های آلمانی، فرانسوی و انگلیسی مهارت اکادمیک دارند. استاد بزرگوار در شروع بهار 1393 ش و اواخر مارچ 2014 م مفتخر به اخذ **مدال غازی میرمسجدی خان** گردید. این مدال از طرف وزیر اطلاعات و فرهنگ قدرشناس و علم دوست آقای دوکتور سید مخدوم رهین و منظوری رئیس جمهور وقت برای شان اعطا شد و خبر آن در شماره 971 هفته نامه امید نشر یافت.



فوتوی فوق که در شماره 989 هفته نامه امید به نشر رسیده است، تقدیم مدال و سند آن از طرف وزیر اسبق اطلاعات و کلتور داکتر رهین در محضر همکاران قلمی و دوستان پروفیسور لطیفی به روز چهارم جنوری 2015م تقدیم گردید. تاخیر در اهدای مدال نظر به مشکلات اخیر سیاسی وطن و عدم حضور سفیر کبیر افغانستان آقای حکیمی در واشنگتن بود که باید از طرف دولت به سینه مبارک شان تعلیق میشد؛ ولی این افتخار را داکتر رهین چون در ویرجینیا تشریف داشتند انجام دادند. من ازین قدر شناسی داکتر رهین در شماره 972 عرض سپاسگزاری به جا آورده بودم.

پسانها، وقتیکه دوکتوران جوان افغان در اثر جبر زمان وطن را متروک و مهاجر شدند نتوانستند که اسناد تحصیلی خود را از افغانستان با خود بیاورند ویا در اثر جنگ های خانمانسوز آنها را از دست داده بودند به انجمن دوکتوران افغانی در امریکا برای رفرنس مراجعه میکردند که در یکی دو واقعه به بورد ریجستریشن طبی ایالات مختلفه شخصاً شرکت کردم و از تصادیق شان دفاع کرده ام، یکی ازین جوانان از اطبای اهل هنود ما بودند که موفقانه در فلادلفیا از وی حمایت شد و بالآخره داکتر موصوف موفق به دریافت لیسانس گردید و دیگر داکتر احمدی است که فعلاً بحیث Hospitalist در ویرجینیا مشغول وظیفه اند و در کنفرانس علمی سال 2018م امپا در ویرجینیا این صحنه را که فراموشم شده بود با قدر دانی یاد نمود.

**در صنف دوم** بودیم که محصلات با ما یکجا شدند و تعمیر جدید پوهنتون ینا نهاده شد. درختان پرمیوه سبب و قیسی و زردآلو باغ علی آباد یکی پی دیگر به نابودی رویرو گردید. هم چنین، محل بودباش و تغذی سگ فربه **پوهنوال داکتر محمد عمر وردک** معاون علمی پوهنتون کابل که از پسمانده های آشپز خانه شفاخانه علی آباد روزانه تغذی میشد نیز از بین رفت. معاون علمی پوهنتون که افتخار عضویت دیپارتمنت جراحی را نیز داشتند، هیچنوع اهتمامات جراحی اش را برای یک مریض شاهد نبوده ایم ونه درسی به ما لطف فرموده اند.

در صنف دوم بودیم، که یک **باکتریولوژیست** از جرمنی آمد و اسم وی بگمانم که **فیوونر** بود. برای ما در روز اول معرفی با وی، که از امینولوژی سخن میگفت و ما قبلاً از **پوهنوال داکتر عبدالله عمر** (روانش شاد) این موضوع را فراگرفته بودیم. فیوونر، کارت ها تقسیم نمود و گفت با این کارت ها گروپ خون خود تانرا تعیین کنید و ضمناً اینکه چه میخانیکیت در تعیین گروپ خون رول داشت شرح میداد. ابتدا **داکتر سید شعیب کیفی** و بعد **مرحوم داکتر عمرا عظمی** از طب عدلی گفتار وی را ترجمه میکرد. نتیجه این کارت ها بعداً درپشتنی طبی مجله بطبع رسید. اکثریت ما گروپ B+ داشتیم. تمام استادان دیپارتمنت باکتریولوژی و پراریتولوژی بشمول **داکتر سید حمید رشید** همه مهربان و شوق داشتند که شاگردان خود را تا حد توان کومک نمایند. بیادم آمد که پروفیسور کرشنان یکتعداد حروف متعدد بعد از نام خود داشت، یکروز بعد از درس پرسیدم که این حروف چه معنی دارد، وی دست خود را بر شانه ام گذاشته گفت:

They are British Diplomas go to London and get them های **FRCSEdIN MRCSENG, LRCP LOND** را از لندن و هدنبره بدست آوردم. **پوهندوی داکتر توریالی ناصری** وقتیکه ما در صنف چهارم بودیم بعد از امتحان کانکور به دیپارتمنت باکتریولوژی پیوست و تعلیمات عالی درین رشته در لندن داشت وی یک شخص حلیم کارکن بوده با مجاهدین در پشاور همکاری بسیار نزدیک و فوق العاده مؤثر داشت.

**پوهاند عبدالله عمر** که شف سرویس باکترولوژی و پرازیولوژی بود یک شخص بلند بالا، خوش لباس و مرد خوش خلقی بود و بعد از یکی دو لکچر عازم اروپا شد و یک دوره به مقام وزارت صحت عامه نیز اجرای وظیفه نموده است. پوهاند لطیفی مینویسد: **پوهاند داکتر عظیم مجددی** که در پایان بیشتر یاد میشود در حادثه حمله بر قلعه جواد با تعداد دیگر حضرات شهید گردید، عضو بسیار فعال دیپارتمنت مایکرو بیولوژی بودند، روانش شاد باد؛ پسانتر در باره اش گفتنی هابی بیشتر دارم.



پوهاند داکتر عبدالله عمر

**مرحوم پوهاند رحیم رشیدی**، شف دیپارتمنت و استاد فزیولوژی ما بود. یک شخص خوش لباس، خوش سلیقه و رویه ای رفاقت آمیز با شاگردان خود داشت. روزی درباره ای سیاله ای عصبی لکچر داشت شب وقتی که نوت خود را خواندم مطلب برای من واضح نبود روز دیگر بدفترش رفتم لکچر خود را دوباره برایم تشریح کرد. وی راستی که حوصله فراخ داشت و میخواست شاگردش لکچرش را کاملاً درک و جذب نماید. لابراتور فزیولوژی در آن روزها توسط اسپستانت وی **مرحوم پوهندوی داکتر عین علی بنیاد** تدریس میشد. وظیفه مهم این لابراتور، تحری استقلاب اساسی ویا Basic Metabolism بود. تکنیشن این لابراتور که تکنیشن لابراتواراناتومی هم بود یک "دلو drum" کلان را یکروز پیش با دود سیاه مستور میساخت تا حرکت drum گراف تست مربوطه تثبیت شود. درین لابراتوار **پوهاند داکتر معصوم خان** بارکزی که از فضل خداوند تا حال حیات دارند تست های فزیولوژی عضلی را بالای عضله Gastrocnemius بقیه عملاً تدریس میکرد. معصوم خان در آنوقت از وزن زیاد برخوردار بود و درصنف اول وقتیکه حاضری میگرفت بما صدا میزد: داکتر صاحب شاه دولا، داکتر صاحب قدرت الله، داکتر صاحب شاه ولی، داکتر صاحب صالح محمد، داکتر صاحب ملال....

روان شاد عین علی بنیاد، نظربه افکارارتقائی و چپی که داشت یک معلم Persona non grata یا شخص نا مطلوب شمرده شده دوبار از وظیفه سبک دوش شده بود. یک روز در مقابل مدخل فاکولته با من رو برو شده با ژست مخصوصی که با دست های خود داشت گفت: "غلام جان، تو در پهلوی درس هایت به مطالعات پیشرفته و سیاسی هم باید شروع کنی". محترمانه به جوابش گفتم: "استاد، من محصل طب هستم وظیفه و مسوولیت من فراگرفتن لکچرهای خوب شماس"، سر جنبانید و از من دور شد. بعداً وقتیکه در اواخر اگست 1960م و صنف دوم محفل عروسی ام برگزار شد وی را دعوت کردم. درینوقت وی به اصطلاح خانه نشین بود. در ختم مجلس بعد از تبریگی گفت: "این عجب است، کسی سلام من را علیک نمی گویند و تو مرا به عروسی ات دعوت کردی، راستی که از خودت و فامیلت متشکرم". من از وی



سپاسگزاری کردم از اینکه دعوت مرا پذیرفت و به مجلس خوشی من پیوست. ضمناً، اشاره نمودم که شما استاد خوب من هستی فزیولوژی اندوکرین را به بسیار وضاحت بما تدریس کرده اید و من بمفکوره شما که از آن خودتان است، احترام قایل هستم.

**پوهاند داکتر محمد نادر عمر** که عضو دبیرتمنت فزیولوژی بود، به ما درس نداده است زیاد تر به امور اداری مدیریت تدریسی فاکولته مصروف بودند. یک شخص با تمکین و خموش بود. کومک زیادش به محصلین متوجه بود و آنها را از گزند بد کاران و بد گویان بدون آنکه خود محصل خبر باشد نجات میداد. در وقت مدیریت وی کتاب های زیاد از طریق ماشین گسستنر و همکاری آقای **فاروق فرهمند** تهیه و در اختیار محصلین گذاشته شد. بعد از مهاجرت، در فرانسه حیات بسر برد و در آنجا وفات یافت. وی به حیث رئیس فاکولته طب نیز اجرای وظیفه نموده است. وقتیکه من به امتحان کانکور طب جلال آباد شرکت کردم پوهنوال عمرمدیر تدریسی بود. چون امتحان در غیبت داکتر صمد حامد صورت گرفته بود و قصه اش قبلاً تذکر یافته است، از طرف داکتر حامد بسیار فشار دیدند که خداوند اجر عظیم نصیب شان فرماید.



پوهاند داکتر نادر عمر



پوهاند داکتر رحیم رشیدی

دیگراسیتانت جوان رشیدی صاحب در وقت محصلی ما **داکتر عثمان هاشمی** بود که به درجه ای پوهاندی رسید و در وقت انقلاب برای چندی مهمان دهشت سرای پل چرخه هم بود. بعد از رهائی به مهاجرت پرداخته برای چندی به حیث پروفیسور فزیولوژی در موراگو ایفای وظیفه نموده است. بعداً به امریکا نقل مکان نموده در البوکرکی نیومکسیکو، تکساس و کالیفورنیا سکونت داشته است. متأسفانه در روز نهم جون سال 2014م جان به حق تسلیم نموده به یاد و بودش چند سطر ذیل را در شماره 976 هفته نامه ای وزین امید به نشر رسانیدم.



شاد روان پروفیسور داکتر هاشمی

با تأسف و تأثر عمیق اطلاع گرفته ام که پروفیسور محمد عثمان هاشمی بروز دوشنبه نهم جون 2014م مطابق دوازدهم ماه مبارک شعبان سال 1435 هجری که مصادف است به نوزدهم جوزای 1393 شمسی به ساعت 7:42 صبح در شفاخانه ای تدریسی دانشگاه

کالیفورنیا، سانفرانسیسکو جان به حق سپرد؛ روحش شاد باد و جنت برین جایش. جسد پروفیسور هاشمی در لای انجلس به خاک سپرده شد.

پروفیسور هاشمی هفتاد و هفت سال قبل در کابل در یک فامیل مؤقر، علمدوست و معرفت پرور که پیشه زرگری داشت تولد یافته، تعلیمات ابتدائی و ثانوی را در لیسه ای استقلال به پایان رسانید. بعد از فراغت از صنف دوازدهم لیسه استقلال که دیپلوم آن معادل صنف دوازدهم مکاتب فرانسه بود به دانشکده (فاکولته) طب کابل داخل و بعد از فراغت تحصیل طب، دوره ای مکلفیت عسکری را سپری نموده در امتحان کانکور برای کدر علمی دانشکده فوق شرکت ورزید و بعد از موفقیت به دیپارتمنت فزیولوژی بحیث پوهیالی پذیرفته شد. بعد از مدتی که به حیث اسپتانت کرسی فزیولوژی تحت رهنمائی مرحوم پروفیسور محمد رحیم رشیدی مشغول تدریس بود جهت تحصیلات عالی در رشته ای فزیولوژی عازم فرانسه شد. شش سال را در آن مملکت مصروف تحقیقات علمی گذرانید که منتج به افتخارات علمی ذیل شده است:

\*دیپلوم مطالعات تحقیقاتی ژرف (عمیقه) در فزیولوژی از دانشکده ای ساینس دانشکود برنارد فرانسه.  
\*دیپلوم دوکتورای تخصصی که تیزس آن یک اثر ممتاز شناخته شد و برنده جایزه "لوریه" فرانسه گردید.  
\*از طرف دانشکده ای طبی شهر لیون فرانسه به حیث "ماستر لیسانس مدیکل" تقدیر شد.

\*موفقیت در امتحان ملی فرانسه در پاریس که منتج به کسب درجه ای عالی ای پروفیسور اگریزه گردید؛ پروفیسور هاشمی اولین افغانیست که در فزیولوژی این مقام معتبر علمی را در فرانسه نصیب شده است.

با اسناد فوق بوطن برگشت و بحیث پوهنوال در دیپارتمنت فزیولوژی عز تقرر حاصل کرد. بعد از یک دوره پوهنوالی و نشر دوازده اثر علمی در مجله های علمی فرانسه و کنفرانس ها در کانگره های علمی جهت دفاع از اثر بکر علمی خود در فزیولوژی به فرانسه اعزام شد که موفقانه برگشت و در سال 1975م به رتبه رفیعه ای پوهاندی نایل گردید.

با ظهور رژیم کمونستی که احوال مملکت دگرگون شد یک عده از استادان دانشگاه (یونیورسیتی) کابل به شمول پروفیسور هاشمی تحت عنوان " نهضت ملی"، به مبارزه پرداخته با هشت نفر از اعضای معیتی شان به شمول شهید داکتر علی اکبر هنگامی که یک جلسه ای سری در خانه ای شهید داکتر غلام محمد نیازی در کارته ای 3 برگزار گردیده بود مورد حمله ای گروه استخبارات کمونسنت ها قرار گرفته همه دستگیر شدند و یکایک رهسپار زندان گردیدند. ابتدا توسط اسدالله سروری شکنجه های غیر انسانی را متحمل شده بعد به جرم کودتا با شهید ولید حقوقی به وزارت داخله انتقال داده شدند که در آنجا هم برای ده روز دیگر مورد استنطاق و شکنجه های گوناگون قرار گرفته استقامت از دست نه داد. بالاخره، در یک جلسه سه نفری که در آن اسدالله سروری، اسلم وطنجار و اسدالله امین شرکت داشتند وحوالی یازده شب بود حکم اعدامش صادر گردید و به ساعت یک شب به صوب وحشت گاه پل چرخ فرستاده شده تا در آنجا انتظار شهادت داشته باشد. می گویند در عرض راه به طرف پل چرخ چنین زمزمه میکرد:

**ز دوریت گر نمردم ز سخت جانی نیست      مرا امید وصال زنده نگه می دارد**

آن شکنجه ها و آن ظلم و نا بکاری هائی را که در حقش رواداشتند در بیت ذیل خلاصه کرده، در اثر گران بهای "فرار از مرگ" که در امریکا به طبع رسیده است آنرا بیشتر تشریح نموده ام:

**دیو دد را عار باشد آنچه انسان میکند      رنگ اضحلال بینم در مقام آدمی**

در حدود یک و نیم سال را درین وحشت سرا در جوار دیگر نخبگان مملکت چون روان فرهادی سپری می کرد که ببرک کارمل محبوسین سیاسی را مورد عفو قرار داده از چنگ مرگ و ظلم ظالمان خدا ناشناس رهایی بخشید.

در سال 1981م بود که با فامیل و طی الطریق سه شبانه روز به پاکستان میرسند و از آنجا چاره جوئی نموده سوی فرانسه به حرکت میافتند. در فرانسه بلا درنگ در اثر سابقه ای علمی که داشت از طرف دانشگاه شهر نانسو استخدام شده به حیث پروفیسور فزیولوژی در کازا بلانکای المغرب (مراکش) که با دانشگاه فوق توأمیت علمی داشت عز تقرر حاصل نموده تقریباً ده سال به وظیفه مقدس تدریس دوام داد. در دانشگاه کازا بلانکا علاوه از وظیفه تدریس و تحقیق، اول بحیث عضو و

بعد بحیث رئیس کمیته ژوری تیزس دوکتوران رول عمده بدوش داشت. چون باقی اعضاء فامیل شان بشمول برادرش پروفیسور داکتر محمد طاهر هاشمی (اکنون استاد دانشکده حقوق کابل) باشند امریکا بودند وی هم به استشاره فامیل عازم امریکا گردیده ابتدا در البوکرکی نیو مکسیکو منزلی مؤقری نصیب میشوند و روزگاری را در آنجا سپری نموده از آنجا به تکزاس بعد ویرجینیا و بالاخره در انتیاکای کالیفورنیای شمالی مسکن گزین میشوند. قرار گفته داکتر حکیم ضمیر یکی از مو سفیدان و بزرگان افغان ها در البوکرکی: “پروفیسور عثمان هاشمی یک شخص مهربان، مهمان دوست و پر از الطاف بشری بوده وطن دوستی خود را بارها نمایان ساخته اند” که من هم با وی هم عقیده استم. اینست یک مثال از مهمان دوستی شان: “شبی که یک تعداد زیاد از اعضای انجمن دوکتوران افغانی در امریکا بعد از ختم جلسه فقط برای لحظه جهت دیدارش رفته بودیم ما را بدون غذای مکلف و میوه های رنگارنگ که نمی دانم محترمه ای شان چسان توانستند آن همه غذا های لذیذ را بدون اطلاع قبلی، از آمدن مهمانان نا خواننده مهیا سازند، نگذاشتند که از خانه ای شان بدون صرف طعام و حلویات لذیذ و میوه ها بیرون برویم”.

پروفیسور هاشمی عقیده داشت: وقتی انسان با اراده ای قوی در یک مسیر عقیده، مفکوره و روش سیاسی قضاوت سلیم و آزاد خود گام بر میدارد هیچگاه باید منزلزل و منحرف نشود و در برابر مشقات و آلام جسمی و باوی مقاومت روحی، صفا و پاکیزگی اخلاقی و ارزش انسانی خود را از دست ندهد.

پروفیسور هاشمی علاوه از اینکه یک معلم توانا، یک ساینست متبحر و یک مبارز خود گذر بود، برای سال های متمادی همکار قلمی هفته نامه ای وزین امید بوده با مضامین حکیمانه و اشعار دلنشین خود صفحات آنرا زیب بیشتر یخسیده است. آخرین نوشته ای شان در شماره 972 امید زیر عنوان “معنی زندگی در اسلام” به نشر رسیده است. پروفیسور محمد عثمان هاشمی طبع شعر سرائی هم داشت که این پارچه شعر ازوست :

### شبستان غم

آتشی بالا گرفت از لابلای بستر  
آن شکست دل فزود، این شکست شهپر  
شبم گلبرگ صبحم، شب سپند مجرم  
دمدم جولان دود است از بر خاکسترم  
گر زمینست زیر پا و، آسمانیست بر سرم  
داده ست در کوره های چرخدوران جوهرم  
دفتر اعمال بینم در هراس کیفرم  
محتسب با اتهام کفر و خمر و میسرم  
خجالت مضمون دارد پاره های دفترم

دود می خیزد خدایا از تن تب پرورم  
دوستم زخم زبان زد، دشمن تیری زکین  
در تپایش های موج گرم و سرد روزگار  
از شبستان عدم آید صدای ناله ام  
از دعای فیضبار عابدیست شب زنده دار  
آهنی نا خورده آب، اما جهان کج روش  
در نشیب زندگی سودای مرگم کمتر است  
میکشاید هر دم دروازه های دوزخش  
خامه بشکسته ام انشای درد دل کند

در حدیث مبارک که در مسلم روایت شده است آمده که: بعد از مرگ انسان عمل وی منقطع میگردد مگر ثواب سه چیز علی الدوام برایش میرسد که عبارتند از: صدقه جاریه، و علمی که مورد استفاده مردم قرار گیرد و فرزند صالحی که برایش دعا کند. پروفیسور عثمان هاشمی از همین خوشبخت هاست، شاگردانش در سر تاسر دنیا از آثارش برای بهبودی صحت مردم استفاده میکنند و فرزندان او هر یک داکتر طب شیلا عثمانی، داکتر طب وحید عثمانی، داکتر طب فرید عثمانی و دیپلوم در بزنس زرنشت عثمانی به یقین که دعاهای فراوان نثارش میکنند. علاوه قرار گفته زرنشت جان؛ “پروفیسور صاحب از بهترین پدران دنیا برای فرزندان او بود”.

این ضایعه بزرگ علمی، ادبی و مبارز را که جبران نا پذیر است برای همه اعضای فامیل، دوستان، رفقا، هم زمان و مخصوصاً جامعه ای طبی ما تسلیت عرض کرده است دعا میدارم تا خداوند گناهانش را مورد عفو کبریائی خود قرار داده مهد گسترش وی را روضه ای از روضات جنت فردوس نگه داشته روانش را شاد نگه دارد.

در تهیه ای این نوشته از مشوره ای نورچشم عزیز زرشنت عثمانی و دانشمند محترم و پندار گرانقدر روان فرهادی که روزهای تلخ ظلمت سرای محبس پل چرخی را باهم یک جا گزرانیده بودند استفاده بعمل آمده، عرض سپاس بی پایان حضور شان تقدیم میدارم. از کاروان (نوشته پروفیسور عبدالواسع لطیفی)، امید (شبستان عدم در شماره 745)، سه صد حدیث یونس حیران و از خاطرات افتخار صحبت با مرحوم مغفور پروفیسور داکتر محمد عثمان هاشمی، نیز بهره گرفته شده است.

**به اینصورت دوره "قبل از دروس سریری و یا کلینیکی" ما بموفقیت به انجام رسید و قبل از آمادگی صنف سوم و بعد از یکجا شدن با هم صنفان اناث ما ازدواج کردم و به اصطلاح سر ما زیر بال ما شد. با**



تکمیل دوره ای محصلی فاکولته، صاحب دو دختر و دوبچه شدم هرکدام نظر به سن و سال شان تحصیلات عالی را امروز به سر رسانیده مجموعاً برای ما دوازده نواسه های ذکی و با استعداد تحفه داده اند که بخت شان بلند باد و عمر شان دراز و خداوند ﷻ همه ای شان را از جمیع بلیات زمین و آسمان با تمام فرزندان و دختران جهان به پناه خود نگهدارد؛ آمین یا رب العالمین.

از جمله تهمینه هوشمند در یک مؤسسه تکنیکی کمپیوتری جزء مامورین ارشد است، نوید هوشمند جوان ذکی و متینی اسنت که در یونیورسیتی کولورادو روابط بین المللی درس فرا می گیرد، حنا رستمی به خواست خداوند به زودی قانوندان (Lawyer) میشود، جینا رستمی هم بزودی ان شاءالله آرکتیکت با استعداد خاص تبارز میکند. ساحل جان رستمی محصل سال دوم یونیورسیتی کالیفورنیای جنوبی USC در لاس انجلس می باشد و یک مناظره گر یا debater ماهر به سویه ای پارلمان است که جایزه های متعدد نصیب شده است و پرزیدنت شاگردان دوره ای خود در مکتب سیاسیت لانگ آیلند نیویارک انتخاب شده بود. در روز فراغت خطابه ای دلنشین و خوش آیند تقدیم کرد که با چک های فامیل ها بدرقه گردید. امید دستگیر در سال 2021م از مکتب فارغ میگردد وی هم شوق انجیری و آرکتیکت دارد و حامد دستگیر شوق طب داشته فعلاً قهرمان تایکندو در وزن و سن خود از کولورادو در نشنل مقام دوم داشته به خواست خداوند ﷻ دو سال بعد از مکتب فارغ میشود؛ آرزو دارد در المپیا مسابقه اجرا کند.

راستی همین لحظه به یادم آمد که: یکی از خواهران هم صنف ما بعد از تبریکی عروسی ام برایم خاطر نشان ساخت که تو یک داکتر! چطور همراهی یک دختر دهاتی از چارآسیاب عروسی کردی تو آینده ات را باید مد نظر می گرفتی. جواب دادم که قسمت و تقدیر همانست انشاءالله تطابق خواهیم کرد. این خواهر هم صنفم با یک فردی که مربوط به یک فامیل بسیار سرشناس و تاریخ ساز افغانستان بود ازدواج کرد اما بعد از چندی از هم جدا شدند و شوهر سابقه اش چندی قبل در کالیفورنیای شمالی پدرو

حیات گفت. و اما از ازدواج ما با حیات پر از فراز و نشیب و حوصله مندی و بی حوصلگی جانبین، تا اکنون به فضل خداوند<sup>ع</sup> دوام داشته شصت (60) سال میگذرد.

همچنین بخاطر آمد، روزی که بعد از برگشت از رخصتی عروسی من، یک درس ما که در عمارت فارمکولوژی و در منزل چهارم آن بود. در منزل سوم شاد روان **پوهاند داکتر عبدالله سید** استاد دانشکده ای فارمکولوجی درس میداد؛ همصنفان به اتن ملی قسمی که در شب عروسی ام اتن انداخته بودند، دوباره شروع کردند. چند دقیقه بعد استاد بالا آمد و همه ای رفقا را با یک چند کلمه ای نه چندان خوش آیند، مخاطب قرار داد. حدس زده میتوانید که چه صنف سرشار و شوخ و ضمنا ساعی داشتیم!

مرحوم مغفور **پوهاند داکتر نظر محمد سکندر** اولین استاد سریری ما در رشته ای داخله بود که در شفاخانه ای علی آباد با وی معرفی شدیم. ما به یک اطای که پسان ها به حیث اطاق نرس ها از آن استفاده میشد گرد هم جمع آمدیم. استاد قدم گزاری ما را به شفاخانه ای درسی علی آباد خوش آمدید گفته بگفتار عالمانه ای خود چنین دوام داد:

“وقتیکه طفل یک مادر مریض میشود، می گوید: هنگام صبح که آفتاب نو سر زده بود صدای سرفه ای طفلم به گوشم رسید. وی امروز نمی خواست از بستر برآید. به نان و چای روز مره ای خود هم علاقه نداشت. من خواستم وی را بعد از پانزده الی بیست دقیقه چای بدهم طفلم از نوشیدن آن ابا ورزید. دیدم که کومه های رخش سرخ شده است و هم کمی دلبدی داشت.....” آیا میدانید که چرا مادر به تغیر حالت طفل خود اینقدر دقیق بود؟ کسی از پشت سر صدا کشید (خدا بیمارز هاشم فهمیم): طفلم اش دگه باید دقیق باشه! با یک تبسمی که یگان بار از لبانش پیدا میبود پوهاند سکندر جنت مکان جواب داد: بلی! “طفلمش، و از خاطری این طور دقیق بود که به این طفلمش دلچسپی داشت”. من میخوام که شما هم به مریض تان دلچسپی نشان داده متوجه هر لحظه و دقیقه ای ان ها باشید. به ان ها از نظر احترام دیده به شکایات شان همه گوش و هوش باشید. به دروس تان توجه داشته همیشه از استادان در وقت لکچر وستاژ سوال کنید. شما نباید از سوال بترسید. از سوال کردن هم شما یاد میگیرید هم استاد های تان. به خدام و خدمه های شفاخانه ها بنظر احترام ببینید و اگر مریضی را درجائی می بینید که به کومک ضرورت دارد به ان ها از هیچ نوع کومک دریغ نفرمائید.

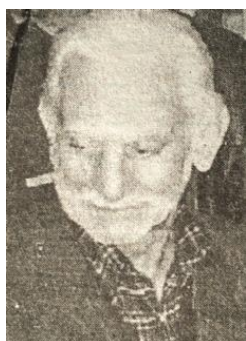
**ببینید** شاگردان و محصلین عزیزطب، من شما را که از عمر و روزی برخوردار میخوام. این سخنان عالمانه و این درس اخلاق طبابت به ما در سال 1961م یعنی 59 سال قبل از طرف مریبون با اخلاق طبی ما تدریس می شد و به یقین که در آینده ای پرکتس طبابت ما تاثیر عمیق داشت و شاگردانی تربیت نمودند که امروز در سر تا سر جهان از الف انستیزیو لوژی تا یای یورولوژی متخصصین و پروفیسوران نامدار اند. باور کنید که هیچ یک از این ها بدون اخلاق عالی طبابت، زحمت کشی و بیدار خوابی ها به این مراحل اکادمیک نمی رسیدند. خاصناً، اگر به همان کلمات عالمانه ای یک استاد مجرب گوش نداده سرنوشت حیات خود قرار نمیدادند. شما عزیزان هم کوشان و ساعی باشید که از مریبونی که اخلاق عالی طبابت دارند پیروی و هستند یکی دو نفری که باید از روش آن ها جداً دوری جست. بی جا نخواهد بود اگر سروده از استاد سخن خلیل الله خلیلی<sup>(18)</sup> را که عنوان دارد “محبت پدر و طبیب” برای تان تقدیم بدارم و کوشش کنید از آن نوع دکتوری که درین سروده ذکر شده، دوکتور بی حس و فاقد اخلاف طبابت بار نیائید:

ضعیفه ای زالم در میانه ای بستر  
 بجز دو حلقه چشم و بجز دوتار نظر  
 دماغ خسته ودل ناتوان و تن لاغر  
 که فرق پایخود اکنون نمیکند از سر  
 نشسته از دو طرف در حوالی بستر  
 یکی به ناله و آه از مصیبت مادر  
 روان به ناله شدم سوی منزل دکتر  
 دعاش کردم و گفتم که ای مسیح بشر  
 به حال مردم ما در میان این کشور  
 به آن ضعیفه عاجز مریضه مضطر  
 برای رفتن تو مؤثری به تک صرصر  
 یک احترام وظیفه یک استفاده ای زر  
 بمجلسیکه در آن دعوتم به چای و شکر  
 تمام موی تنم راست گشت چون خنجر  
 که ای یگانه ای دوران طبیب دانشور  
 به جای یک بار ده بار منزل چاکر  
 چنانکه طرد کند خواجه بنده ای از در  
 که هیچ رحم نباشد به قلب این کافر  
 به حال فقرای مریض این کشور  
 من از علاج گذشتم اگر تویی دکتر

به پیش من به خدا زندگی نمی آرزد  
 به آن قساوت قلب و فلاکت منظر

شب است و می تپد از پهلوی به پهلوی  
 نمانده هیچ نشانی ز هستیش باقی  
 رخس کبود ولبش خشک و دیده اش بینور  
 چسان گسسته ز هم انتظام زندگیش  
 دو طفل بی گنه خرد سال معصومش  
 یکی به اشک و فغان از هجوم گرسنگی  
 در آن شب سیه از بسکه مضطرب گشتم  
 سلام دادم و گفتم که ای حکیم زمان  
 تویی که دست تو اعجاز میکند امروز  
 عنایتی کن و لطفی نما و جانی بخش  
 ازین که خسته نگردی نموده ام حاضر  
 ز یمن رفتن تو می شود دو چیز بجا  
 بگفت حیف که من میروم سه ساعت بعد  
 ز طرح کردن این عذر از گناه بتر  
 دوباره باز به افغان و زاریش گفتم  
 سه ساعت است زمانی که می توان رفتن  
 ز کبر هیچ جوابم نداد و طردم کرد  
 نکرد رحم بر احوال آن دو طفلک زار  
 حقیقتاً دل بیگانه گان نمی سوزد  
 من از حیات گذشتم اگر تو جان بخشی

بعد از گفتار پوهاند صاحب سکندر ما به طرف سرویس های ستاژ خود رهنمون شدیم. اولین ستاژ سریری ما به سرویس داخله ای پوهندوی **داکتر عبدالفتاح نجم** بود که وی با یک سفری همراهی شاه را داشت و **پوهنمل داکتر عبد الحليم کریم** از مریضان شان تعقیب نموده به ما مریضان را با مرض و تشخیص و تداوی شان معرفی نمود و من در کتابچه ای خورد چینیائی که از نندارتون خریداری نموده بودم آن گفته ها را نوت می کردم.



شاد دوان پروفیسور حکمت



داکتر فتاح نجم با محصلین و پروفیسور عبدالفتاح نجم قبل از وفات



**اولین لکچر سرپیری ما در صنف سوم** هم توسط مرحوم پوهاند سکندر داده شد که بعداً به حیث وزیر صحت عامه ایفای وظیفه نموده اند. لکچر اول امراض کلیوی بود که با وظیفه گرده وکلیرنس مواد شروع شد. امراض ریوی و توبرکلوز توسط مرحوم **پوهاند داکتر عبدالله واحدی** تدریس میشد. وی وظایف ریاست موسسات صحتی علی آباد، عضو لوی جرگه شهید داوود خان، رئیس عمومی مطابع دولتی، معین نشراتی وزارت اطلاعات و فرهنگ، رئیس پوهنتون ننگرهار و والی کابل را طی ایام مختلف هم به عهده داشت؛ یک خادم صدیق وطن بود. یک شخص مدبر، زیرک و استاد مهربان بود. به صنف قبل از درس میآمد و تمام تخته سیاه را با رسم های شش مملو ساخته آفات متنوعه را در آن رسم ها نشان میداد. بعد از کار دفتر، داکتر مؤظف بیمه ای چند دوا ایردولتی و بانک و زیمنس و غیره بود. مرحومه خانم مامای روان شاد من که "شاه بی بی" لقب داشت مریضش بود و همیشه از ته ای دل از روش و تداوی موثر وی بوی دعای بعد از نماز میفرست. وقتی که رئیس پوهنتون جلال آباد بود موافقت خود را جهت تعلیمات عالییه ای جراحی من به انگلستان در پارچه کاغذی که از طرف ارتباط خارجه پوهنتون به دست داشتم با چهره ای خندان امضا نموده گفت: **تعلیمات صحتی در انگلستان مشکل است، زحمت کشتی زیاد بکار دارد.** توکل به خدا گفته از وی مرخص شدم. واحدی بعد از یک مریضی نسبتاً طولانی در ماه سپتمبر 2010م بعمر 92 سالگی در کالیفورنیا اضلاع متحده داعی اجل را لیبیک گفت و به رحمت حق پیوست<sup>(19)</sup>. خداوند روانش را شاد و مرقدش را روضه ای از روضات جنت بگرداند.

مرحوم جنت مکان **پوهاند داکتر صمد علی حکمت** که تحصیلات عالیش در جرمنی به رتبه دوچنت (دوست) بود، امراض انتانی را به ما درس میداد. وی شخص جدی، داکتر خوب و کلینیشن ماهر بود. درس انتانی وی بسیار مشرح بود و نوت گرفتن سبب نا آرامی شاگردان عقب صنف می گردید و بعد ازین که چند لحظه از لکچر گذشته بود، بوت های خود را در زمین صنف می شقیدند که صدای دل خراش آن در قطار اول زجرت ده بود. اما وی به حوصله مندی فراخ و اندک توجهی به اخلال گران درس خود را دوام میداد. یک دوره ستاژ داخله را نزد وی گذشتانده ام. وی می کوشید ما را به مطالعه ای ما و رای لکچرها تشویق کند. روزی برای گروپ ما گفت: "روز دیگر در باره **سردردی گپ** میزنیم شما هم درین باره مطالعه کنید". بیرون که برآمدیم رفا گفتند ما را کسی درباره سردردی درس نداده از کجا تیاری بگیریم.

من The Merck Manual کهنه ای که داشتم (ایدیشن هفتم 194م، ایدیشن 20 در سال 2018م از چاپ برآمد، اولین ایدیشن آن در سال 1899م چاپ شده بود و به جندین لسان ترجمه شده است) و برایم روان شاد شوهر خاله ام بی بی حاجی نورضیاء ترین نعیم "مرحوم حاجی غلام سخی نعیم" از بیروت تحفه آورده بود، درباره ای سردردی در آن مطالعه کردم. روز دیگر، من آنچه از مطالعه ای خود فهمیده بودم با دوست عزیز و هم صنف من رؤف روشن بیان کردم و قتیکه گفتار استاد پایان یافت او صدا زد: "غلام جان هم درین باره مطالعه کرده"، باور کنید وی آنقدر خوش شد که تبسم (که یک چیز نادر بود از وی ببینیم) در لبانش پیدا شد و گفت بسیار خوب بگو چه اضافه میکنی. من با چهره سرخ و لکنت زبان گفتم استاد آنچه من مطالعه کرده ام ناقص است حتی در ضمن مطالعه ای خود من ندانستم که Rye چه است؟ استاد فرمود: "اینه بیی فراموشم شد؛ این یکنوع سردردیست که به کانسر ارتباط دارد" (حال میدانیم که استاد تا چه حد معلومات up to date داشت. در سال 1965م یعنی دو سال بعد از ستاژ ما با صمد علیخان تصنیف Rye نیویارک در باره لنفوما ها نشر یافت).

روزی یک مریض با اذیمای بسیار پیشرفته ای طرف سفلی چپ داخل بستر شد و استاد آنرا با تشخیص Elephantiasis به ما معرفی کرد. وقتیکه به مطالعه ای بیشتر خود در باره ای این مرض پرداختم از مرض Filariasis نیز یاد شده بود. درک کردم که همه اعراض فزیکمی این مرض درین مریض جدید ما وجود داشت. شروع کردم به تجسس: معاینه خون باید در اوقات تاریک شب گرفته میشد چراکه درین وقت است که عامل مرض، میکرو فلاریا، زیاد می باشد. از لابراتور سه سلاید گرفتم خوب شسته پاک و خشک کردم و سه شب تا ساعت یازده شب معطل می بودم تا خون مریض برای معاینه گرفته شود بروز چهارم سلاید ها را به تکنیشن لابراتوار که همه به او احترام داشتند و در فرانسه تحصیل کرده بودم، اوگفت: به مثل میکرو فلاریا معلوم میشود اما باید استاداها سلاید ها را ببیند در همین گفت و شنود بودیم که جنت مکان پوهاند سکندر داخل شد و موضوع را برایش بیان کردم به خوشی و دقت سلاید ها را مرور کرد و گفت متأسفانه سلاید ملوث است و مشکل است که تشخیص میکرو فلاریا شود اما بر من تحسین فراوان نصیب ساخت و گفت: **این که این شخص فیلاریازیس دارد و یا نه بحث علایده است آنچه مهم و درخور تقدیر است، اینست که تو به مریضت علاقه گرفتی و دلچسپی نشان دادی و این که می خواستی برایش کومک کنی قابل قدر است.**

آخرین بار من شاد روان صمد علیخان را در سال 1979م در ساحه وزیر اکبر خان دیدم که با مرحوم پوهاند حسین خان نصرت قدم میزدند. پوهاند حکمت در خزان 1301 خورشیدی در چنداول کابل تولد شده است. پدرش شیرجان خیاط بود که به فرهنگ دوستی شهرت داشت. استاد جنت مکان به تاریخ 26 فروری 2011م در شهر هامبورگ، جمهوری فدرالی آلمان وفات یافت و در جوار والدین مرحومش به کابل به خاک سپرده شد(20).

**پوهاند داکتر صفر علی خان** که تحصیلات طبی او در فرانسه بود. تخصص امراض قلب داشت و این عنوان را به ما لکچر میداد. هنگام لکچر و یا توضیحات کلینیکی از "**فهمیدی که هستک**" تکیه کلام داشت و زیاد استفاده می کرد. حتی وقتی که موضوع Affiliation طب کابل با لیون فرانسه زیر بحث بود ما در شفاخانه مستورات سناژ قلبی خود را در سرویس پوهاند صاحب می گذشتانیدیم و مشغول گرفتن تاریخچه ای مریض بودیم که یک فرانسوی با پوهاند آمد و از مریضان دیدن می کرد؛ شنیدیم که با وی هم زیاد **nes pa** میگفت.

اسیستانت صفر علی خان یک مرد قد بلند، قوی اندام، خوش خلق، خوش گفتار و بی نهایت مهربان و دوستدار صفر علی خان **پوهنوال داکتر نبی صالح** بود که ما و دیگر همکارانش او را "**لا لا نبی**" می گفتیم. وی زمانی هم سرطیب شفاخانه ای مستورات بود. صفر علی خان آواز های قلبی و مُرْمُر ها را برای ما آواز می کشید و به اندازه ای در شناخت آواز های قلبی ماهر و معلم خوب بود که بعد از دوره ای چند هفته سناژ ما می توانستیم در صنف چهارم آواز های غیر نورمل را با ستاتسکوپ خود بشناسیم. صفر علی خان در محلی که بین کوچه اچکزی ها و بابای خودی بود، در منزلش معاینه خانه داشت. چون طبیب مجرب و رویه ای بی نهایت خوب با مریضان داشت به اصطلاح در معاینه خانه اش جای پای ماندن نمی بود و ده افغانی فیس می گرفت. از شاگردان خود فیس نمی گرفت و حتی به بعضی شاگردان که بعدها در جرمنی داکتر معروف و نامداری شدند، پول نقد هم کومک می کرد.



خدا بیامرز **پوهاند داکتر فقیر محمد شفا** کرسی داخله بود و وی یک شخص مسن و کمی وزن زیاد داشت. شفاء، از مریضان محبس دهمزنگ هم دیدن میکرد. درس برانشیت و سینه بغل را به ما لکچر داده است. وی از "مرکمنول" استفاده می کرد. پوهاند شفا یک شخص فقیر مشرب بود. بعد از مرگ قرزندش که به صنف هفت و یا هشت حبیبیه بود و در باغ بابر عین آب بازی غرق شد خموش تر گردید. روانش شاد باد.



روان شاد پوهاند فقیر محمد شفا با محصلین طب

**پوهاند داکتر ابراهیم عظیم** که عضو دیپارتمنت داخله بود اما زیادتیر از مریضان توبرکلوزی رفقی سناتوریم بررسی نموده به تداوی شان می پرداخت. به ما یک لکچر داده است که عنوانش پلوریزی بود. وی بعدا تا مقام وزارت صحت عامه هم خدمت نموده در ایالت اریزونای امریکا مسکن گزین بود و دوسال قبل در اثر مرضی طویل المدت که داشت وفات یافت و در حوضیره ای مسلمانان دفن شد. پوهاند ابراهیم عظیم، کتابی زیر عنوان: "گرد آورد های دلپذیر (طنزها و لطیفه ها)" و هم کتاب "ارشادات و آداب اسلامی" را نوشته اند که از طرف استاد بزرگوار پوهاند داکتر لطیفی در هفته نامه ای امید معرفی شده است<sup>(21)</sup>. برادر مرحومش **پوهاند داکتر یاسین عظیم** که استاد فاکولتته ساینس بود در صنف دهم لیسه عالی حبیبیه به ما بیولوژی درس میداد. من مشتاق لکچر های وی بودم. به پارچه امتحان من 10 و آفرین می نوشت. استاد یاسین عظیم یک دانشمند متبحر بود و لباس خوب می پوشید. وی بعد از مهاجرت در



پوهاند عبدالله واحدی (چپ) رئیس پوهنتون کابل با هیأت خارجی و پوهاند یاسین عظیم (راست)



پوهاند محمد ابراهیم عظیم

نیویارک مسکن گزید و در اعمار مساجد رول مهم داشت. استاد بزرگوار و فقید من پنجشنبه شب 21 فروری 2008م جان به حق سپرد(22)؛ خداوند روانش را شاد و جنت فردوس را مقامش نگه دارد.

**پوهاند داکتر بریخ** داکتر مهربان با قد بلند و اندام تنومند بود. از یک چشم به تشوش عضلات محرک چشم مصاب بود. سگرت پیایی در دست داشت. ما کمتر با وی به تماس بودیم. قصه جالب اینست که من وقتی که در کورس احتیاط بودم و کانکورطب را برای ننگرهار گذشتانده بودم خواستم به فعالیت علمی آغاز کنم. به دفتر آریانا افغان دائرة المعارف که پهلولی عمارت انحصارات بود داخل شده خود را معرفی نموده تقاضای همکاری در قسمت نوشتن مضامین طبی نمودم. آقای دوست (متأسفانه اسم مکمل شان بخاطرم نیست) رئیس دائرة المعارف پیش آمد نیک نموده اجازه داد تا مضامین خود را از ردیف "خ" شروع کرده بنویسم. تقریباً سی و پنج (35) عنوان را نوشته بودم که از من لست متباقی عناوین طبی را خواستند و منم بلا تحمل آنچه داشتیم به ایشان تقدیم نمودم. از نوشته مضامینم در حدود چند هزار افغانی حق الزحمه برایم داده بودند. وقتی که مضمون ردیف "دال" را برای شان میدادم عفو خواستند که ما بودجه نداریم و خود ما هرچه توانستیم دائرة المعارف را در مضامین طبی پیش میبریم.

بعد از اینکه کار خود را به شعبه جراحی پوهنتون ننگرهار شروع نمودم تلفونی از آقای "دوست" داشتم که بعد از جویای احوال پرسى گفت: "فامیل عزم سفر به کامه دارند، می خواهیم که شب را با شما بگذرانیم و اصرار کرد که ما فقط برای استراحت میآیم و صبح روز دیگر بسیار وقت به سفر دوام میدهم". قدم شان را خجسته گفته منتظر آمدن شان بودیم که فامیل تقریباً ده نفری به خیر و عافیت تشریف آوردند و در میان شان ضابط کورس احتیاط من که به گمانم داماد دوست صاحب بود هم به کلبه غریبانه و مؤقرماقدم رنجه فرمودند. ماه نان شب را معطل کرده بودیم تا با ایشان یک جا صرف کنیم. در ابتدا یک قسم عدم رضائیت نشان دادند که ما گفتیم تنها استراحت میکنیم و بس. خانم محترمانه برای شان اظهار داشت: " رئیس صاحب شما فکر میکنید که از خانه ای یک افغان بدون صرف نان شکم گرسنه به خواب میروید؟" آنوقت بود، که دوست صاحب خوشی و مسرت زیاد نشان داد. صبح وقت حوالی نماز صبح بدون صرف چای که ترتیب داده بودیم خدا حافظی نموده پیش از برآمدن از حویلی خانه ای ما دوچیز ارشاد فرمودند: "از خان عبدالغفار خان دوری بجوی، و سبب دوام ندادن به نوشته های شما در دائرة المعارف فشاری بود که از طرف بریخ به ما وارد شده بود...." و من در جولای 1997م هنگام جلسه ای سالانه انجمن دوکتوران افغانی که در کالیفورنیای شمالی به ریاست داکتر عبدالظاهر خالقی داشتیم، لوحه ای جهت تقدیر از خدمات طبی برای او اهدا کردم. شاد روان بریخ در لاس انجلس کالیفورنیای جنوبی در اثر اختلاطات و عایی دیابت و امپوتیشن طرف سفلی چند سال قبل وفات یافت.

مرحوم مغفور **پوهندوی داکتر عبد الاحد مولوی زاده** یکمرد قد بلند و خوش لباس و خوش کلام بود. در وقت محصلی ما ابتدا عضو دیپارتمنت مایکروبیولوژی بود و بعد اسیستانت کرسی داخله شد. ما آنقدر با وی تماس درسی و اکادمیک نداشتیم. شب های که ما با وی نوکریوال می بودیم با برگشت از معاینه خانه، میوه و ترشی و نان و کباب با خود میآورد. معاینه خانه ای مزدحمی در شروع قسمت جنوب غربی سپاهی گمنام در جاده ای نادر پشتون داشت. هم صنفانی که باوی ستاژ کرده اند رویه ای پسندیده و اخلاق عالی طبابت وی همیشه ورد زبان شان بود. در جولای سال 1997م در جلسه ای سالانه ای انجمن دوکتوران افغانی در فریماننت کالیفورنیا به ریاست داکتر عبد الظاهر خالقی برگزار گردیده بود به

پوهاند داکتر میر شرف الدین انصاری، پوهاند داکتر مولوی زاده **لوحه ای قدر دانی** از خدمات اکادمیک شان در فاکولته طب کابل و ننگرهار و تربیه ای دوکتوران و طندوست، از طرف انجمن برای شان اهدا گردید.

**نا گفته نگزیم که:** هنگام سفر بطرف فریمان در میدان هوایی فلادلفیا منتظر پرواز خود بودیم که تیلیفون میدان، "داکتر دستگیر از مسهچوست" را به پای تیلیفون دعوت کرد. با تعجب بطرف تیلیفون روان شدم که در آن طرف تیلیفون دامادم انجنیر فریدهوشمند با آواز غمین به من **فوت پدرم** را در پشاور پاکستان اطلاع داد. من و خانم که همراه من بود به وی درود و دعا فرستاده به سفر خود ادامه دادیم. در میدان هوایی اوک لیند داکتر خالقی مرا باخود گرفته به هوتل ما برد. در راه برایش از مرگ پدرم به وی خبر دادم. داکتر خالقی لمحہ ای تحمل نموده گفت: **"حاجی صاحب پدر اوهم دیروز به رضای حق پیوست و به خاک سپرده شد و روز یکشنبه فاتحه می گیریم"**. بعد از عرض تسلیت و دعای مغفرت برایش گفتم: خوبست من هم با شما یک جا فاتحه ای پدرم را گرفته به روان شان دعا می فرستیم و ثواب ختم قرآن پاک را به ارواح هر دوی جنت مکان اهدا میکنیم. و همانطور هم شد. در ختم مجلس انجمن، حاضرین که از فوت پدر خالقی خبر داشتند از فوت پدرم خبر داده مجلس را با تلاوت آیاتی از قرآن پاک پایان میدادیم که یک چند نفر از افغان هائی که معلوم میشد از کدام عروسی و با سرهای گرم آمده اند تلاوت قرآن ما را به تمسخر گرفتند که ما به آن وقعی نه گذاشتیم. امروز بعضی از آنها از جمله لیبران منطقه بوده زیاد لاف اسلامیت، و طندوستی و شہامت میزنند و در بی ثباتی افغانستان در داخل مرز رول مهم دارند.

**پوهنوال داکتر عبد الحليم کریم** یکی از دوکتوران فعال وقت ما بود که بیشتر در فعالیت های اداری سهم داشت و سرطیبب شفاخانه علی آباد بود. وی یکی از استادان اولیه بودند که ما را براه خدمت به مریض رهنمائی کرده، فن "مشاهده گرفتن" را به ما آموخت. یکی دویاری هم در غیبت پوهاند شفا با ما روند (round) مریضان داشته بر موضوع هیپاتیت ها تشریحاتی داده است. وی مرد راستی حلیم و علیم بود. با محصلین رویه بسیار رفیقانه داشت و در وقت سر طبابت خود در تهیه نان چاشت استادان و محصلین زحمات زیات میکشید و میکوشید نان صحن مهیا سازد. همچنین، در زیبایی اطراف علی آباد با گلهای زیبا شوق خوب داشت. وی با یکتعداد دوکتوران دیگر در سال 1341 ش کتاب توبرکلوز را نوشته اند(23).



استاد عبدالحلیم کریم

**پوهنوال داکتر عطا محمد معالجی** عضو دیگر سرویس داخله بود، یک شخص بلند قامت و چشمان کلان داشت و میگویند وی متخصص امراض قلبی بود معاینه خانه اش در جوار سرای شازده (پا شهزاده چون مالک آن خود را سدوزانی تخلص می کرد) در لب دریای کابل بود و در موضوعات لابراتواری دلچسپی بیشتر داشت. محصلین از ستاژ با وی ابا می ورزیدند. وی از خشونت و بد خلقی کار می گرفت و همیشه تکنیک تلوین گرام را از همه می پرسید. شنیده ام که وی در سوئیس مسکن گزید. خدا کند حیات داشته باشند درباره ای شان معلومات زیاد به دست نیست.

**پوهندوی داکتر سید عبدالعظیم لطفی** عضو دیگر دیپارتمنت داخله بود. وی تنها یکروز با ما در صنف سوم مریضان داخل بستر را دید و آنهم زمانی بود که پوهاند صاحب شفا باید با ما میبود اما وی برای تداوی کدام محبوس که در زندان دهمزنگ مریض شد بصورت عاجل خواسته شده بود. ما اکنون معلومات بیحد ازین ماتمسرای زندان دهمزنگ بدست داریم. لطفی صاحب یک مرد فقیر مشرب بود و به اصطلاحات لاتین طب چندان علاقه نداشت.

**پوهاند داکتر علی احمد خان** که یک شخصیت عالی و کرکتر خاموش داشت به ما درس عقلی و عصبی میداد. وی بدون نوت در عقب پودیم صنف می ایستاد و برای یکساعت با چنان فصاحت و روانی لکچر میداد که من از خواندن لکچر هایش لذت می بردم. تنها اصطلاحات لاتین را به تخته می نوشت. وی موی سفید موج دار داشت که منظم به عقب سر، شانه شدگی می بود. باری، هنگام لکچر توازن جسمی از دست داد که عنایت الله صورتگر هم صنف ما از قطار جست و به کومکش پرداخت و لکچر پایان یافت. پوشیدن نکتائی آنقدر شوق نداشت. از سرویس به چهار راهی پوهنتون و از آنجا تا به دفترش در شعبه ای عقلی و عصبی که در یک کنج علی آباد موقعیت داشت پیاده قدم میزد. ستاژ عقلی و عصبی ما دو نوع بود. نوع اول آن، به دفتر کلان پوهاند صاحب بود و همه ای ما در مقابل میز وی جمع می شدیم و اسیستانت هایش در دو پهلویش می بودند. مریض در یک چوکی که رویش به مقابل میز استاد و پشتش به طرف ما می بود می نشست و به سوال های استاد یا اسیستانت های وی جواب میدادند. مریضان Maniac depressive دلچسپ بودند آنها گهی پیامبر و گهی شهنشاه بوده قهقهه ها سر می دادند و زمانی خموش بوده حرف به زبان نمی آوردند و یا گریه می کردند و قص علی هذا. قسمت دوم ستاژ ما در زیر زمینی که راساً تحت دفتر استاد بود به عمل میآمد. در آنجا مریضان که تکالیف عقلی پیشرفته می داشتند در عقب پنجره های قفل شده نگه میشدند. این ها اکثراً جوان هائی بودند که دیدن حالت زار شان، من را تکان داد. امروز این رویه با تداوی های جدید آنقدر معمول نیست.

استاد محترم قرار معلوماتی که فرزند ارجمندش **داکتر فرهاد علی احمدی** به اختیار ابن سینا گذاشت(24). وی در سال 1302 ش شمسی مطابق 1923 م در شهر کابل تولد یافته است. در سال 1309 ش مطابق 1930 م شامل مکتب امانی و در سال 1321 ش مطابق 1932 م به فاکولته طب شامل و اولین فارغ طب کابل است که امتحان های کانکوری را در افغانستان، لیون و پاریس موفقانه گذشتانده به رتبه رفیعه ای پوهاندی نایل گشته اند. آثار استاد که شهرت با الخاصه علمی دارد عبارت اند از: سکیزوفرنیا، سایکوزیس، مانیک دیپریسیف، خواب و خنده است. استاد مرحوم و مغفور ما بیست جولای 1995 م در سنندیاگوی امریکا جان به حق تسلیم نموده به روانش دعا و تهنیت فراوان می فرستم. مولانا قربت(25) شاعر شیوا بیان در دیوان اشعار خود زیر نام **“گلشن زیبای اشعار”** در صفحه 372 آن رباعی ذیل را به دوکتور علی احمد متخصص امراض عقل و عصبی تقدیم کرده است:

ای جسم تو منبع کمال عرفان      در دانش تو عقل ارسطو حیران  
کلک تو به نبض آنچنان گشت قوی      بیماری چه حرفست که آید بمیان

**پوهاند داکتر سید سرور عالمی** موقعیت دوم را بعد از استاد داشت وی هم بسیار آرام بود و دلچسپی زیاد به امراض اعصاب داشت. در وقت ستاژ ما به ما درس نداده است یا به خارج بوده اند و یا اینکه با کدام گروپ دیگر مشغول تدریس بودند. در فلوریدا حیات بسر برده اند و فرزندش بنام **داکتر سید شهیر عالمی** مسلک پدر را در پیش گرفته در یک شفاخانه ای بزرگ پنسلوانیا بحیث متخصص عقلی و عصبی مشغول وظیفه میباشد. مریضان پوهاند صاحب میگفتند که وی شخص بسیار حلیم و با حوصله بود زیاد می شنید و کم میگفت. برای یک دوره شف سرویس عقلی و عصبی هم بودند.

**پوهاند داکتر اسعد احسان غبار**، که یک شخص متواضع و کم گوی بود تحصیلات عالی خود را در لندن به اكمال رسانیده است. وی نویسنده ای خوب و ستار نواز ماهر است که از طرف استادان هندی مورد تحسین قرار گرفته اند. به ما درس نداده است اما به یک لکچر وی که در تالار پوهنتون درباره صرع یا Epilepsy شرکت داشتم لکچر با سلايدهای فوق العاده آموزشی همراه بود. پوهاند غبار عضو انجمن دوکتوران افغان در امریکا بوده در اکثر مجالس سالانه انجمن شرکت و خطابه های ایراد کرده است. پوهاند غبار در هفته نامه وزین امید مضامین طبی نوشته و در امریکا به پرکتس تخصصش ادامه داده است. وی در ویرجینیا با خانمش که نرس است به سر می برد. طول حیات و صحت کامل برایش تمنا دارم. پوهاند غبار، یکی از مجربترین عضو اکادمیک فاکولته طب کابل، با فراز و نشیب زندگیست، و از همین جاست که وی امروز یکی از نخبه های سایکیاتریست وطن ما به شمار می روند. وی در صنف اول مکتب استقلال بود که رژیم مفسد نادری وی را اجازه ای دوام درس و تعلیم نه داده می خواستند، جاهل و بی سواد بار آید(26). اما وی و فامیلش با صبر و حوصله ای بی شائبه و مساعی خسته نا پذیر شباروزی و با چشم امید به یک آینده ای درخشان قهرمانانه موفق بدرآمده، همه افتخار جامعه ای طبی و افغانستان هستند. درین اواخر کتاب خاطرات شان از طبع برآمده و استاد محترم پوهاند داکتر عبد الواسع لطیفی تبصره ای مفصلی در باره ای کتابش در هفته نامه ای وزین امید به نشر رسانیده اند(27).



پوهاند اسعد حسان غبار



پروفیسور سید سرور عالمی

**پوهندوی داکتر اختر محمد خوشبین** اسپستانت دیگر استاد علی احمد خان بود که بعدها برتبه علمی پوهاندی موفق شدند. خوشبین نویسنده خوب بود به اخبار و جراید کابل مضامین می نوشت و یا ترجمه میکرد و یگان پارچه شعر هم می سرود. خواهرش عزیزه جان خوشبین همصنف ما بود. که فعلا در

سویتزرلیند سکونت دارند. خوشبین بما یک لکچر داده است که عنوانش بخاطرم نیست. اسپستانت دیگر پروفیسر علی احمد خان، استاد داکتر احمد ضیاء ذهین وجوانترین اسپستانت این شعبه **داکتر سید کمال** بود که از ما یکسال قبل از فاکولته فارغ شد و بعد در همین رشته به فرانسه جهت تعلیمات عالی فرستاده شد. اکنون همکار نزدیک "دوکتوران برای افغانستان" میباشد و در کانادا حیات به سر میبرند.



داکتر خوشبین متخصص نوروسایکیاتری با دونفر همصنفاقم شریفه حبیب و زلمی اشرف

**پوهاند داکتر ضیاء احمد ذهین**، که به گمانم در وقت ما پوهنیار بود در فرانسه تحصیلات عالی داشت. به ما درس نداده است. شنیده ام که داکتر ذهین پسان ها در وقت رژیم کمونستی شف سرویس عقلی و عصبی و رئیس صحت دماغی بود و با آن ها همکاری نزدیک داشت. او از یک تعداد زیاد جوانان و محصلین که با تشخیص هلوسینیشن داخل بستر میشدند، مواظبت میکرد. بعداً به فرانسه هجرت نمود و در انجا وفات کرده است. آرزو مندم خداوند ﷻ گناه هایش را آمرزیده، و در روز رستاخیز با "ذهین" از درترحم و مهربانی، لطف عنایت فرماید.

**پوهاند داکتر عبدالوسع بابری** پوهاند و شف سرویس جلدی بود. وی از نظر قد، بلند قد ترین استاد ها بود و در وقت محصلی ما پوهاند داکتر عثمان انوری رئیس و پوهاند بابری معاون دانشکده طب بود. دبیرتمنت جلدی در کنج شمال شرق علی آباد و پاینتر از سرویس عقلی و عصبی موقعیت داشت. برای ستاژ هم به سرویس و هم به پولی کلینیک مرکزی که در باغ عمومی موقعیت داشت، شرکت می کردیم. اولین لکچر مبادی امراض جلدی بشمول هستولوژی و فزیولوژی جلد بود، بابری صاحب به ما لطف فرمودند که با سوالات جدی از طرف هم صنف عزیزم معصومه کاظمی روبرو شد. باقی لکچرها توسط **پوهاند داکتر کریم عفت** که در جرمنی تحصیل کرده بود و یک فوتبال باز ماهر بود، تقدیم گردیده است. ما همیشه از گفتارش و از تشریح هر مرض جلدی که می داد حظ می بردیم. راستی یک استاد خوش خلق و مریبی بی همتا بود. مثل همه مهاجر شد و در نیویارک مسکن گزید. به مسلک خود دوام نداد و حرفه شخصی برگزید. سه سال قبل در نیویارک وفات یافت و در حوضیره ای مسلمانان در لانگ آیلند نیویارک به خاک سپرده شد. یادش جاودان روانش شاد و مرقدش روضه ای از روضات خلد برین باد.

**داکتر ایوب روحانی** اسپستانت دیگر شعبه ای جلدی بود که ما فقط دو بار در پولی کلینیک با وی ستاژ کرده ایم و بس وی بعداً جهت تحصیلات عالی رهسپار فرانسه گردید. **پوهاند داکتر عبد الغفار متوکل** اسپستانت بسیار از خود رازی و خود ستای شعبه جلدی بود. من با وی ستاژ نکرده ام و یک لکچری داده است که عنوانش به خاطرم نیست. داکتر عبد الظاهر خالقی بیاد دارد که روزی یک شخص مسن با : امکانات تشخیص کدام مرض اجتماعی به کلینیک جهت تداوی مراجعت کرد داکتر متوکل بلادرنگ به او خطاب کرده گفت که: "یا خانمت فاحشه است و یا خودت!" این روشش مورد نفرت شاگردان قرار

گرفت و اکثراً نمی خواستند درستاژ جلدی با وی شرکت کنند. این روش، امروز خلاف اخلاق طبابت است و در آن روز هاهم خلاف اخلاق طبابت بود و به ضد گفتاری بود که در روز اول از پوهاند سکندر



پوهاند داکتر بابری



پروفیسور داکتر احمد ضیاء مایل



همصنفانم از راست به چپ: فیروزه کاظمی، نجیبه شریفی و معصومه کاظمی

شنیده بودیم. و لازم نیست که داکتر تا این حد بی تفاوت و بی مسئولیت با مریض برخورد نماید و باید راز دار باشد؛ در کتاب “شناسایی با اخلاق طبابت – داکتر دستگیر” موضوع مهم رازداری و طرز پیشآمد یک طبیب با مریض بحث شده است؛ خواندن این کتاب به همه محصلین و استادان توصیه میشود.

**داکتر احمد ضیاء مایل** اسیستانت جوان دیپارتمنت جلدی بود که بعد ها به پوهاندی رسید. وی با داکتر نجیبه حبیب همشیره ای همصنف عزیز من داکتر شریفه حبیب عمر ازدواج کرده است و در امریکا سکونت دارند. فرزند روان شاد محمد آصف مایل سابق رئیس تدریسات ابتدایی اند. سوانح ذیل به قلم خودشان تحریر یافته که یک جهان سپاسگذارم.

دوکتور مایل، در سال 1936م در شهر کابل متولد گردیده و دوره ای 12 ساله مکتب را در لیسه ای عالی حبیبیه به پایان رسانید. و در سال 1955م در دانشگاه طب کابل شامل گردید، بعد از هفت سال تکمیل دوره ای تحصیلی موفق به اخذ دیپلوم داکتری طب گردید.



موصوف جهت پذیرفته شدن در کدر علمی دانشگاه طب امتحان کانکور را به درجه ای اول موفقانه سپری نمود و در سال 1962م در کدر علمی دبیرانمتنم جلدی و زهروی شامل خدمت گردید.

دوکتور مایل، دوره های ششگانه ای علمی دانشگاه طب را سپری نموده و در سال 1982 موفق به اخذ درجه ای عالی پوهاند گردید. و بعدا به حبث شف سرویس جلدی و زهروی ایفای وظیفه نمود. موصوف در سال 1968م دیپلوم تخصص را در رشته ای امراض جلدی و زهروی از University لندن بدست آورد.

دوکتور مایل بعد از سپری نمودن امتحان E.C.F.M.G در سال 1976م در امریکا در ایالت West Virginia در شفاخانه ای یونیورستی آن شامل وظیفه گردید ودر سال 1977م بوطن عودت نموده وظیفه ای خود را در کدر علمی دانشگاه طب کابل در تعلیم و تربیه ای محصلین و تداوی هزاران مریضان جلدی و زهروی انجام داد ودر سال 1984م بعد از استقرار رژیم کمونستی و اشغال نظامی اتحاد شوروی مانند ملیونها افغان مجبور به مهاجرت گردید و فعلا با فامیل خود در امریکا در ایالت Michigan اقامت دارد. دوکتور مایل در سال 1965م با داکتر نجیبه مایل ازدواج نموده و یک پسر و یکدختر را با داشتن دیپلوم های ماستری به جامعه تقدیم نموده است.

از جمله ای آثار علمی پروفیسور مایل موضوعات ذیل ذکر شده است:

- ۱-تحریر کتاب امراض جلدی و زهروی برای استفاده ای محصلین طب و دوکتوران جلدی.
- ۲-نشر پنج اثر بکر، در مجله ای طبی دانشگاه طب کابل به شمول تشخیص و تداوی اولین واقعه ای مرض جنسی تناسلی یا chancroid در افغانستان.
- ۳-فشرده ها، اثر تحقیقی در مورد امراض جلدی و زهروی.

**من ستاژیر نوکریوال بودم** (سال اخیر فراغت)، مرحوم داکتر عجب گل یکی از دوکتوران جوان در اطاق لوکس بستر بود (این اطاق شب 25 افغانی فیس داشت) و من طبق معمول به ویزیت مریضان شفاخانه پرداختم. این داکتر مریض به کدام دوائی که به خاطرم نیست چه بود ودر شفاخانه موجود نبود شکایت کرد. صبح روز دیگر که راپور را می نوشتم جریان مفصل ویزیت خودرا تذکر داده شامل جمله ای بود که هیچ وقت فراموش نه خواهم کرد: **“تا تریاق از عراق برسد، مریض به قضا و قدر می پیوندد”**. بعداً در شبی که بار دیگر من چون داکتر ستاژیر نوکریوال با جنت مکان داکتر سید حسن معنوی داکتر نوکریوال بودیم و من مشغول یک سوال برای کانکور کدر از معنوی صاحب بودم که بابری معاون دانشکده ای طب آمد و در یک چوکی بر یک میز چهار نفری که ما نشسته بودیم قرار گرفت و بعد از احوال پرسى دورانداخته گفت داکتر صاحب ها راپورهای احساساتی می نویسند، خبر ندارند که اگر وزیر معارف سرزنند و این راپورها را بخوانند همه ما به جنجال میافتیم. متأسفانه دوائی که ذکر شده حتی در افغانستان پیدا نمی شود. **ببینید** که این اخلاق مسلکی وی چقدر پخته بود و ما نا پخته هارا چگونه به حساسیت موضوع زمان متوجه ساخت ودرس نزاکت گفتار هم داد. بابری هم می توانست سخنان رکیک و زشت استعمال کند. **خدا کند که اولیای امور فاکولته های طب، افغانستان محصلان عزیز را با نرمی و اخلاق عالی مسلکی به اشتباهات شان متوجه سازند.**

**پروفیسور کرشنان**, مؤسس دبیرانمتنم طب وقایوی و اجتماعی بود. اسپستانت های اول او **داکتر محمد انور امینیار** (متأسفانه چند سال قبل در نیوجرسی امریکا جان بحق سپرد و در مقبره مسلمانان دفن گردید, روانش شاد



باد) بود که اولین درس طب اجتماعی و وقایوی کرشنان را برای ما ترجمه نموده بعداً عضو دیپارتمنت داخله شد و برتبه پوهاندی رسید. اسپستانت دیگر کرشنان **داکتر غیاث صافی** بود که او هم در طب اجتماعی و وقایوی پوهاند شد. **داکتر غلام رضا نجم** (پروفیسور طب و وقایوی بین المللی در یونیورسیتی نیوجرسی) در سال های چهارم و پنجم طب ما ترجمه لکچر طب و وقایوی کرشنان را برای ما لطف می کردند. اسپستانت جوان این دیپارتمنت **داکتر هاشم مهربان و داکتر سیداحمد** (هم صنف عزیز سابق رئیس فاکولته طب کابل) بودند. فکر میکنم داکتر مهربان در محبس پلچرخ زجر زیاد دید و از طرف خلقی ها چون به حزب شعله ارتباط داشت، به شهادت رسید. داکتر سیداحمد به جرمنی مهاجرت کرد. پروژه انکشاف دهات در همین دوره بمیان آمد.

در صنف دوم (1959م) بودیم که **کولرا** دامنگیر مردم بیچاره ما شد. این دیپارتمنت، علاوه بر کارکنان فاکولته طب و موسسات صحتی از شاگردان صنف سه، چهار و پنج نیز برای واکسین مردم استفاده کرد. ما متأثر بودیم از اینکه چرا ما نتوانستیم مصدر خدمت شویم. واکسین های زیاد از طرف ملل متحد و موسسه صحتی جهان فرستاده شد. علاوه، اتحاد جماهیر اشتراکیه شوروی وقت نیز دواى مجرب "باکتر یوفاژ" فرستاد که به مردم با یک رنگ نصوصاری ضعیف و ذایقه نه چندان لذیذ تطبیق میشد. این دوا حیات هزاران نفر را از مرگ حتمی نجات داد و در تضعیف مرض رول بارز بازی نمود. قسمیکه از نامش پیداست این ها ویروس هائی اند که باکتری ها را منحل (Lysis) ساخته از بین می برند. وقتی که در لندن به امتحان LRCP (لیسانس در داخله) شرکت میکردم کولرا و اهتمامات تداوی آن یک سوال بود. با جواب تحریری این سوال در آن امتحان از جمله 70 نفر کاندید تنها پنج نفر کامیاب شده بودیم؛ کامیابی من همه مرهون همان لکچر پروفیسور کرشنان بود.

در سال 1962م که محصل صنف پنجم و سال ششم بودیم کرشنان ضمن لکچر مضرات تنباکو و سگرت گفت: "ملل متحد نتیجه ای مطالعات چندین ساله ای خود را نشر و در آن خلاصه شده است که هرکسی که روزانه بیست دانه سگرت و برای بیست سال دود کند، 65% چانس مصاب شدن به کانسر شش ها را می داشته باشند." او گفت: "کرسینوجن ها اصلاً در کاغذ سگرت بوده با حرارت بلندی که در وقت سوخت سگرت به میان میآید، تولید می گردند؛ فلتر سگرت مانع جذب این کارسینوجن ها از جوف دهن نمی شود" (اکنون ما میدانیم که سگرت اضافه از بیست نوع مواد کیمیای به شمول سیاناید و آرسنیک و غیره را دارا بوده توسط مخاط جوف دهن جذب میشود نه شش ها. سگرت تقریباً هر عضو بدن را متضرر میسازد.) (29). وی بگفتار خود ادامه داده گفت: من یک فرد پیر و مسن هستم به مجرد خواندن این راپور سگرت های خود را به کاغذ دانی انداختم؛ شما جوانان هر کسی که سگرت دود می کند لطفاً از این عمل اعتیادی ابا ورزیده، از استعمال سگرت دوری جوئید و همین حالا فیصله کنید که ازین عمل اجتناب می ورزید. آنهایی که از توصیه اش پیروی کردند تا هنوز در قید حیات اند اما آنهایی که به سگرت کشیدن دوام دادند امروز با ما نیستند و خداوند روح شان را شاد نگه دارد. از داکتر صاحب صافی هیچ خبری در دست ندارم اما با پروفیسور رضا نجم در چندین مجالس خوشی و نه چندان خوشی و یا علمی ملاقات نصیب شده است. وی دروس کرشنان را همیشه برای ما به چه روانی و عام و فهم ترجمه میکرد، بعداً وقتیکه من در شفاخانه ای این سینا برای تکنیشن های مایکروبیولوژی که از طرف متخصص فلیپینی پیسکور تدریس می شد ترجمه می کردم از روش وی استفاده می نمودم. **ببینید** محصلان گرانقدر و ارجمند که درس خوب و روش خوب در هر جائی که باشید به درد میخورد مشروط بر این که به استاد به دقت گوش دهید، یاد بگیرید و سوال کنید. راست

است که: این نوع استادان زنده ای جاوید اند. یک بیت از یک شعر رحمان بابا(30) به یادم آمد که می سراید:

زه رحمان حلقه بگوش د هر عالم یم      که اعلی دی که اوسط دی که ادنی  
و یا این بیت که به توجه جلب میکند:  
نمی بخشد سخن، بی التفات گوش تاثیری      اگر اکبر و گرمهدی کند، بالفرض، تقریری



داکتر رؤف روشن در پودیم سخنرانی



داکتر علی توفیق شوشا متوفی ۱۹۶۴م

یکی از هم صنفان ما که علاقه مفراط به درس های پروفیسور کرشنان داشت همیشه گفتار وی را به انگلیسی نوت می گرفت وی دوست عزیزم **داکتر غلام رؤف روشن** بود. روشن، اولین رئیس انستیتوت صحت طفل کابل بوده در افتتاح و پلان های اداری و مسلکی آن رول مهم داشته من اورا بحیث مؤسس این انستیتوت می شناسم. علاوه، او مؤسس و اولین ناشر *Journal of Public Health* در افغانستان است. روشن، از یونیورسیتی Yale ماستری خود را در Public Health به دست آورده است. داکتر روشن، به حیث عضو کمیته ای بین المللی موسسه صحتی جهان مسؤولیت داشته در سال 1975م برنده ای مدال **Dr. A.T. Shousha Foundation** گردید و در یک مجمع عمومی WHO در ژنیو برایش اهدا شد(31). این مدال تنها برای نماینده ای یک عضوی از بیست و چهار ممالک منطقه که خدمات قابل وصف در منطقه انجام داده باشد، تقدیم می گردید. این مدال بنام **داکتر علی توفیق شوشا** که اولین دایرکتر کمیته ای منطقوی شرق مدیترانه ای موسسه ای صحتی جهان بود در سال 1966م بنیاد گذاشته شد؛ این جایزه علاوه از یک مدال برونز یک مشت پول هم نصیب برنده می ساخت(32).

درینجا یک قصه ای جالبی از داکتر روشن به خاطر دارم و می خواهم باشما در میان بگذارم. یک سال بعد از مراسم اعطای مدال یعنی در سال 1967م وزیر صحت ایران رئیس اسامبله انتخاب شد. اعضای ممالک منطقه از داکتر روشن خواهش نمودند تا به نمایندگی از اعضای بیست و چهارگانه ای ممالک عضو، درختم اسامبله بیانیه ای ایراد کند. روشن می پذیرد و به پودیم احراز موقعیت کرده به بیانیه ای خود آغاز میکند. بعد از تعارفات لازمه، ضمن گفتار خود می گوید: "من افتخار دارم که به حیث نماینده کشوری که ابن سینای بلخی از آنجا ظهور کرده است، این بیانیه را حضور تان تقدیم می کنم". این کلمه

ای "بلخی" به آن ایرانی که رئیس اسامبله بود خوش خورد و سپاس گزاری مروج در ختم بیانیه ای روشن از او صورت نگرفت. هنگام وقفه ای که شرکت کنندگان اسامبله در حوالی کافیتیریا برای یک پیاله کافی و یا چای دور هم جمع شده روی موضوعات بحث شده تبادل افکار داشتند روشن هم حصه می گیرد، اما وقتی که به هیأت ایرانی نزدیک می شود آنها از وی روگردانیده یکی از ایشان به یک آوازی که روشن باید بشنود به دیگر خود خطاب کرده میگوید: "نمی دانم از چه وقت به اینطرف این سینا افغانستانی شده است" روشن به وی روگردانیده میگوید: "از وقتیکه رئیس اسامبله که ایرانی شما بود گفتار مرا رد نکرد". در سال 1990م بار دیگر به نماینده ای افغانستان محترم داکتر محمد عظیم کریمزاده از طرف کمیته ای منطقوی شرق میانه مؤسسه صحی جهان این جایزه تقدیم گردیده است (31).

**ببینید**، معلم خوب شاگرد خوب تربیه میکند و شاگرد خوب و کوشان به هر مقام رسیده می تواند. شما محصلان عزیز کوشش کنید که از ما بهتر تر بار بیانید و نام افغانستان را به مقام اعلانی که اعلی تر نباشد برسانید. چه کنیم ما و هم دوره های ما با یک شوق عجیب تلاش کردیم و طیبیدیم که مملکت خود را به آن مقام برسانیم اما دشمنان وطن و جاه طلبان خود خواه سد بزرگ برای ما بنا کردند و مارا مهاجر دیار بیگانگان ساختند. و بعداً وقتیکه حاضر شدیم بدون معاش در بلند بردن سطح صحی مردم خود مصدر خدمت شویم تصدی امور که انجیو پرست ها بودند ما را "دوپاسپورته" تاپه زدند و نگذاشتند به یک ستاندرد عالی زمینه ای تعلیمات علمی را برای محصلان عزیز خود در وطن تهیه کنیم. گرچه در دیار بیگانگان از دوری وطن و رساندن کومک به جوانان خود رنج برده، پیر و پیرتر میشویم اما باز هم شما ها را فراموش نکرده ایم، ما اگر از وطن دور هستیم وطن از قلب و دماغ ما دور نیست. و من با پژواک فقید هم صدا شده میگویم:

**پژواک ندای خود هستم نه صدای غیر "پژواک"، جوانان را این است پیام من**

**نورچشمان عزیز**، مسؤولیت بزرگ بدوش شماست، شماست که مملکت را ازین گودال امراض گوناگون و پرکنس های غیر اخلاقی، غیر مسلکی و غیر انسانی نجات داده می توانید، انشاء الله خداوند<sup>ج</sup> با شماست. ببخشید قصه به طول کشید چون بحث طب و قایوی و اجتماعی بود خواستم با شما درد دل هم داشته باشم.

**دونداریبران** پروفیسور فارمکولوژی ما یک معلم بسیار با دسپلین بود. اگر سه دقیقه ناوقت داخل صنف میشدیم به ما پاینت منفی داده حتماً از درس گذشته سوال می کرد. در غیر آن عادت داشت که سه نفر را به هر حسابی که داشت نام گرفته صدا زده از روز گذشته سوال ها میکرد. خاطره ای فرمواش ناشدنی به خاطر گذر کرد که می خواهم با شما در میان بگذارم:

در صنف چهارم بودیم و امتحان فارمکولوجی بود. دونداریبران سوالات را گفت و داکتر حبیب دل آن را بر تخته ای سیاه در اطاق کنفرانس ها نوشت. داکتر حبیب دل از امتحان کنترول می کرد. دونداریبران در پودیم اطاق کنفرانس نشست و مشغول نوشتن شد و بعد ها دانستیم که خودش هم به نوشتن جواب سوال ها مترافق محصلین پرداخته بود. در نیمه ای امتحان بودیم که هم صنف قطار پایان من دفعتهاً صفحه ای نوشته شده ام را گرفت و از خود را پیش رویم برق آسا گذاشت و گفت: "جواب سوال را بنویس". مجبوراً شروع به نوشتن کردم و به همان سرعت نوشته ام را به من داد و از خود را دوباره گرفت. وقتی که نتیجه ای امتحان اعلان شد او از من نمبر بلند تر گرفته بود. بعداً او پروفیسور شد.

پوهاند داکتر حبیب دل یکی از اسیتانت های وی بود که بعد از رفتن دوندار برکان به “ازمیر” ترکیه وظایف کرسی فارمکولوژی را به بسیار متانت و موفقیت پیش برده کتاب فارمکولوژی سریری (33) که از طرف انستیتوت دولتی طب کابل، پوهنهی طب معالجوی وزارت صحت عامه در 16 فصل در سال 1361ش چاپ شده است ارمغان خوبی برای محصلین تهیه کرده بود که تا هنوز هم از نگاه معلومات



شاد روان پوهاند داکتر حبیب دل

کلاسیک فارمکولوژی یک اثر بی بهاست. قبل از سفر دوندار برکان به ترکیه مدال معارف نظر به خدماتش از طرف دولت افغانستان به وی اعطا گردید. پوهاند حبیب دل به ادبیات دری دسترس کامل داشته اشعار متعدد شان در روزنامه ای انیس به طبع رسیده است. وی بسیار خوش لباس بود و اکثراً “بو” به عوض نکتائی می پوشید. وی درس های دوندار برکان را برای ما ترجمه می کرد. و تجارب فارمکولوژیکی را در لابراتوار فاکولته ای فارمسی اجرا می نمود. در کالیفورنیای شمالی حیات بسر می برد و به روز چهار شنبه 21 جنوری 2015م در اثر مریضی طولانی که داشت داعی اجل را لبیک گفت و بتاريخ روز جمعه 23 جنوری مطابق سوم ماه دلو سال 1393ش در مقبره مسلمانان در شمال کالیفورنیا به خاک سپرده شد؛ روحش شاد و جایش بهشت برین باد.

اسیستانت دیگر کرسی فارمکولوژی داکتر سلام الدین ویس بود که بعداً به حیث رئیس موسسه ای دوا سازی عز تقرر حاصل نمود. داکتر سید عبدالله سید مؤسس فاکولته فارمسی است. او اولین افغانیست که در فرانسه در شق فارمکولوژی تحصیل نموده موفق به دیپلوم دوکتورا با یک مدال بی سابقه ای علمی گردیده است. متأسفانه در اثر مریضی کانسر که داشت در فرانسه جان به حق سپرد؛ روحش شاد و بهشت برین مهد آرامش وی باد. برادر داکتر سید، داکتر سید عبد اللطیف سید است که او هم به دیپارتمنت فارمکولوژی پیوست که متأسفانه از سرنوشت وی اطلاعی به دست نیست. داکتر نعیم که متأسفانه اسم مکمل شان را به خاطر ندارم، بعد از تحصیلات عالی در ایتالیا به وطن با دوازده الی سیزده نشریات تحقیقاتی که در مجلات فارمکولوژی و علمی ایتالیا به نشر رسیده بود؛ من کاپی مقالات را دیده بودم، دوباره بوطن برگشت. متأسفانه از وی استقبال نیک به عمل نیامد و رتبه ای علمی را که مستحق بود نصیب نشد زیرا آثارش علمی نه بلکه تجارتي ارزیابی گردید. از سرنوشت و چگونگی احوال او هم برایم معلوماتی در دست نیست.

ناگفته نباید گذشت، که در شق فارمکولوژی دو ستاره درخشان در آسمان این علم تحقیقاتی و اکادمیک داریم که افتخار جامعه ای علمی افغانستان و جهان اند. در فرانسه پروفیسور داکتر شفیق یونس است که ده ها نشریات بکر دارند و مقالات متعدد به نشر رسانیده مولف چندین کتاب اند. علاوتا پروفیسور یونس آثار متعدد قرآنی و احادیث نبوی به ارتباط نباتات طبی و سنتی را به نشر رسانیده اند که یک خزینه معلومات برای علمای تفسیر و حدیث میسر ساخته اند و خداکند با وسعت نظر علمای دین پذیرفته شوند. فعلا در فرانسه از حیات لذت برده با نشر کتب بیشتر با مسرت و صحتمندی زندگی دارند.

در امریکا پروفیسور داکتر نثار احمد درماني است که ما افتخار شنیدن چندین سخنرانی های ساینتیفیک وی را ضمن کنفرانس های علمی انجمن دوکتوران افغانی در امریکا داشته ایم. پروفیسور درماني فعلاً استاد کرسی فارمکولوژی و اسوشیت دین برای بیژیک ساینس و ریسرچ در ویسترن یونیورسیتی هیلت

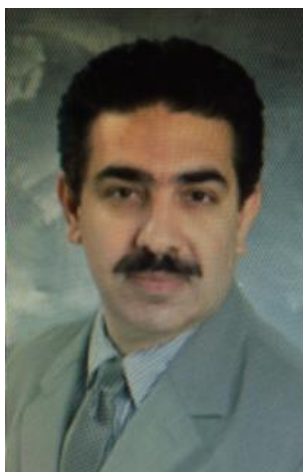


و پروفیسور شفیق یونس امروز



داکتر شفیق یونس عین لکچر در دانشکده فارمسی

ساینس در شهر پومانا در ایالت کالیفورنیا مؤظف بوده مشغول فعالیت های اکادمیک می باشند. وی یکی از همکاران فعال و مهم انجمن دوکتوران افغانی در امریکا بودند و در قسمت تهیه ای جنتری سالانه ای



پروفیسور نثار احمد درماني

انجمن رول مهم داشت و تا حال قرار معلومات سایت یونیورسیتی به 113 نشریه ای بکر که نتیجه ای تحقیقات لابراتورش در یونیورسیتی است موفق شده است. وی دارای ستاف در حدود پنجاه نفر به شمول کاندیدهای ماستری و دوکتورا میباشد. موفقیت های مزید شان را از دربار الهی تمنا داریم.

**داکتر علیم خان** اولین داکتر رادیولوژی در علی آباد بود، بعد از صنف چهارم علیم خان را نه در اطاق کنفرانس و نه در شفاخانه دیدیم. **پوهاند داکتر عبدالباقی باهیر** شف دیپارتمنت رادیولوژی استاد مجرب و دانشمند ما بود، آنچه از وی آموخته بودم در امتحان های سریری لندن سبب موفقیت من شد. وی تحصیلات عالی در امریکا داشت. دخترش مریم جان هم صنف دختر من نظیفه جان بود. داکتر باهیر در سال 1920م مطابق سال 1298ش در کابل تولد یافت. در سال 1940م مطابق 1319ش از لیسه عالی حبیبیه فارغ گردید. در سال 1947م مطابق 1326ش از دانشکده طب دانشگاه کابل از دوره ای اول هفت ساله فارغ التحصیل شد. از سال 1957م تا 1960م برای تحصیلات عالی به امریکاسفر کرد. دوباره از سال 1967م تا 1968م به کانادا جهت تجربه ای بیشتر در شق رادیولوژی فرستاده شد تا برای پوهاندی خود آمادگی گیرد. پوهاند باهیر در 18 جنوری 1993م مطابق 28 جدی 1371ش به عمر 73 سالگی جان به حق تسلیم نمود، روانش شاد جایش بهشت برین باد. وی از دوخانم صاحب نه (9) طفل شده بود (34).



پوهاند داکتر عبدالرحمن سلیم محصل صنف 4



روان شاد پوهاند عبد الباقي باهیر



داکتر غرزی ناصری

**پوهندوی داکتر غرزی ناصری** عضو دیپارتمنت رادیولوژی بود. به ما درس نداده است اما یک انسان بسیار شریف و متواضع بود. ما بیشتر از مهارت باسکتبال وی در لیسه ای حبیبیه با وی آشنائی داشتیم. داکتر غرزی در ایالت جورجیای امریکا مهاجر شد و در رشته ای خود مشغول کار بود. جنت مکان چند

سال قبل وفات کرد و فرزندان داکتر و مخترع چون خیر جاری از خود باقی گذاشت. یک قصه ای بیادم آمد که باید برای شما گزارش دهم:

در ضمن کارهای اکادمیک خود من به پاتینت یک تیوبی که در اثنای جراحی کولونی موارد استعمال داشت، نایل آمدم. می خواستم این تیوب را تولید نموده در ساحه عمل بگذارم. گفتند باید در باره ای آن به دیپارتمنت پلاستیک "یونیورسیتی لویل" مسهچوست به تماس آمده و با شاگردان شان ملاقات کرده به سوال های شان جواب بدهم. وقتی که به آمر دیپارتمنت معرفی شدم و ضمن کنجکاوی ها وی پرسید اصل تان از کجاست گفتم از افغانستان؛ به یک شعف عجیب گفت: "یک شاگرد ممتاز ما از افغانستان است و وی آقای ناصریست". این افغان، کاشف همین سرش هائی که میخانیکیت فیوژن دارد میباشد و وی را به من معرفی نمود. بعد از لحظه از گفت و شنود دریافتم که وی فرزند داکتر غرزی ناصری هستند. بعداً وقتی که مرحوم داکتر عرفان فطرت مهماندار انجمن دوکتوران افغانی در جورجیا بود داکتر غرزی ناصری یک عده از اعضای انجمن به شمول این جانب را به یک عصریه دعوت نمود دیدم که این جوان هم حاضر بود و موفقیتش را برای خودش و فامیلش تبریک گفتم. متاسفانه نظر به قیمت گزاف و مغلقیت دیزاین حتی به ساخت پروتو تایپ هم موفق نشدم و این زمانیهست که جاپانی ها انواع مختلف سامان های اندوسکوپیک را به جهان عرضه نموده بودند؛ آنچه پلان داشتم جامه ای عمل نپوشید.

عضو دیگر دیپارتمنت رادیولوژی همصنف عزیز و رفیق هم درسم **داکتر عبد الرحمن سلیم** بود که بعداً شف رادیولوژی شد. درصنف پنجم بودیم که یک پروفیسور فرانسوی برای تدریس رادیولوژی که به گمانم روی پروگرام Affiliation فاکولته ای طب کابل و فاکولته ای طب لیون فرانسه به کابل آمده بود محصل سلیم لکچرهای او را برای ما به فارسی دری ترجمه می کرد؛ اسمش **پیغوه** بود. داکتر سلیم بعداً برای تحصیلات عالی در رشته ای رادیولوژی به فرانسه رفت و مؤفقانه به وطن برگشت و تا رتبه رفیعه ای پوهاندی نایل گشت. فعلاً در ملبورن آسترالیا سکونت داشته حضور فعال در فیسبوک دارند.

**داکتر عزیز ملک اصغر** با قامت بلند و روش دوستانه مسؤول شعبه ای "رادیو تیراپی کوبالت" بود که خدمات فوق العاده درین زمینه برای مریضان مربوطه میسر ساخته بود. داکتر ملک اصغر، تحصیلات عالی خود را در هنگری به پایان رسانیده بود و برای یک دوره شف دیپارتمنت رادیولوژی هم بود.

**بعد از برگشتم از انگلستان** استادان محترم من سرویس جراحی انتانی در شفاخانه ای علی آباد را به من واگزار شدند. مرحله ای اول، پلان من این بود که این سرویس را با کومک دیپارتمنت باکتریولوژی و فارمکولوژی دوشادوش هم پیش ببریم. من که در دیپارتمنت اورتوپیدیک شفاخانه ای سینگلتن، ویلز، بریطانیا به حیث رجسترار نزد اورتوپیدست مشهور "میرفین ایفانس" تداوی های اوستیو میلیت ها را فرا گرفته بودم می خواستم میتودش را در کابل پیاده کنم اما به سویه ای بسیار علمی به آرزوی این که مرکز جراحی انتانی در منطقه باشد. مرحله ای دوم، پلان من ایجاد رابطه با پروفیسور G. B. Ong بود چون وی در تداوی انتانات استخوان شهرت جهانی داشت و پروفیسور شاه متخصص جراحی صدری عملیات جراحی توبرکلوز فقرات را با مداخلات فیوژن قدامی او آموخته بود و یک عملیات را در شفاخانه ای تدریسی پوهنخی طب ننگرهار با داکتر شیرزاد یعقوبی اجرا نمود و من اسمش را از داکتر شاه آموخته بودم.





شهید پوهاند عظیم مجددی

بدین ملحوظ، روزی با هم‌رانی مرحوم مغفور پوهاند عبدالغفور رحیمی استاد کرسی بیوشیمی به شعبه ای باکترولوژی رفتیم تا من با پوهاند داکتر عظیم مجددی استاد کرسی مایکروبیولوژی پلان خود را به میان بگذارم. استاد حبیب دل هم از اطاقش با ما پیوست. مجددی صاحب چای و قند خستی تعارف نمود و از پیشنهاد و پلان من هر دو استادان بزرگوار استقبال نیک کرده و عده ای همکاری دادند. مجددی صاحب گفت: "حضرت صاحب و تمام فامیل را دیشب در قلعه ای جواد نظر بند ساخته اند اما حضرت صاحب تکالیف صحتی زیاد دارند من میروم تا دواهایش را از راه خانه برایش برسانم". من و استاد حبیب دل هر دو مانع رفتن وی شدیم اما تاثیری نبخشید گفت: "من که نه به کدام حزبی و یا جمعیتی ارتباط دارم، بیغم باشید مرا غرض نمی گیرند" (مقصد از حکومت خون آشام کمونستی سر اقتدار بود) و راستی هم کی میتواند که یک فرد عزیز و محترم خود را به چنین یک حالت زار ببیند و طبیب هم باشد و از مزایای اخلاق مدنی و اخلاق طبابت فوق العاده برخوردار هم باشد و باز به اصطلاح شانه خالی کند و به کومک نرسد. به هر صورت، وی دواهای حضرت صاحب را که رسانید خودش را هم نگاه کرده با دیگر دوستان و اقربای شان به شهادت رسانیدند. شهید پوهاند عظیم مجددی را من از نزدیک نمی شناختم اما از محترم داکتر عبدالحکیم ضمیر دوست دیرینه ام که مجددی صاحب شوهر عمه زاده اش داکتر پروین عقیقی بود سخن های نیک در باره اش شنیده بودم. بعد از شهادت وی شاگردانش متأثر و با ما یکجا چشمان اشکبار داشتند. خداوند روان شهید پوهاند عظیم مجددی و همه شهدای جهاد های افغانستان را شاد و بهشت برین را مهد آرامش شان بگرداند. در آن دوره ای منحوس، پوهنتون کابل تعداد بیشمار استادان و محصلین فاکولته ها را از دست داده کمونستان همه را جام شهادت نوشانیدند (لست مکمل شان در جلد دوم تقدیم می گردد)، در زمینه قتل و قتل محصلان و مربیون تحصیلات عالی در فاکولته های ما رژیم کمونستی به مقابل مملکت و مردم افغانستان به خیانت بزرگ ملی متهم اند و من که مسؤولین این فاجعه ای علمی را خاک ره می شمارم به روان آن جوانمرگان علم و دانش درود و تهنیت بی پایان نثار نموده روان شاد برای شان از دربار الهی ﷻ استدعا می دارم.

پوهاند داکتر صمد سراج استاد و شف سرویس اطفال یک شخص خوش لباس، خوشگو و خوش منظر بود. اکثر لکچرهای امراض اطفال توسط وی به ما تدریس شده است. بین شاگردان و استادان محبوبیت خاص داشت و به نام "صمد جان" لقب گرفته بودند. وی در سال 1345 ش به حیث رئیس انتخابی فاکولته ای طب تقرر یافت. در وقت ریاست پوهاند سراج بود که من به امتحان کانکور جهت شدن به کرسی جراحی شرکت ورزیدم اما نظر به احساس این که آن کرسی برای من میسر نمی شد راه کورس احتیاط را در پیش



گرفتم. بعداً، از کورس احتیاط به کانکور طب ننگرهار شرکت ورزیده موفقانه آنرا به اتمام رسانیدم که شرح آن در بالا تذکر یافته است. پوهاند سراج، در 22 دسمبر 1965م هنگامی که عضویت توأمیت فاکولته



مرحوم پوهاند داکتر صمد سراج



مرحوم پوهاند داکتر وجوهات

فاکولته ای طب کابل و یونیورسیتی لیون فرانسه را به عهده داشت، به دریافت "مدال افتخار" به توشیح رئیس جمهور فرانسه نایل گردید. علاوه، پوهاند سراج عضویت تدوین قانون اساسی سال 1323 ش (1944م) را نیز به عهده داشت. پروفیسور داکتر عبدالصمد سراج به روز شنبه اول اپریل 2006م در اثر مریضی که عاید حال شان بود در کالیفورنیای شمالی داعی اجل را لبیک گفت<sup>(35)</sup>، روانش شاد و جاییش در فردوس برین باد.

**پوهاند داکتر قیوم رسول** که زمانی شف سرویس اطفال هم بود کمتر به نظر می رسید، تنها یک لکچر به ما داده است که عنوانش به خاطرم نیست. پوهاند رسول در پست معین اول وزارت صحیح<sup>(36)</sup> و عضو کمیسیون قانون اساسی<sup>(37)</sup> 1964م ایفای وظیفه نموده است. می گویند، وی چندی با غبار و دیگر مشروطه خواهان محبوس سرای موتی بوده اند، ولی زود رهائی یافت (؟) فرزندش داکتر زلمی رسول وزیر خارجه ای جمهوریت اسلامی افغانستان و کاندید ریاست جمهوری در انتخابات سال 2014م برای افغانستان بود که موفق نشد اما با داکتر عبدالله پیوست. باز هم دوباره در سال 2018م در زمره ای کاندیدان ریاست جمهور بود که تا آخر دوام نداد. ولی در انتخابات 2019م دوباره با تیم داکتر عبدالله که بعد از موفقیت در رای بیوموتریک خود را رئیس جمهور منتخب اعلان کرد، پیوست. این رئیس جمهور منتخب رای های بیوموتریک با یک موقف طلایی که همه ای مردم با او بود با دلیلی که توانست بعضی رفقای خود را متقاعد سازد مقام "ریاست شورای عالی صلح" را در حکومت مشارکتی با محمد اشرف غنی پذیرفت، داکتر زلمی رسول هم در اخیر تغییر موقف داد و جزء تیم محمد اشرف غنی شد.

**پوهاند داکتر نصیر احمد** فرزند سردار نور احمد خان امیرالوجوهات است. پوهاند وجوهات تنها یکی یا دو لکچر به ما تدریس کرده است. وجوهات در سوم سرطان 1298ش مطابق 25 ماه می 1919م در باغ علمیردان کابل تولد و بروز 20 دسمبر 2005م به ساعت 6:10 در شفاخانه ای "ژن ته لان" مونتریال کانادا جان به حق سپرده است؛ خداوند<sup>ﷻ</sup> روانش را شاد و مرقدش را روضه ای جنت الفردوس سازد.

پوهاند وجوهات چهره شناخته شده در بین مادران کابل بوده خواهران و برادران مریض ما را به نهایت مهربانی و روشی که برای اطفال خوش آیند است معاینه و تداوی میکردند. استاد محترم وجوهات به

ژاندارم فاریاب و مردمان خوست پکتیا هم مسؤولیت مسلکی خود را ادا کرده اند. وی از فارغان لیسه ای استقلال بوده در سال 1954م به اثر سکالرشپ فاکولته ای طب پاریس فرانسه برای تحصیلات عالی در رشته امراض اطفال به آن مملکت سفر نموده بعد از تکمیل مؤفقاته ای پروگرام تخصص به وطن برگشت و به رتبه ای پوهنوال در دبیرتمنت اطفال شفاخانه ای درسی یونیورسیتی کابل پذیرفته شد. در خزان 1961م دوباره به استفاده از یک فیلوشپ به پاریس سفر نموده بعد از برگشت به رتبه ای رفیعه ای پوهاندی عز تقرر حاصل نمودند.

میگویند از گپ گپ میخیزد، با کمال احترام به استاد بزرگوار، این سردار زاده با یک سفر در فرانسه پوهاند میشود و من بیچاره که ده سال در انگلستان زحمت کشیدم و در سال 1978م **دیپلوم** ها آوردم می خواستند، پوهیالی یا پایانترین رتبه ای علمی داشته باشم در حالی که ارزش علمی FRCS معادل پوهنوال ما و اسوسیت پروفیسور دیگران است و اگر به UK نمیرفتم ممکن پوهنیا با قدم و یا حتی پوهنمل میبودم.

پوهاند وجوهات آثار متعدد به لسان های دری و فرانسی در باره ای تشخیص و معالجه ای امراض طفلی به نشر رسانیده اند که می گویند تا هنوز از طرف محصلین طب کابل، ننگرهار و متخصصین فرانسی استفاده می شوند. استاد محترم نظر به شوق و علاقه ای مفرطی که به کومک و دست یاری با غربا و مساکین داشتند بیش از سه هزار جلد از رساله های شانرا که در مورد وقایه و معالجه ای امراض کودکان تالیف نموده به پول شخصی خود به طبع رسانیده بود؛ عاید آنرا به سره میاشت اهدا نموده اند<sup>(38)</sup>. یکی از فرزند ان استاد محترم، دانشمند بزرگوار **نور وجوهات** است که مسلک انجیری دارد و اما در علم موسیقی ید طولانی داشته مؤسس و مالک تلویزیون “زرین” است که فعلاً از طریق Jadoo و GLWIZ نشریات دارند و این معلومات و فوتوی شان را لطف فرموده اند که متشکرم.

**پوهنوال جان محمد فیضی سکندر** عضو دیگر شعبه اطفال فاکولته طب است که به ما لکچر نداده اما در سرویس اطفال با معاینه مریضان با ما کومک کرده است. رام پرور بالمكن داس گفته است که: “جان محمد بعد ازینکه داخل صنف سوم شد، چین سفید به بر کرد و سناتسکوپ خود را به گردن آویخت و سوار بایسکل شد و شار(شهر) گشتی نمود”.

**پوهندوی داکتر غلام محمد نژند** استاد دیگر ما بود که در شفاخانه مرکزی و سرویس اطفال شفاخانه مستورات با تدریس اعراض و علایم امراض مخصوصاً مینانژیت های اطفال ما را راهنمایی نموده است و افعه دلخراش که بیادم آمد اینست که : عین زمان ستاژ ما در سرویس نژند، پسر طفل مقبول و زیبائی بود که از اطراف کابل برای تداوی آورده شده بود. وقتیکه به والدینش گفته شد که طفل شان در اثر میکروب توبرکلوز پوش دماغ (Meninges)، بینائی خو در از دست داده است مادرش چه فغانی نبود که سر نداد و دودسته بر سر میکوبید. متأسفانه مرض تداوی نداشت. تحصیلات عالی مرحوم نژند در امریکا بوده است.

**داکتر عزیز الرحمن صمدی** که بعدها به پوهاندی رسید. در زمان محصلی ما بعد از تحصیلات عالی در رشته ای اطفال در یونیورسیتی امریکائی بیروت به سرویس اطفال شفاخانه ای مستورات کابل پیوست. وی خوش داشت که دست به کمر گرفته راه برود. انتباه ما از وی این بود که در شق اطفال هم از نظر تیوری و هم از نگاه عملی بسیار وارد بود. یک روزی که با وی در اطاق “نو تاسیس عاجل” در شرق مدخل شفاخانه ای مستورات مصروف بودم که یک طفل به حالت کولپس آورده شد والدینش گفت دو روز است که اسهال است. استاد با برداشتن پوست شکمش “دیهایدریشن پیشرفته” را بما توضیح کرد و گفت:

سبب این کم آبی همان اسهال دو روزه است. اسهال در کابل قاتل درجه اول اطفال بوده یک برادر دوساله و طفل اول والدین من هنگامی که فامیل برای میله به چهاریکار و گلبهار رفته بودند به اسهال مصاب گردید و بلا تحمل به کابل انتقال داده شد ولی در طول راه جان به حق سپرد و در جوار مقبره ای صوفی صاحب جد مادریش دفن گردید.

داکتر صمدی آستین ها را بر زده سیروم مهیا و این طفل مریض را در اخیر میز طوری قرار داد که سرش پایان و اورده وداجی وی در گردنش نمایان گشت. وی سوزن پرفیزیون را به ورید وداجی طرف راست طفل داخل و سیروم را تا حد آخر تیز به جریان گذاشت و این اولین باری بود که نه ما و نه در تاریخ اهتمامات تداوی اطفال در افغانستان چنین یک عملیه ای موفق را از دست یک متخصص مجرب شاهد بوده باشیم. وی برای ما تشریح داد که درین حالت مریض ورید اطراف کولپس شدگی است و یافت نمی شوند و cut down ضیاع وقت است و زرق تحت الجلدی به آهستگی جذب میشود که درین مریض استطباب ندارد. طفل روز دیگر خوش و خندان در بسترش مشغول صرف غذا بود. یک بار من ازین میتود استاد در انگلستان استفاده کرده ام و مورد تحسین استادان قرار گرفتم. تداوی معمول دیهایدریشن حاصله از اسهالات در وقت ما زرق سیرم بود، که یا از طریق آورده و یا تحت جلد ناحیه ای ظهری مریض یا با انزایم “هیپه لورینیداز” یا بدون آن صورت می گرفت. معتقدم که استاد صمدی فعلاً در ایالت جورجیای امریکا حیات بسر میبرند. عمرش دراز باد.

**پوهاند داکتر حسین نصرت**<sup>(39)</sup> فرزند مرحوم عبدالحسین خان ثاقب در سال 1920م در کابل متولد و بعد از اكمال دوره های متوسط و عالی در سال 1942م از لیسه ای عالی استقلال فارغ و پس از شمول به فاکولته ای طب در سال 1950م فراغت یافته به حیث سرطیبب شفاخانه ای محبس و سپس سرطیبب شفاخانه ای ژاندارم اندخوی ایفای وظیفه نموده است. در سال 1952م شامل کدر علمی گردید و در سال 1956م غرض تحصیلات عالی تر در شق گوش و گلو بینی عازم فرانسه شد. پس از عودت در سال 1958م بحیث شف کلینیک ها (ممکن پولی کلینیک مرکزی) عز تقرر حاصل نمودند. آثار متعدد در مایکروسرجری برای اعاده ای شنوایی، تیمپانوپلاستی و ستیپیدیکتومی داشته و هم تحقیقانی در باره ای سرطان های مری در معتادین نصور دهن در افغانستان به انجام رسانیده است. همچنین، یکی از آثارش در سال 1972م در پاریس نشر شد. استاد در سال 1960م به مقام پوهاندی نایل گردید.



پوهاند داکتر حسین نصرت

پروفسور نصرت، استاد کرسی گوش و گلو و شف آن سرویس بود. یک مرد تنومند، معلم دانا و رویه ای فوق العاده وی با شاگردان استاد را محبوب القلوب همه ساخته بود. برای 24 سال در فاکولته های طب ننگرهار و کابل تدریس نمود. استاد محترم در موسیقی دسترس کافی داشت. با آواز گیرائی که داشت به گمانم در یک شب نشینی که وطنداران برای تبریکی عروسی محترم نورالله دلاوری (رئیس سابق بانک مرکزی افغانستان و محصل بانکداری زمان ما) و ستاره جان (شاد روان) گرفته بودند، محفل را بایک آرمونیه رنگ و رخ بخشیده فضای خوش و گوارائی نصیب ما ساختند. استاد به ما یک بار لکچر داده است اما در ستاژ سرپری با ما زیاد به تماس بودند.

در صنف چهارم بودم و در سرویس گوشوگلوئی علی آباد ستاژ داشتیم که یک طفل ده ساله برای تانسلیکتومی بستر شده بود، پوهاند نصرت مرا وظیفه داد تا مشاهده ای مریض را بگیرم. در جریان معاینات فیزیکی دریافتم که طفل مرمر قلبی دارد، مشاهده را به استاد تقدیم نموده گفتم داکتر صاحب طفل مُرمر قلبی دارد سر جنبانید و چیزی نگفت. لحظه بعد پوهنوال داکتر عبد الفتاح نجم آمد و مریض را معاینه کرد و آنچه من گفته و نوشته بودم تائید کرد. استاد از من تشکر نمود و بعداً از آن، سوپیه سرپری صنف ما را هر جای توصیف میکرد.

از مرحوم پوهاند نصرت دو دختر به اسم شکریه شامل نصرت، داکترس ناهید عزیز نصرت و دو پسر به نام های محمد همایون نصرت و محمد فریدون نصرت بازماندگان صالح باقی مانده است. پروفسور ناهید عزیز از اپریل 2019م به ایطرف استاد سایکولوجی کلنیک در **مکتب سایکولوجی پروفیشنل شیکاگو در واشنگتن DC** (از انترنت) مشغول تدریس بوده عضو فعال انجمن پروفیشنل های طبی افغان در امریکا میباشند. لکچر های تیلی میدسن را به همکاری محترم غلام فدا برای یک کلینک در شمالی تقدیم میدارند. پروفسور ناهید عزیز نصرت مثال خوب از کرکتر استاد ما بوده افتخار جامعه ای سایکولوجست های اضلاع متحده و افغانستان اند.

بعضی از لکچر های گوش و گلوئی ما از طرف یک پروفسور مسن جرمنی بنام **داکتر بایر** تدریس میشد. وی در یکی از لکچر های که در باره ای ریپنیت ها Rhinitis بود گفت: "شما مسلمانها نظر به انشاق آب در مناخر انف تان (در وقت وضو) به Rhinitis Sicca مصاب نمی شوید" وقتیکه دوکتوران گوش و گلوئی در امریکا Irrigation مناخر انفی و توسط آن ساینس ها را توصیه می کردند گفتار استاد بایر به خاطر تازگی شد؛ **خوشا به حال کسانی که از وضو برای نماز پنج گانه استفاده نموده هم صحت می گیرند و هم ثواب.** و هم ممکن از شر ویروس کرونا به امن بمانند؛ چون ویروس ها بودن در مناخر انفی را خوش دارند.

وقتیکه این نوشته را مرور میکردم حالت اضطراری اپیدیمی ویروس کورونا یا COVID-19 (CO کرونا، V ویروس، ID-19 شناخت آنست چون اولین واقعه در چین در 30 دسمبر 2019 تشخیص شد) سر تاسر جهان همه از شاه تا گدا و از بلیونرهای استمارگر تا حرفه های خورد شخصی و کراچی کاران روی سرک را متضرر ساخته است. ستاک مارکیت از 29,000 به 20,000 پایان افتاد (به روز 16 جون بسال 2020م به 26,337.54 بلند رفت و با موج دوم دوباره پایان افتاد)، بزنس ها همه بسته شد. در اکثریت اضلاع متحده قرنطین جبری گردید. یعنی، هرکس باید در خانه های خود برای اقلا 14 روز باقی بمانند فقط برای خرید مواد غذایی و رفتن به فارمسی اجازه دارند و آنها با پوشیدن ماسک و در صورت لزوم دستکش هم

پوشیده شود. در سر تاسر جهان مرد ها بیشتر از زنها مصابین و وفیات دارند به جز کوریای جنوبی که زنها بیشتر مصابین و وفیات دارند.

روز یکشنبه 12 ماه جولای 2020م احصائیه ای پخش شده در CNN قرار ذیل است: در تمام جهان مصابین به 12,866,463 و وفیات به 568,014 رسیده است. مصابین در اضلاع متحده 3,302,194 و وفیات 135,174 نفر شده است. در کولورادو تعداد مصابین 36,913 واقعه تأیید و 1,586 نفر فوت کرده است. احصائیه ای موثق و باورکنی از افغانستان به دسترس نیست بآنهم به تاریخ 5 جون 2020م در افغانستان 32,324 مصاب و 819 وفیات راپور داده شده است که: در کابل 7133، در هرات 3227 و در بلخ 1713 مصابین تأیید شده وفیات 300 نفر میباشد. ولی نقشه ای افغانستان مناطق مؤف را نشان میدهد.

در افغانستان، کورونا اگر کنترل نشود تباہ کننده ذکر شده است. و هم محترکین در شروع به احتکار آستین بر زدند: طیاره ای کام ایر مسافرین هند که مریضان خود را بوطن انتقال می دادند به جای 150 دالر 500 دالر فی نفر تکت فروخت. می گویند بعد از شکایات پول اضاف را که گرفته بودند مسترد کرده است (؟). ترکمنستان یک خریطه آرد را به 830 افغانی میفروشد تا در افغانستان باید به 950 افغانی فروخته شود ولی متأسفانه یک خرطه آرد به 2100 و بعد تر 2500 افغانی قیمت گذاشته شد. می گویند در کابل وفیات از گرسنگی در تزیاید است. در امریکه هم ازین محترکین موجود است. یک یهود که باشنده ای بروکلاین نیویارک می باشد هشتاد هزار ماسک نوع N95 را ذخیره کرده بود که از طرف FBI گرفتار و محبوس شد ولی این که در افغانستان چنین احتکار صورت گرفته معلومات در دست نیست ولی sanitizer جعلی را بدون الکھول به فروش رسانیده اند. پژواک نیوز به روز دوشنبه 22 جون 2020م ادعای مستند نموده که 32 عدد ماشین ventilator که به وزارت صحت عامه اعانه داده شده ر بوده شده و به پاکستان انتقال داده شده است قیمت مجموعی ششصد هزار دالر تخمین شده است. وزارت صحت عامه آنرا رد و اشرف غنی امر تحقیق در موضوع را صادر کرده است. ولی نماینده ای پژواک در برابر همه رسانه ها از گفتار و تحقیق خود پس نگشت.

قرار معلوماتیکه Andrew Quilty از سایت Inercept بروز پنجشنبه دوهم اپریل 2020م بساعت 12:54 بعد از ظهر نگاشته است در افغانستان 12 ventilator وجود دارد که چهار عدد آن به هرات فرستاده شده است. WHO به افغانستان 1500 جعبه ای تست داده است ولی تنها دو لابراتوار در مملکت وجود دارد که این تست را اجرا کرده بتواند ولی در پلان بود که از 2 به 12 لابراتوار مستعد ارتقا خواهد یافت؟ متأسفانه معلومات بیشتر در دست نیست.

و زارت صحت عامه ای افغانستان شفاخانه ای افغان - جاپانی رابرای تداوی این مریضان مؤظف ساخته است؛ درین روز ها شکایات مریضداران از طرز رفتار بعضی دوکتوران و نظم اداری این شفاخانه سر و صدا بلند کرده است و ناگفته نگذیریم که داکتر فیروز الدین فیروز درین قسمت مساعی زیاد بخرچ داده لیدر شپ خود را با تصامیم جدی ثابت ساخته است (متأسفانه بروز شنبه 30 ماه می 2020م ساعت 1:11 بعد از ظهر وقت کابل در رسانه ها از استعفای خود اطلاع داد. داکتر فیروز حقایق بیان میکرد که مورد پسند بعضی ها قرار نمیگرفت و هم به کرونا مصاب شد که شفای عاجل برایش تمنا داریم)؛ متأسفانه مردم روزمزد نمی تواند خود را قرنطین کنند و مجبور اند که اعاشه ای فامیل خود را پیدا کنند غافل ازین که اگر خدا ناخواسته به ویروس کرونا مصاب شوند همه ای فامیل شان ازبین خواهد رفت. در اوایل در هرات 258 نفر مصاب بود و 90-95% آنها از ایران آمده اند. ادعا شده است که 50,000 نفر تست مثبت داشتند (؟).

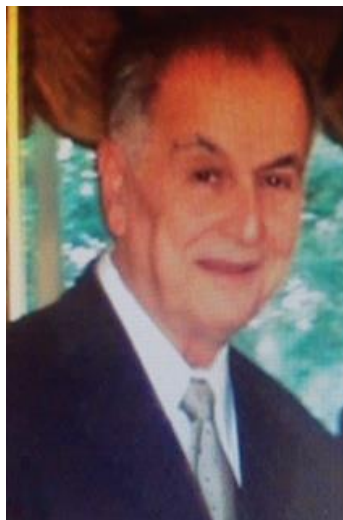
به روز 13 ماه اپریل 2020م انجمن پروفیشنل های طبی افغان در امریکا (AMPAA) از طرف Global Watch Group (GWG) یا گروپ نظارت جهانی که محترمه زهره راسخ CEO این موسسه میباشد دعوت شد تا جهت تقویه ای ظرفیت کمیونیتی طبی افغانستان در وقایه و منجمنت COVID-19 همکار شده حصه بگیرند. در نتیجه امپا در همان روز با پروژه ای طرح شده ای GWG موافقت خود را اعلام نمود. این پروگرام از طریق آنلاین در سه بخش منابع معتبر عمومی، منابع معتبر تحقیقی در مورد مرض کووید 19 و منابع معتبر کلینیکی برای منجمنت مریضان کووید 19 تهیه گردیده است که توسط داکتر هوسی حشام سابق رئیس انجمن و محترم داکتر سید مسعود سادات رئیس انتخابی انجمن با سلاید های معلوماتی زیبا تقدیم گردید. برای معلومات بیشتر به سایت Afghan Medical Professionals Association in America مراجعه شود.

خودم در اواخر مارچ، به کومک محترم اورنگ زیب شریفی ژورنالست و عضو سابق تلویزیون ملی مصاحبه ای ویدیویی برای معلومات کمیونیتی کولورادو تقیم نمودیم. در عین حال تماس هایی با وزارت صحت عامه از طریق سابق وزیر صحت عامه محترم داکتر فیرو زالدین فیروز جهت تدریس اهتمامات تنفسی یا Respiratory therapy توسط استاد این فن محترم داکتر سکندر سراج و داکتر هارون عظیم متخصص امراض ریوی و intensive care از طریق تیلی مدیسن آغاز نمودیم. باوجودیکه محترم سراج حاضر بود به اساس پلان آن ها در روز های مخصوص تدریس عملی و نظری را هرچه زودتر شروع کند اما بعد از دو سه تماس با وعده های رنگین مساعی ما به جایی نرسید. و این به ما می آموزاند که تدریس موضوعات طب برای افغانستان از طرق آنلاین بهترین است. ازینکه حاشیه رفتن با بزرگواری تان معذرتم را بپذیرید.

پوهاند نصرت دو اسپستانت های با کرکترهای فوق العاده عالی نصیب شده بود. یکی مرحوم پوهاند **عبدالحمید رحیمی** مشهور به "مولانا صاحب" و دیگرش مرحوم **پوهاند داکتر خیر محمد** ارسلا بود که همه وی را بنام "خیرجان" حتی در وقتی که ریاست فاکولته را بدوش داشت، یاد می کردند. هر دو به رحمت حق پیوسته اند، خداوند روان شانرا غریق رحمت داشته فردوس برین را جایشان بگرداند. مولانا صاحب، در دیار مهاجرت در پاکستان و خیرجان در دیار مهاجرت در فلوریدا جان بجان آفرین تقدیم



ارواح شاد مولانا صاحب



ارواح شاد پوهاند داکتر خیر جان ارسلا

نموده اند. روان شاد پوهاند خیرجان ارسلان در اوایل اکثراً در دیپارتمنت گوش و گلوئی مستورات با **داکتر محمدگل رنخوریار** و **داکتر عبدالواحد رشیدی** از شاگردان مواظبت و از مریضان دیدن و عملیات میکردند. داکتر رنخوریار با داکتر نژند در یک وقت در امریکا مصروف تحصیلات عالی بودند و یک جا به وطن برگشتند.

اسیستانت جوان وی **داکتر میر حبیب الله هاشمی** بود که در انگلستان با ما یک جا در شق جراحی گوش و گلو و بینی برای دیپلوم FRCS مشغول تحصیل بود. حوالی سال 1966 یا 1967م بود که به انگلستان سفر کرد و به تحصیل دوام داد. ولی بعد از چند سال زحمت در رشته اش، در عوض، به امریکا سفر نمود و در شعبه ای سایکیاتری در یونیورسیتی Yale در ایالت کنیتیکت به ریزیدنسی پرداخت و سایکیاتریست ماهر شد. تا هنوز در یکی از شفاخانه های دولتی امریکا در مسهچوستس شامل وظیفه است.

به روز چهارم نوامبر 1979م به نیو مکسیکو نزد محترم داکتر صاحب حکیم ضمیر رسیدم. از جمله رفقا با داکتر هاشمی نیز از آمدن خود اطلاع دادم. در اواخر مارچ با من به تماس آمد که اگر آرزو داشته باشم برای مدتی میتوانم در شفاخانه ای که مربوط شعبه ای فامیلی پرکتس یونیورسیتی مسه چوستیس در

نارتهمپتون است می کوشد تا شامل کار شوم. با یک جهان سپاس پذیرفتم و به زودی رهسپار آن دیار شدم. تا پیدا کردن اپارتمان خودم برای من داکتر هاشمی نورچشمان و داکتر مکی هاشمی میزبانان مهربان بودند و ازین طریق از آن فامیل نجیب یک جهان سپاس عرض میدارم. متاسفم ازینکه با محترم داکتر مکی هاشمی در موفق شدن به امتحان ECFMG مؤثر ثابت نشدم. در منزل مؤقر هاشمی صاحب بودم که امتحان FLEX را در نیویارک گذشتاندم. فقط چند ماه در مسهچوستس به 24 سال ادامه پیدا کرد.

رحیمی صاحب برای ما لکچرهای جراحی عصبی و جراحی و عائی **پروفیسور شتونینیه** را ترجمه می کرد. این دو مضمون برای بار اول در تاریخ درسی فاکولته ای طب به ما تدریس شد. مولانا صاحب باقی حیات خود را در شق جراحی عصبی و دماغ سپری نمود. پوهاند رحیمی، پسر الحاج عبدالرحیم خان در 1309ش در یک فامیل متصوف به دنیا آمد پدر و پدر کلان شان بنام "خلیفه صاحب ده افغانان" شهرت داشتند و با پدر کلان من مرحوم صوفی امیر محمد ترین خلیفه ای خانقای پهلوان صاحب در چاه راهداری، جوار عاشقان و عارفان (ع) رابطه ای نزدیک داشت. مولانا صاحب خود هم صوفی مشرب بود. برای تحصیلات به فرانسه سفرهایی داشته اند و از طرف داکتر نجیب الله رئیس جمهور پیشین افغانستان که شاگرد شان بود نظر به مهربانی، فداکاری در مسلک و عشق به تدریس محصلین به لقب "قهرمان طبی افغانستان" که با خود یک مدال نیز داشت مفتخر گردیده است. در مهاجرت در شفاخانه های الکویتی و صلیب سرخ به خدمت افغانان رسیده اند. در جولای 2007م از طرف اکادمی جراحان اعصاب برازیل به حیث عضو بین المللی این اکادمی قبول گردیده است. داکتر اوریا (40) نوشته است که مولانا قربت رباعی ذیل را در وصفش سروده است:

اوصاف تو جاری به زبان کثرت  
اخلاق و شرافت و صفا و حکمت

ای منبع جود و ای سراپا عفت  
کاین چارتراهمچو عناصر تخمیر

قسمی که مولانا قربت در "گلشن زیبای اشعار" و در صفحه ای 372 رباعیات خود رباعی برای "به دکتور علی احمد متخصص امراض عقلی و عصبی" اهدا کرده از مولانا رحیمی نامی نبرده و رباعی

فوق را در بحث رباعیات قربت نیافتیم. به همه حال، رباعی فوق از هرکسی که باشد و رباعی که در صفحه 336 قربت درج گردیده (41) نزدیک به آن بوده کاملاً نمایانگر اوصاف نیک و سیرت والای استاد محترم و روان شاد پوهاند رحیمی میباشد.

مرحوم روان شاد پوهاند داکتر اسمعیل علم که از جمله ای اولین گروپ هشت نفری فارغ التحصیلان فاکولته ای طب و اول نمبر صنف بوده بعداً به حیث استاد کرسی وشف دیپارتمنت چشم موفقیت نصیب شدند. بما یکی دو لکچر امراض چشم داده اند. محترم احمد شاه علم گرداننده ای پروگرام های موسیقی، پسرش است و وعده داد که فوتویش را بفرستد که تا حال نرسیده است. پوهاند علم یک دوره وکالت را در شورای ملی گذشتانده معین مجلس شورا انتخاب شده بود. شنیده ام که پسر دیگر استاد طبیب بوده در جرمنی مشغول طبابت است.



پوهاندرجب علی طاهری



اعطای پلک تقدیر از طرف APAIA توسط داکتر دسنگیر

جنت مکان پوهاند داکتر رجب علی طاهری که استاد کرسی امراض چشم بود یک مرد کم گوی و نرم گوی بود و خوش نداشت که شاگردان اناث وی بوت گری بلند بیوشد. برای تشویق شان کسانی که بوت بی گری می پوشید یک نمره زیادتدر امتحان وعده می کرد. براهمیت و درک Cone و Rod و Red Cherry Spot همیشه اصرار می ورزید و آنرا "رد چری سپات" یاد می کرد. پوهاند رجب علی طاهری در سال 1312ش مطابق 1933م از لیسه عالی حبیبیه فارغ و در سال 1313ش شامل دوره ای دوم فاکولته ای نو تاسیس طب گردید. در سال 1318ش به حیث شاگرد نمبر اول سند دوکتورای طب را حاصل نمود. در سال 1326ش بعد از گذشتانندن موفقانه ای کانکور به حیث شف کلینیک در دیپارتمنت امراض چشم تفرریافت. در سال 1942م (1331ش) برای یک سال جهت تحصیلات عالی به یونیورسیتی ارورد مسهچوستس اعزام گردید که بعد از ختم موفقانه به وطن بازگشت و به حیث پوهاند در کدر علمی فاکولته ای طب ارتقا نمود.

استاد مرحوم و مغفور در سال 1348ش (1969م) به حیث رئیس انتخابی موسسات صحی علی آباد بر گزیده شد. در سال 1350ش (1971م) به تقاعد سوق یافت. پنج سال عضو شورای عالی پوهنتون بودند ودر طول خدمت 32 ساله اش به اخذ تقدیر نامه ها، مدال معارف، و مدال رشتین مطلا نایل گردیده اند. هم چنین، از طرف شاگردانش در انجمن دوکتوران افغانی در امریکا (APAIA یا AMPAA امروز) هنگام جلسه ای علمی سال 1997م در فریمانت کالیفورنیا لوحه ای تقدیر از خدمات طبی و علمی وی برایش اعطا گردید.





شرکت کنندگان جلسه ای 1997 بریاست داکتر عبد الظاهر خالقی در کالیفورنیای شمالی

در کنفرانس های ملی و بین المللی ایران، فرانسه و هند اشتراک نموده کتب متعدد درسی را در رشته امراض چشم برای محصلان طب تالیف و تدوین نموده اند. پوهاند داکتر رجب علی طاهری مانند سائیر دانشمندان افغانستان در سال 1988م مجبور به ترک وطن شده اولاً به هندوستان و بعداً در سال 1990م به ایالت کالیفورنیای شمالی مهاجر شد. پوهاند طاهری دوبار به زیارت کعبه المکرم مشرف و به ساعت ۶ شام روز جمعه چهارم جنوری 2008م در اثر یک حمله ای قلبی رخت از جهان بریست(42)، روانش شاد و مهد گسترش وی با عطرهای جنتی معطر و جاییش در بهشت برین باد.

مرحوم مغفور پوهنوال داکتر یونس قاسم زاده به ما لکچر نداده اما عملیات کترکت را در وقت عملیات خوب تشریح نموده است. همچنان در معاینات عمق چشم یا Ophthalmoscopy در پولی کلینیک مرکزی



عملیات چشم با مرحوم پوهاند رجب علی طاهری و فوتوی یادگار با داکترشکیب از دیپارتمنت چشم فوتوی چپ: از راست به چپ: مرحومه داکتر حبیبه حبیب نورستانی، مرحومه داکتر ملالی ذکی، داکتر شکیب، پوهاند داکتر اشرف زلمی. قطار دوم: داکتر شریفه حبیب عمر، داکتر غلام محمد دستگیر.

واقع پل باغ عمومی مارا رهنمائی کرده اند. **داکتر شکیب** اسیستانت جوان دیپارتمنت چشم بود. هم چنین، **پوهنوال داکتر مرزا محمد عطا** که سرطیب شفاخانه ای مستورات بود عضو دیپارتمنت چشم هم بود که متأسفانه نه به ما درس داده است و نه باوی ستاژ کرده ایم.

عضو دیگر دیپارتمنت چشم، **پوهندوی داکتر عبدالقادر صدیق** بود که به گمانم یک لکچر کترکت را وی نوت داده است و در شفاخانه ای مرکزی با وی ستاژ چشم کرده ایم. وی شخص حلیم پر معلومات بوده و با ما از حوصله زیاد کار می گرفت.

**پوهاند داکتر سیدمحمد حسینی** لکچرهای اورتوپیدی را برای ما با چه روانی تدریس می کرد که من از میتود رد خلع های مفاصل که از استاد یاد گرفته بودم تا دیر زمان در انگلستان در استطببات لازم استفاده میکردم. با استاد سید محمد خان که مسؤل سرویس جراحی شفاخانه ای مستورات بودند ستاژ کرده ام. هنگام ستاژ در شفاخانه ای مستورات سه حالت رخ داد که همیشه به خاطر می گذرد میخوام که با شما هم در میان بگزارم:

سید محمد خان در ویزیت مریضان سوال های زیاد می کرد و تشویق به خواندن کتاب های طبی به لسان های که می دانستیم می نمود. در یکی از روزها در جریان ویزیت (تعقیب روزمره مریضان) متوجه شد که لب ها و چشم هایم پندیده، صدا زد که او بچه! تو به چیزی الرژی پیدا کردی، ویزیت را توقف داد مرا به اطاق نرس ها برد و یک آمپول کلسیم را به داخل وریدم به اهستگی زرق نموده گفت استراحت کن و من را رخصت نموده گفت خانه برو. بعدها دریافتم که به مقابل روغن های مارگرین روسی و روغن های نباتی و خسته جات حساسیت شدید داشته ام که از فضل خداوند اکنون با تداوی های بالخاصه از شر آن رهائی یافته ام.

حالت دومی، طوریت که در جریان ویزیت از **سرن سنگه** صنفی ما در باره ای زخم بعد از عملیات سوال کرد **سرن سنگه** کمی تتله گی داشت هرچند معطل شد جواب نداد، خدا بیامرز **شهید داکتر ضامن علی** انسٹیز یولوجست که همیشه در ویزیت ها با وی همرائی می کرد او هم که کمی تتله گی داشت باز هم هر چه انتظار برد او هم جواب را تکمیل نکرد. روی به طرف روان شاد **داکتر سید احسان الله رشتیا** نموده گفت تو بگو این جرح ای عملیات در کدام مرحله ای التیام است متأسفانه که او هم تتله گی داشت. اینبار استاد بی حوصله شد و چیزی زمزمه کرده از ویزیت دست برداشت....

حالت سوم، اینست که یک خانم به اسهال شدید مصاب شد، نه محصل نه نرس و نه داکتر ستاژیر نزدیک وی می شد و مشاهده اش هم گرفته نشده بود. استاد برآشفته شد، آستین ها را بر زد **با دستان مبارک** بدون دستکش به پاک کردن مریض شروع کرده گفت: اول این مریض است، شما برای سیر و ساعت تیری نیامده اید، وظیفه مقدس طبابت نه مواد غایطه را می شناسد و نه سرحد. این ماده غایطه است پاک کنید بعد بروید دست های تانرا با آب و صابون بشوئید. اگر از ملوث شدن به ماده غایطه و خلط و ریم مریض هراس دارید شما به مسلک غلط وقت ضایع میکنید!.

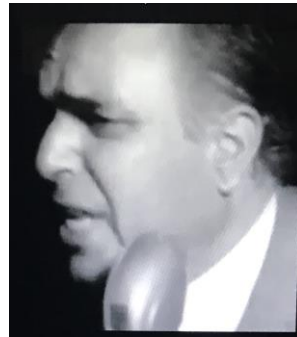
متأسفانه خیر شده ایم که در کابل در جریان پاندمی ویروس کرونا یکتعداد دوکتوران از کمک به مریض ابا ورزیده اند و هم چندین داکتران در راه کمک به مریض جان داده اند؛ گروپ اولی باید بنابر فرموده

های استاد، ایسانس پرکتس طبابت خود را به وزارت صحت عامه تسلیم نمایند چون شایسته داشتن نام داکتر نیستند و گروه دومی به اساس ارشادات نبوی شهید اند، روان شان شاد باد.

در سال 1978م که روز سه مراتبه مردم "هوررا" گویان به سرک ها ته و بالا میدویدند من مشغول پاک کاری یک مریض کولوستومی بودم؛ سرطیبب شفاخانه که یک حزبی نو به چوکی رسیده بود همه را صدا میزد که هله بیرون شوید! وبه مظاهره بروید! با وجود اینکه من مشغول خدمت مریض کولوستومی بودم آن سر طیبب بی مسلک اصرار داشت که پاک کاری پسان میشود مظاهره مهم است. ان وقت بود که حوصله ام به سر آمد و چنان کلمات زشت به ضد مظاهره های شان به زبان آمد که محصلی از فامیل شهید حقوقی که با من ستاژ می کرد متأسفانه وی ناراحت ساختم.



مرحوم پوهاند داکتر سید محمد حسینی



مرحوم پوهاند داکتر کرام ادین کاکر

مرحوم جنت مکان **سید محمد خان حسینی** شخصیت والا و کرکتر جدی داشت. وی بهترین جراح اورتوپیدی بوده قسمی که تذکر رفت مسؤولیت شف جراحی شفاخانه مستورات را به عهده داشت. در فرانسه تحصیلات عالی خود را به پایان رسانیده بود. به درسهای سریری علاقه مفرط داشت. می گفت امکان دارد یک شکسته بند یک کسر را خوب رد و نتیجه ای خوب نشان دهد اما او نمی داند که او چه کرده است، فقط تکنیک او در اثر تجربه و خرابی های زیاد خوب شده است. شما که داکتر میشوید باید بدانید که چه نوع کسر است، میخانیکیت تولید آنرا دردماغ تان ترسیم داشته باشید. بدانید که این کسر به اجسام رخوه، شرائین، اعصاب و آورده ای ناحیه صدماتی را سبب شده است یا نه؟ مریض تان تا چه اندازه ازین کسر نا راحت و درد میکشد. آیا این کسر با عملیات تداوی شود و یا بسته رد گردد. اگر عملیات میکنید اهتمامات قبل از عملیات در وقت عملیات و بعد از عملیات چه خواهد بود؟ اختلاطات این کسر چه پیش بینی شده میتواند و چطور از آن جلوگیری نمود. و باز همه اینها را چطور به زبان عامیانه به مریضداران تان بیان میکنید. بآنهم اگر در اخیرنتیجه ای رد کسر تان قناعت بخش نبود آن وقت شما پیش وجدان خود، پیش قانون و پیش مریض و مریضداران خود مقصر نبوده در صورت لزوم سوالات شانرا با توضیحات لازمه جواب داده میتوانید. می گفت: و همیشه آواز مبارک شان در گوشم طنین انداز است که داکتر خوب باشید، **بچه صد دفعه بخوان!** و به اخلاق مسلک مقدس طبابت صدمه وارد نکنید!

در صنف PCB بودیم که آوازه ای بورس های ایتالیا برای فاکولته طب بلند شد. یکی از همصنفان سردار زاده ای ما که ارتباطات دربار شاهانه داشت شبی درب خانه ام را در سه دوکان عاشقان و عارفان(ع) کوئید و راستی با دیدن وی متعجب شدم بعد از جوربخیری چون شام بود و نان شب نزدیک، گفتمش به اصطلاح خوشبیت دوست داشت نان و شوربای ما تیار است بیاید داخل منزل اما او از آمدن بداخل منزل معذرت خواست وگفت: "فقط آمده ام که بگویم تو مستحق ازین بورس هستی اما من یک مریضی دارم که

اگر رفتن اروپا به من میسر شود هم درس می خوانم و هم تداوی می شوم". خوب من فکر کردم که من یک شخص نامزد دار و باز هم تحصیل در ایتالیا و به لسان ایتالی، دسترسی کامل به لسان می خواهد. از روش وی تشکر نموده گفتم سفر بخیر و راستی دو روز بعد این شخص روانه ایتالیا بود.

سه سال بعد که در شفاخانه ای مستورات مشغول مشاهده یک مریض بودم که سر و بر مفشن آن آغا ظاهر شد که به دیدن داکتر سید احسان الله رشتیا آمده بود و بعد از لمحہ ای هر دواز کوریدور شفاخانه از نظرها نا پدید شدند. من معمولاً با مریضان خود تا ناوقت ها مشغول می بودم و از اهتمامات بعد از عملیات شان چون در آن وقت اطاق recovery نبود جداً بر رسی می کردم. پوهاند حسینی صاحب آمد و پرسان کرد: خلاص نشدی او بچه! گفتم بلی نزدیک است و منم اماده ای رفتن هستم. و با وی یکجا به حرکت افتادم. ضمناً، از آمدن آن هم صنفی سابق من که از ایتالیا آمده بود قصه کردم همه گپ هایم را شنید و وقتیکه هر دو از دروازه گگ سرویس جراحی زنانه بیرون می شدیم برایم گفت: "او هیچ چیز نمی شود و اما تو داکتر می شوی بعد از خلاصی فاکولته خارج برو اگر موفق نیامدی هنوز هم در مملکت داکتر هستی".

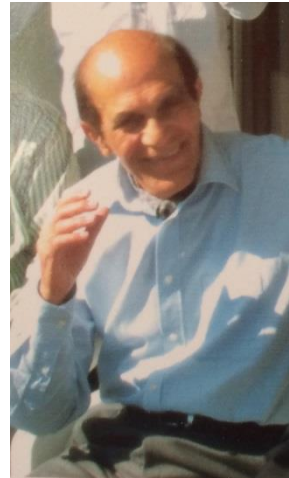
**پوهاند داکتر کرام الدین کاکرا استاد کرسی و شف جراحی بود.** یک مرد کم گوی و جسم با وزن زیاد داشت. به دربار شاه و اهل بیت شان مقرب بود. می گویند اناهیتا راتب زاده خانمش از طرف شاه محمود خان کاکای شاه و پسان ها صدراعظم به نکاح وی درآمد. کرام الدین خان در سال 1317 ش مطابق 1938 م که در صنف سوم طب بود به حیث جزء تیم جراحی یک جراح ترکی که تحصیلات جراحی خود را در آلمان به پایان رسانیده بود پذیرفته شد<sup>(43)</sup>. وی در امریکا و در "شفاخانه مسهچوستس جنرال" هارود تحصیلات عالی خود را به انجام رسانیده یک جراح عمومی و فوق العاده خوب، جراح بطن بود. در وقت لکچر جراحی عمومی خود پتولوژی جراحی را نیز با پارچه های که در وقت عملیات جراحی به دست آورده بود به ما تدریس می کرد. کولیکتومی و کانسر کولون را که به ما نشان داده تشریح کرده بود تا حال مقابل چشمانم نمایان است. منتهی یک درس غلط هم آموختم: استادان سمپل های جراحی را پاک می شستند و مطالعه میکردند. به پیروی ازین عادت یک جرحه ای طحال را که از بطن پر خون یک مریض سپلینیکتومی نموده بودم شسته به جرحه ای نمایان به دیپارتمنت پتولوجی فرستادم پتولوجست فکر کرد که من قصداً آنرا با چاقو بعد از عملیات مجروح ساخته ام تا عملیات splenectomy اجرا کنم.

در دوره تحصیلی ما فاکولته طب مجهز به دستگاه طباعتی گسنتتر شد که منتج به نشر یک تعداد زیاد مواد درسی برای ما گردید. در جمله کتاب جراحی کرام الدین خان نیز در صنف چهارم به دسترس ما قرار گرفت. متأسفانه کتاب که از کتاب جراحی مشهور کریستوفر تهیه شده بود املا و انشاء خوب نداشت. بعد ها دریافتیم که پوهاند کاکر وظیفه را به یک اسپستاننت جوان انگلیسی؟ دان انسٹیز یولوژی داده بود که ترجمه کند. این داکتر، آن قسمتی را که خود نمی دانست و یا ترجمه نمی توانست ابا وزیده به پراگراف دیگر میرفت و یا اینکه تاپیست ها که جمله ای طبی را درک نمیکردند به پراگراف دیگر میرفتند چون سسیتم کنترول موجود نبود و اثر بعد از تاپی حواله آقای فرهمند میشد؛ از همین جا بود که با خواندن موضوعات کتاب جراحی کاکر سر و پای آن کاملاً از درک ما گم میشد. از هم صنفان من زلمی اشرف لایقترین شاگرد صنف ما که بعد از امتحان کانکور به شعبه ای داخله پیوست بعداً پروفیسور داخله شد و **حمید هادی** (پروفیسور) به جمله ای ذیل متوجه شدند که نوشته شده بود: "E. Coli به اپاندیسیت اعانه میدهد". این دو شاگرد متجسس به کتابخانه میروند و کریستوفر را باز نموده اسباب اپاندیسیت را میخوانند که نوشته شده بود: E. Coli contribute to Appendicitis (در التهاب اپاندیس حصه گرفته می تواند)، بعد

از شکایات متعدد ما پوهاند کاکر اول اصلاح نوشته ای کتاب را تقریر می کرد بعد به لکچر خود ادامه میداد که همه ضیاع وقت بود.



مرحوم پوهاند داکتر لودین



پوهاند داکتر زلمی اشرف

مرحوم شاد روان **پوهاند داکتر عبدالرحیم لودین** که تحصیلات عالی اش در فرانسه است و می گویند در شفاخانه ای که جراح مشهور و متبحر فرانسه Baron Guiallume Dupuyetren که بین سالهای 1777 و 1835 م می زیست و بواصیر ناپلیون را تداوی کرده است تحصیل نموده است. گرچه شخص مذکور یک اناتومیست بسیار خوب بود به جراحی هم دسترسی کامل داشت و تداوی Fibromatosis Palmar یا دوپوئترین کانتراکچر را در 1831 م در لانسیت به نشر رسانید<sup>(44)</sup> و هم رساله ای در باره ای مقعد مصنوعی داشته است. میگویند "دوپوئترین" بسیار بد خوئی داشت و به اسهالت ها و شاگردان خود از هیچ نوع هتک حرمت و توهین خود داری نمی کرد.

من با مرحوم پوهاند لودین سابقه طویلی دارم. از زمستان سال دوم طب تا فراغت، رخصتی های زمستانی را در سرویس وی می گذشتاندم. ما را مانند خود به پوشیدن چین، پیشبند و کلاه سفید توصیه میکرد. در وقت محصلی عملیات هارا از عقب آئینه با مرحوم مغفور **داکتر عبدالقادر غفاری** که از من یک صنف بالاتر بود و یگان تشریحات میداد، مشاهده می کردیم. مرحوم پوهاند لودین یک شخص متدین و نماز ظهرش همیشه به وقت معین و بعد از صرف طعام چاشت در دفترش ادا می شد. یک مرد سخت کار و دوستدار مریض بود. کنفرانس های روز های دوشنبه را قضا نمی کرد. علاوه یک معاینه خانه ای شخصی داشت که در آن عملیات های جراحی را هم اجرا می نمود؛ در جاده ای نادر پشتون منزل دوهم یک ایپارتمان و جوار سرچوک کابل موقعیت داشت. از مریضان شاگردش فیس نمی گرفت. در یک روزی که من مادرم را برای تداوی بواصیر نزدش برده بودم یکی از برادر زاده هایش نظر به تکلیفی که داشت مراجعه کرده بود. به وی گفت این تکلیف تو مربوط داخله است، برایش ده افغانی داد که به داکتری که میرود، فیس بدهد ولی از ما فیس نگرفت. شاگردان لایق را محترم می شمرد.

اگر به سوال مرحوم مغفور لودین جواب درست داده نمی شد محصل را به زغال فروشی و نجاری و محصله را به خیاطی و آرایشگری توصیه می کرد. محصلان و دوکتوران ستاژیر همیشه با یک ترس و

واهمه به سرویش داخل می شدند. در وقت عملیات خموشانه به کار خود به سرعت مشغول می بود. در وقت مشاهده خوش داشت که جس شریان قصبی خلفی تذکر داده شود و هم اگر مریض "کولوستومی" می داشت خوش می بود که از آن به نام "انوس آرتیفیشیل" نام برده شود ورنه چشمانش گهی به زمین و گهی به مشاهده گیرنده چند بار ته و بالا میشد و باز آنچه در بالا ذکر شد نظر به جنس محصل، وی مورد مخاطب قرار می گرفت. لودین در خارج از سرویس جراحی و شفاخانه کاملاً یک شخصیت خوشخوی و اجتماعی بود. رسم الخط وی مختص به خودش بوده بجز خودش هیچ کس دیگر خط وی را خوانده نمی توانست.

وقتی که من از انگلستان دوباره مراجعه کردم مرا به سرویس وی به حیث اسپستانتش افتخار تقرر بخشیدند. در یک شبی که نوکریوال بودم به یک واقعه پریطونیت که تب بلند داشت و مریض بی نهایت به تکلیف بود؛ بعد از اهتمامات لازمه ای که میسر بود عملیات نمودم. صبح وقتی که پوهاند لودین با محصلین از مریض دیدن میکرد پرسید: کی؟! کی؟! این مریض را عملیات کرده! من صدا زدم که لودین صاحب من عملیات کرده ام. دفعاً صدا زد، این مریض را کشتی! تو کشتی این مریض را! گفتم چرا استاد، گفت: پریطونیت تو برکلوزیک را تو چطور عملیات میکنی، انگلیس ها تو را همین رقم درس داده اند! گفتم بلی، همین درسیست که از آنها یاد گرفته ام. در "ویلز" جاهیکه من رجسترر جراحی بودم بسیار واقعات پریطونیت تو برکلوزی عملیات میشد و جور هم میشدند. اما این یک واقعه باکتریائی است که با دریناژ و انتی بیوتیک شفا میآید. وی با شنیدن گفتار من از اطاق خارج شد. خوش بختانه دوروز بعد مریض به پایش ایستاد بود و از راه دهن تغذی می شد و در ظرف یک هفته از شفاخانه رخصت گردید. بعد از آن برخورد با پوهاند لودین از وی جدا شدم و تا روز هجرت به خارج با مرحوم پوهاند داکتر محمد یوسف هما، داکتر یونس اشرف، داکتر اکرم بابری، و داکتر ستاژیر عبدالواسع حبیبی همکار بودم. پوهاند لودین بعداً به پاکستان مهاجرت نموده از آنجا دوباره به وطن برگشت و بعد از مدتی حق به جان آفرین تسلیم نمود. من به این استاد معظم خود تهنیت فراوان نثار نموده جایش را در بهشت برین تمنا دارم.

مرحوم شاد روان پوهاند هما یک جراحی بود که همیشه در عملیات ها دست نیک داشت. رویه اش با محصل با ستاژیر و اسپستانت فوق العاده رفاقت آمیز و یک مدرس خیلی ها محبوب بود. پوهاند هما اولین مربی من بود که چاقوی جراحی به دستم داد و دستم از یک عملیات به عملیات دیگر بگرفت تا



مرحوم پوهاند داکتر یوسف هما



پروفیسور داکتر اکرم بابری

بالآخره یک جراح شدم. به روانش درود و تهنیت فرستاده مهد گسترش وی را جنت فردوس استدعا میدارم. لکچرهای هما فوق العاده روشن و آموزنده بود. در وقت معاینهٔ مریض با شاگردان چه در شفاخانهٔ مرکزی و چه در شفاخانهٔ علی آباد از منتهائی احترام پیش آمد نموده همهٔ ما را داکتر صاحب خطاب میکرد.

در شعبه ای جراحی فاکولته ای طب ننگرهار مشکلات من به همکاران پشتونم از دزدی مریض توسط بالکه های شان که "دا کابلی دی" تا اهانت سرطیب زجرت ده بود و استاد هما این نزاکت را حس کرد. یکی از وصایای وی این بود که در اطاق نوکریوال شفاخانه ای جلال آباد به من اظهار داشت: **انسان ها طوری با یکدیگر رابطه داشته باشند که اگر خدا ناخواسته یک روز رنجشی سرزند پشیمانی رخ ندهد؛** جواب من بود، کاشکی. وی مانند دیگران بالآخره مهاجر شد و در کلیفورنیای شمالی مسکن گزید. متأسفانه عمر با وی یاری نکرد و بعد از مدتی کانسر دماغ تشخیص و به رحمت حق پیوست.

روزی در دفتر نشسته بودیم با **داکتر اشرف** و استاد چای نوشیده روی کشیدن کیسه ای صفرا از طریق اندوسکوپی بحث داشتیم که داکتر اشرف گفت من در این عملیات تجربه دارم اگر اجازه باشد من این عملیات را اجرا می کنم. داکتر اشرف تخصص جراحی از روسیه داشت. یک جراح خوب علمی و عملی و یک همکار رفیق خو بود و مرا روزی برای صرف عصریه دعوت کرد که وقت من بی نهایت خوش گذشت. هر جای باشد موفقیت و سرفرازی اش را از دربار الهی تمنا دارم.

درین وقت متوجه شدم که استاد مرحوم از جیب خود از یک بوظلکی تابلیت های قند مصنوعی کشید و دو یا سه دانه در پیالهٔ چای خود انداخت. گفتم "استاد ببخشید، از سکاندیناویا مضمونی خوانده ام که گفته اند این نوع قند های مصنوعی سبب تومور دماغ میشوند". استاد گفت: "پناه ما به خدا حال خو از اش استفاده می کنیم". همچنین خاله زاده ام **مرحوم انجنیر سید اشرف سیدی** هم ازین قندهای مصنوعی استفاده می کرد که متأسفانه وی هم از کانسر دماغ جان به حق تسلیم کرد، روان شان شاد باد. اکنون انذار تداوی کانسرهای دماغ با کیموتیراپی کمی بهتر تر شده است.

**داکتر محمد اکرم بابری** استانت جوان بود که بعد از گذشتاندن موفقانه ای متحان کانکور به حیث نامزد پوهیالی در شفاخانه ای درسی علی آباد در تیم لودین به کار آغاز نمود و چندین عملیات را به حیث اسپستانتش به او کمک کرده ام. مثل همه، دشمنان وطن و شرایط نا مساعد کار و عمل او را مهاجر ساخت و به نیویارک بعد از گذشتاندن امتحان ها و ریزیدنسی در شق داخله و تخصص در امراض ریوی و اهتمامات جدی یا intensive care به حیث ستاف شفاخانه ای جمیکا پذیرفته شد. یک جوان پرکار و وطن دوست بوده در جوار مسئولیت های طبی در امریکا همکار و مدرس شفاخانه ای Cure در کابل بود. دوکتوران دانشمند و مریض دوست تربیه کرده است. علاوه، در شفاخانه ای جمیکای نیویارک برای چند دوکتور از افغانستان که با ریزیدنسی توافق شده بودند وظیفه و ترینینگ آن ها را موفقانه پیش میبرد. با داکتر ناصر اوری متخصص امراض داخله "دوکتوران برای افغانستان" را تاسیس نموده در حدود یکهزار لکچر مضامین طبی را به فارسی از طریق انترنت تقدیم نموده اند که با فصاحت و وضاحت تام تشریح شده است. درین روز هایی که حمله ای COVID-19 همه جهان و خاصتا نیویارک را فلج ساخته است پروفیسور بابری با تیمش در این حرب ویروسی در خط مقدم قرار داشته برای نجات انسان ها شب و روز کوشان اند، لقب قهرمانان گرفته اند.



**داکتر واسع حبیبی** که در آنوقت ستاژیر بود به جراحی شوق خارق العاده داشت. میخواستم با وی روی موضوع Pancreatitis به هدایت پروفیسور هما به تحقیق آغاز کنیم که بخت یاری نکرد و من مجبور به هجرت شدم. شنیدم که داکتر حبیبی امتحان کانکور دا موفقانه گذشتاند و شامل کدر شد. بلاخره وی هم مهاجر شد و به جرمنی مسکن گزید و به طبابت خود در آنجا دوام داد. تا هنوز از طریق فیسبوک حضور شان را گرامی میدارم.

مرحوم **پوهنمل داکتر ایوب اکبر**، یک قد رسا و بلند بالا داشت نه تنها یک جراح عالم و خوب بود بلکه به هنر رسم هم دسترسی داشت. لکچر "فستولهای ناحیه مقعدی" که وی با همان رسم های زیبا و نمایانی که تهیه نموده بود جلو چشمانم گذر دارد. متأسفانه که در صنف چهارم بودیم که به جرمنی سفر کرد و دیگر به دیدارش موفق نشدیم. خوشبختانه درین اواخر داکتر صاحب اوریا فوتوی شان را نشر کردند که کماکان خندان اند. صحتمندی کامل و طول عمر شان را از دربار الهی تمنا دارم.



پوهاند داکتر ایوب اکبر در جرمنی

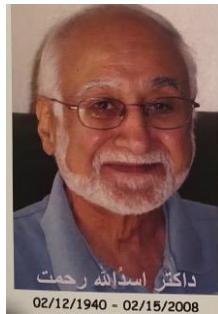
**پوهاند داکتر معروف لطیف** که در وقت ما جدیداً پوهندوی شده بود تحصیلات عالی وی در آلمان بود و خانمی هم از اهل آلمان داشت. یک جراح خوب بود. به ما کدام لکچر نداده اما در سرویش ستاژ جراحی داشتیم. در وقت ستاژ به ما در باره ای اپاندسیت، موقعیت های مختلف اپاندکس، تشخیص و تداوی اپاندسیت حاد و مزمن تشریحات مفصلی لطف فرموده اند. وی بعداً به حیث پوهاند جراحی در شفاخانه وزیر اکبرخان ایفای وظیفه نموده است. متیقنم، که بعد از تشنجات داخلی وطن وی و فامیلش به جرمنی نقل مکان نموده اند که متأسفانه کدام احوالی از ایشان به دست نیست.

در یکی از شب های نه چندان گوارای لندن حوالی ساعت 9-10 بجه ای شب درب اطاقم تق تق زده شد وقتی که درب را باز نمودم داکتر اسدالله رحمت و داکتر سلام جلالی را با بکس هایشان دیدم که تازه از وطن وارد انگلستان شده بودند و از میدان هوایی راساً به دیدن من قبل از حرکت به صوب دندی در سکاتلند آمدند که مرا بی نهایت مسرور ساختند در اطاق من که در حال محصلین در "رسل سکور" همه جا ر اپر از کتاب و استخوان و تخته ای کلان و خاکه ای تباشیر دیدند که با کمی تأمل از آنها معذرت خواسته گفتم اینست حیات کاندید FRCS. تا حوالی پنج صیح بیدار بودیم و از هر چمن سخنی داشتیم. بگمانم ترین شان ساعت 7 یا 8 به صوب دندی به حرکت میافتاد آنها را به "ترین سنتیشن چیرینگ کراس" که به طرف شمال میرفت رساندم در طول راه به داکتر رحمت گفتم دندی در شق التیام جروحات بسیار پیش استند اگر خواستی در پروگرام PhD و تحقیق جست در التیام جروحات کارکن و خدا حافظی



نمودیم که همان کرد. از آن به بعد من داکتر رحمت را ملاقات نکرده اما همیشه در امریکا تماس تلفونی داشتیم. ولی متخصص جراحی سلام جلالی را بعد از این که از انگلستان به وطن مراجعه کردم در شفاخانه ای صحت طفل در صنفی که در باره ای " ترانسفیوزیون خون" لکچر میدادم حاضر بود بعداً وقتیکه حضور فسیبوک داشتیم در تماس بودم که صحتمندی، موفقیت و سرفرازی وی را از دربار رب الجلیل خواهانم. جلالی در کورس احتیاط صنف مشر ما بود و با یک مدال فارغ شد.

پروفسور داکتر اسدالله رحمت به روز 12 فروری سال 1940م در فامیل روشنفکر که پدرش تجارت پرزه ای موتر داشت تولد شده است. از لیسه ای حبیبیه در سال 1336ش فارغ و به پریمید و بعد به فاکولته ای طب داخل و در سال 1343ش فارغ و به کورس احتیاط با او یک جا شامل شدیم. تحصیلات ما فوق MD را در یونیورسیتی Dundee سکاتلیند به پایان رسانید. رول جست یا Zinc را در التیام جروحات مطالعه کرد و به اخذ دیپلوم PhD موفق شد. پسان ها دیگران از معلوماتی که پروفسور رحمت در باره ای تاثیر جست در التیام جروحات و کولژن نا منظم به انجام رسانیده بود استفاده های مادی و معنوی نموده اند. تجربه ای حیوانی در مجله ای نوتریشن(45) و تاثیرات سریری در برتش جورنال آف سرجری(46) به نشر رسید.



پروفسور اسدالله رحمت MD., PhD

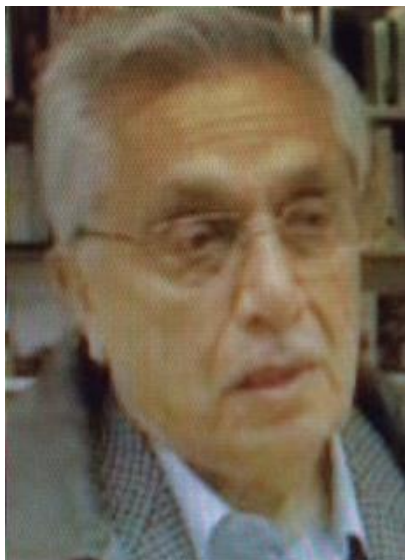
به استفاده از این تحقیقات علمی ACE (all -Cotton Elastic) بنداژ جست دار را تهیه نمودند که تاثیر فوق العاده در التیام قرحات و اریکوز ورید اطراف سفلی سبب شد. علاوه، بعد از نشر دریافت های لابراتواری در جورنال Nutrition بازار جست برای انواع مختلف التیام جروحات و آفات جلدی بازار چند ملیون دالری باز کرد. اگر پروفسور رحمت خودش این کشف خود را تجارتي میساخت به اصطلاح پول خود را جمع کرده نمی توانست. اما به دوستی که به تربیه ای جوانان داشت به وطن برگشت و اثر معتبری درباره ای جراحی بطن نوشت و شاگردان زیاد را رهنمایی نمود. در اثر تکلیف قلبی که از مدتی دامنگیر وی شده بود به روز 15 ماه فروری 2008م جان به حق سپرد و در حضیره ای مسلمانان دفن گردید؛ روانش شاد و جایش بهشت برین باد؛ در شماره 818 هفته نامه ای امید از این ضایعه ای علمی و پروفسور راستین با تاثیر معلوماتی نوشتیم.

**پوهندوی داکتر عمر درمان**، جراح دیگرست که تخصصش از آلمان و در شق امراض استخوان بود. وقتیکه به صنف دوم بودیم وی عزم سفر به جرمنی داشت و بعد از رفتنش دیگر از وی خبری نداشتیم. در یک روزی که از درس برآمدیم دیدیم که یک موتر "فولکسواگون" در مقابل دروازه ای فاکولته به عجله طوری پارک کرده است که برآمدن ما از دروازه به مشکل صورت می گرفت. چند نفر از هم صنفان روی موترش را دور داده به طرف زینه قرار دادند که اگر "درایف" کند باید از زینه پایان شود

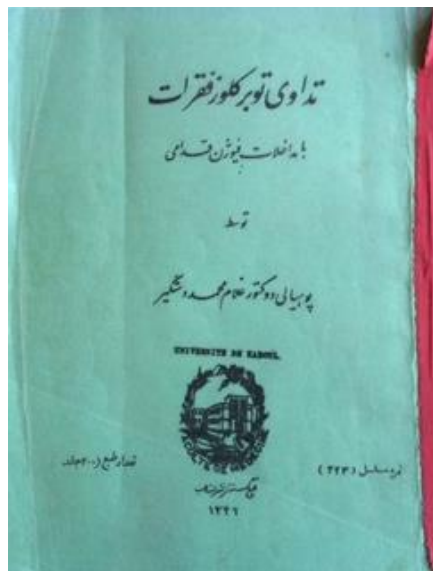
که ناممکن بود. نه تنها این کار در حق موترش شد بلکه در شیشه ای عقبی خاک پرموترش نوشتم: For Sale و عبد الرحمن سلیم آنرا به اضافه نمودن یک (T) به یک کلمه فرانسوی Fort Sale که به گمانم "بسیار چتل" معنی میدهد تبدیل نمود و همه در هرکنج و کنار بگشت و گزار مشغول شدیم که یک بار سر و بر داکتر درمان ظاهر شد و صدای داد و فغان و دشنام های سرچوکی و بازاری شروع شد. چند نفر از هم صنفان عسکری ما روی موترش را به جهت رفتارش دور دادند. اگر این روز آخرش در کابل و افغانستان بود لاجرم با یک خاطره ای فراموش ناشدنی وطن را ترک داد. داکتر درمان بسیار سگرت میکشید، شنیده ام که در کابل در معاینه خانه ای خود هنگام دیدن مریض در اثر حمله ای قلبی جان به حق تسلیم کرده است، روانش شاد باد.

**به گمانم در عسکری بودیم که به اساس ارتباط بین فاکولته های طب کابل و لیون فرانسه پروفیسور رائیس از فرانسه به کابل آمد و پروگرام ریزیدنسی جراحی را بنیان گذاشت. در سال 1967م در شفاخانه تدریسی پوهنتون ننگرهار پروفیسور راپرت شاه آمر گروپ "مدیکو" اولین جراحی تخلیه ابسی توپرکلوزی ستون فقرات را از طریق مداخله قدامی موفقانه به انجام رسانید. بعد از ختم عملیات از وی پرسیدم که می خواهم معلومات بیشتر در باره ای میتود جراحی پیدا کنم، پروفیسور شاه که اصلاً متخصص جراحی صدری بود و بعد ها لکچرهای او را من جمع آوری نموده به پشتو زیر نام **صدری ناروغیو مختصره جراحی** (47) ترجمه نموده در اختیار محصلین گذاشتم، بمن گفت: **من این میتود را از پروفیسور جی بی هونگ G.B.Ong که در یونیورسیتی هانگ کانگ پروفیسور جراحی است آموخته ام، وی در تداوی توپرکلوزی های فقری تجربه و نشریات زیاد دارد با وی به تماس بیا ممکن برایت کومک کند. بلادرنگ مکتوبی به پروفیسور جی بی هونگ (FRCS Ed) فرستادم و کاپی نشریات او را درین موضوع طلب نمودم. سه یا چهار هفته بعد یک پاکتی با هفت مقالات خودش و همکارانش را در موضوع فوق دریافتم. با شعف زیاد شروع به کار نموده رساله ای زیر نام "تداوی توپرکلوزی فقرات با مداخلات فیوژن قدامی" (48) تهیه نمودم. هنگام رخصتی تابستانی از جلال آباد من با دیپارتمنت اناتومی کابل و مرحوم پوهاند سیفی همکاری داشتم. روزی این نوشته تتبعی خود را به **پوهنوال داکتر ولی ذکی** استاد اناتومی که "اولین رئیس منتخب فاکولته طب" بود یاد نمودم و خواست که نوشته ام را از نظر بگذراند بعد از لحظه ای مرور بلا تأمل نوتی به پروفیسور رائیس نوشته خواش کرد که رساله من را از نگاه اینکه قابل نشر است یا نه مرور نماید.****

روز دیگر بعد از مجلس صبحانه سرویس جراحی، که بنام **سویت** یاد میشد و از واقعات جراحی نوکریوال شب بررسی بعمل آمده تدریس می کرد با وی ملاقات نموده نوت داکتر ولی ذکی را برایش تقدیم نمودم. اسپستان او که اصلاً عضو شعبه ای انستیزپولوژی بود و لکچرهای او را ترجمه می کرد آنچه می گفتم به فرانسوی به وی می گفت. قصه این که چطور به این تتبع اقدام ورزیدم هم بیان داشتم که ترجمه شد. در ضمن اینکه به ترجمه ای گفتار من گوش میداد نوشته هایم را نیز ورق میزد و مصروف بود. و قتیکه نظرش به رسم **ریترکتور فینوکیئتو** برخورد توقف کرده نام آنرا به آواز بلند تلفظ نمود و به چند نفر از رزیدنت ها و اسپستان های که حاضر بودند گفت: **داکتر های جلال آباد چقدر ساعی اند کاش شما هم خود را شور بدهید. رویش را به من گردانید از جا برخواست و دست داد گفت من به رئیس فاکولته نظریه ای خود را می نویسم با وی به تماس باش. دو روز بعد رئیس فاکولته محترم ولی ذکی کاپی مکتوب رائیس را که به فرانسوی نوشته شده بود به من داده گفت تبریک باشد من به **فاروق جان (فرهمند)** آمر شعبه نشرات طب هدایت داده ام که این را به حیث رساله به طبع رساند این کار تو**



شاد روان پروفسور داکتر ولی ذکی



اثر پوهیالی داکتر غلام محمد دستگیر



ولی ذکی و ملال با دخترک شان که حال مادرکلان است

چون یک مقاله در مجله مضمون طویل است. مکتوب پروفسور رئیس را به دوست وهم صنف عزیزم داکتر عبدالرحمن سلیم که از شاگردان ممتاز لیسه ای عالی استقلال و عضو شعبه ای رادیولوجی بوده بر لسان فرانسوی فوق العاده تسلط داشت برده خواش کردم که تا اگر بتواند آنرا ترجمه کند. وی بلا درنگ به ترجمه اش پر داخت: پروفسور رئیس چنین نوشته بود:

“اثر مؤلف را اگرچه با تفصیل در آن داخل نشده ام مرور نموده، به نویسنده داخل مذاکره شدم. لازم میدانم نکات ذیل را حضور شما تقدیم نموده توجه شما را جلب نمایم:

- 1- اثر یک ارزش علمی داشته به وجهه احسن تهیه گردیده است.
- 2- قابلیت نشر را در پشتنی طبی مجله دارد.
- 3- به مؤلف تبریک گفته شده از وی تقدیر به عمل آید.
- 4- خدا کند جراح جوان تغیر مفکوره داده روزی از جلال آباد به علی آباد بیاید".

ببینید به یک عالمی روبرو شده بودم که نه من او را دیده بودم و نه او من را، نه او از من خبری داشت و نه من از او، نه او لسان من را می دانست و نه من لسان او؛ یگانه چیزی که بین ما مشترک بود جراحی و یک رساله ای جدید در باره ای یک عملیاتی که هیچ کس از او خبر نداشت، بجز او.

پروفسور رانیس، فقط به ارزش علمی آن رساله، و آن هم فقط به یک مرور، جذب شده بود. می گویند: مشک آنست که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید. زحمات شباروزی من نتیجه داد و من با زرگری روبرو بودم که قدر زر را می دانست. اینست نمونه ای از اخلاق مسلکی و مثال خجسته ای از اخلاق استادی پروفسوری. امید پروفسوران شما بدون تبعیض و مدعا طوری با شما پیشآمد نمایند که پروفسور رانیس فرانسوی با من کرد.

بباید بنگریم به طرف مقابل قضیه : دیپلوم های که من از انگلستان با زحمات شباروزی و دوری از زن و اولاد فقط برای پیشرفت جراحی و خدمت به مردم با خود آورده بودم حتی شف دیپارتمنت که در امریکا تحصیل کرده بود هم عادلانه آنها را ارزیابی نکرده پیش نهاد کرد تا به رتبه ای پوهیالی جزء دیپارتمنت جراحی تقرر یابم، در حالیکه من پوهنیار می شدم که به انگلستان سفر کردم و اگر در کابل میماندم نظر به ارزش علمی رساله ای فوق و نظریه ای یک پروفسور مقتدر قدم علمی هم می گرفتم.

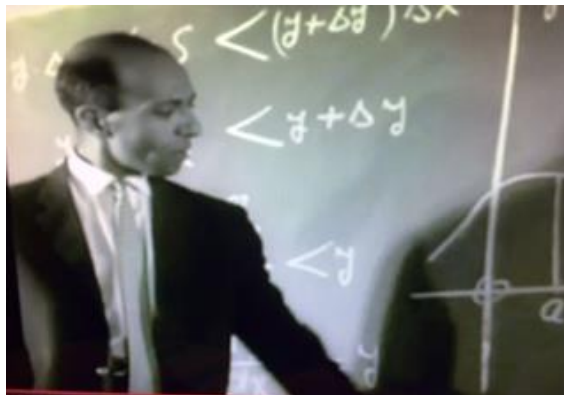
در خزان سال 1977م در شفاخانه St. Helier Teaching Hospital که در Surrey و جنوب لندن موقعیت دارد رجسترر جراحی صدری و اسسیتانت شف سرویس Mr. Meridith Brown (در انگلستان جراحانی که FRCS دارند Mr خطاب میشوند نه Dr) بودم، شف بعد از یک عملیات «نومونیکتومی» که توسط من اجرا شده بود و خودش آن طرف میز قرار داشت مرا به دفتر خود خواست؛ راستش این که پریشان شدم که چه خطائی رخ داده است که در مقابل نرس ها چیزی نه گفت. به هر صورت، به دفترش رفتم مرا به صرف سندویچ دعوت کرد، خودش سندویچ "بیکن" و من سندویچ "پنیر" را به دست گرفتم می خواستم به پیاله اش جای بریزم که گفت تشنه ام آب می نوشم در همین گفت و شنود بودیم که سکرتریک گیلان آب با یک پارچه لیمو پیش رویش گذاشت. گیلان آبراه به دست گرفته مرا مورد خطاب فرار داده گفت: "چندی قبل رئیس سوسایتی جراحان صدری انگلستان (Ralph Alley) که یکی از ممتحنین امتحان FRCS هم میباشد و دوست من است به دعوت شف سرویس جراحی شفاخانه تعلیمی کابل (علی آباد) به افغانستان سفر کرده است. شف سرویس جراحی کابل یک جراح قلب است که در امریکا تحصیل کرده مستر Alley با یک انتباه فوق العاده خوب برگشته می خواهد با تو ببیند. من برایت وقت گرفته ام فردا ساعت دوجه به شفاخانه ای رایل لندن یا The Royal London Hospital برو ببین چه در نظر دارد".

قرار و عده نزد رئیس جراحان صدری در شفاخانه ای که به جراحی صدری مصروف بود دیدن کردم. جناب شان از زیبایی کابل و مهمان نوازی ها سخنی چند به زبان آورد و از شف جراحی توصیف زیاد

کرده پرسید تو با "داکتر... شناسائی داری؟ جواب دادم نه خیر من اورا نمی شناسم. گفت: یک شخص پرکار است و درباره "آفات مری افغانستان" تحقیقات کرده و دست راست پریزیدنت داوود می باشد. من تو را از جهتی تکلیف دادم تا یک دوره ای ترینینگ را در جراحی قلبی تکمیل نموده با وی دیپارتمنت جراحی قلبی را بنیان گزارید و من با مریدیت و تیم جراحی قلب سنت توماس Thomas Teaching St Hospital. "مستر بن بریدجیز" درینباره گپ زده ام برای یک چند وقت با آن ها مصروف باش ببین که اگر خوش آمد به مریدیت بگو که تقررت را به حیث رجسترر جراحی قلب در سنت تامس تدارک گیرد. ازین ملاقات و چانس طلائی ازیک سو بسیار خوش شدم و از جانب دیگر دیپلوم FRCS را گرفته ام وقت آنست که به وطن برگردم. به هر صورت، پلان شش هفته من در سنت تامس به درخواست خود من قبل از وقت پایان یافت. مستر بریدجیز، یک مرد یونانی الاصل شخصیت متکبر بود و به مقابل اسپستانت های خود بی نهایت از بی احترامی تا درجه توهین کاری گرفت که قطعاً با کرکتر افغانی من سرنمی خورد. دوباره به سنت هیلیر برگشتم و ترینینگ جراحی صدی خود را تا جون 1978م به پایان رسانیدم.

شف جراحی کابل، فکر میکرد که با شناسائی چنین شخصیت، فقط با یک سفر به انگلستان دیپلوم FRCS را با خود میآورد تا به من نشان دهند که گرفتن دیپلوم از انگلستان آنقدر مشکل نبوده است. آنها به انگلستان سفر کردند و متأسفانه به سوال فزیولوژی مری که تخصص شان بود و این سوال فقط برای او شامل سوالات فزیولوجی جراحی در امتحان شده بود چون "مستر ایلی" میدانست که در باره آفات مری در افغانستان در مجله Residence امریکاهم نوشته ای داشت؛ ولی متأسفانه شب امتحان تب شدید دامن گیرش شد، و امتحان را نا مکمل دوباره به وطن برگشتند و دیگر تا ابد نامی از دیپلوم انگلستان را به زبان نیاوردند؛ کاش محترم با من مشوره میکرد.

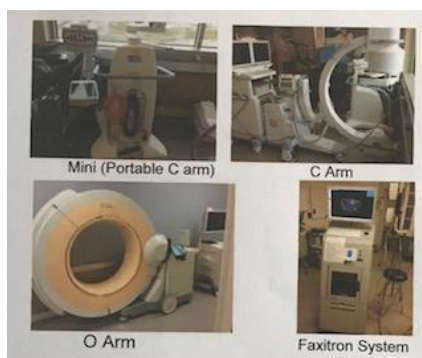
**گروپ ارزیابی پوهنتون** که در آن پوهاند ها و استادان دوره ای متعلمی و محصلی من مثل پوهاند داکتر معصوم بارکزی (برادر داکتر حیدر داور بارکزی سابق رئیس پوهنتون) از دیپارتمنت فزیولوژی و پوهاند داکتر سید محمد حسینی از دیپارتمنت فزیک فاکولته ای سائینس معلم فزیک ما در لیسه ای حبیبه هم شامل بودند. هر دوی شان از زمان محصلی و متعلمی من مرا خوب می شناختند از حق من دفاع نکرده و آنچه برایشان امر شده بود لیبیک گفتند؛ شما رویه آن پروفیسور ناشناس فرانسوی را با من بنگرید و روش این پوهاند های بی پرنسپ آن زمان را که ببخشید! قطعاً مقایسه نمی توانید؛ وی غلام علم و دانش و ارزش علمی بود و اینها غلام و برده ای رئیس، معین، وزیر و صدراعظم بودند تا به مقامات



داکتر سید محمد حسینی عین لکچر برای MPCB

بلند رتبه ای دولتی تقرر یابند. موقعیت هائی که بعداً برای شان تنها بدنامی نصیب کرد و بس! و فقط مثل دیگران یکایک مهاجر شدند.

**ببخشید**, یک ذره پرگوئی شد, بیائید که برگردیم به پروفیسور رئیس. پروفیسور رئیس علاوه از مرتب ساختن سرویس جراحی و آوردن ریزیدنسی یک تعداد سامان و ادوات لازمه را نیز به شفاخانه علی آباد از فرانسه وارد کرد. یکی آنها سامان الکترونیکی بود که بنام Imaging سیستم یاد میشد و تداوی جراحی کسور را بی نهایت ساده و تقریباً کامل ساخته بود. امروز انواع مختلف و پیشرفته ای آن بنامهای C-Arm که زیادتر در واقعات کسور اطراف از آن استفاده میشود و O-Arm که زیادتر در عملیات های ستون فقرات و دماغ موارد استعمال دارد و درین اواخر از Faxitron برای تشخیص سمپل های جراحی مثل لمپیکتومی ثدیه و غیره بدسترس قرار گرفته است، استفاده میشود. پارچه جراحی ثدیه در یک جعبه ای کوچک در داخل قفسه ای ماشین فاکسیترون گذاشته میشود، توسط آله اکسریز تصویر آن مهیا گردیده از طریق ایمیل به متخصص رادیولوژی و از طریق PathVision به پتولوجیست فرستاده میشود. رادیولوجست و پتولوجست تشخیص کانسر و یا تومور سلیم را به سرعت به دسترس جراح می گزارد(49). با برگشت از انگلستان پرسیدم که سامان کجاست گفتند در تحویل خانه و انجیری نه داریم که آن آله ای قیمت بها را ترمیم کند.....



انواع سیستم های imaging

**محصلان عزیز** ما با ناتوانی های بی حدی که در قسمت مآخذ طبی داشتیم توانستیم با جدیت و تجسس و اراده ای قوی که خداوند<sup>عز و جل</sup> به ما نصیب ساخته بود به آنچه می خواستیم با کومک و رهنمایی والد مرحوم و فضل ایزد متعال نایل شدیم. ولی به آرزوی خدمت به جراحی و به مردم خود موفق نبودیم. شما که امروز از فیض تکنالوژی و کمپیوتر و انترنیت و سایت های چون Doctors for Afghanistan برخوردار هستید باید به مراتب از ما جدی تر، ساعی تر و خوب تر باشید. حالت صحی فعلی را از پرکتس قهقرائی بعضی از متخصص های نام نهاد نجات دهید. لطفاً طب را جهت پولدار شدن نه بلکه برای خدمت با یک توده ای مریض، ضعیف، بیچاره و کسانی که چشم امید شان به طرف شماست، جزء **مسلك مقدس** خود سازید. من متینقم، که شما فرزندان و دختران این سرزمین جاوید، آریانا باختر خراسان افغانستان؛ می خواهید، می دانید، می توانید، قدرت دارید، احساس دارید، و همدردی دارید و هم می خواهید و وطنداران تانرا با عقل سلیم در بدن سالم ببینید و مملکت را به اوج ارتقای رسانیده از شر داکتران شارلتان که از حالت بحرانی افغانستان و بی قانونی و فقدان یک ستاندرد عملی استفاده میکنند، و مریض را سرگردان ساخته شریک دواخانه ها اند، نجات دهید. و هم هستند بعضی دوکتوران ناجوان مرد که تربیه ای فامیلی ندارند در پی بدنامی بی اساس و توطئه ها به ضد همکار خود عرق ریزی دارند؛ فرسخ ها دوری

جوئید. و هم آن روزیکه به خیر به پایه های بلند اکادمیک نایل شدید اخلاق مسلکی و اکادمیک پروفیسور رانیس و امثال آنرا به خاطر بیاورید نه از پوهاندهای کاغذی و بلی گوی که وقت گران بهای تان را با واهیات ضایع می سازند. آن استادانی که عالم اند و میدانید از او چیزی یاد گرفته اید قدرشناس و حق شناس بوده همیشه در حیات یا مماتش احترامش به خاطر داشته باشید و از دعا فراموش نکنید.

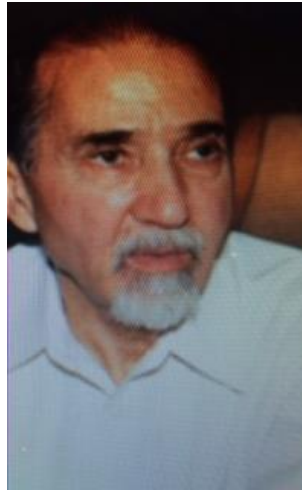
همصنف عزیزم **داکتر سونه رام** بعد از سپری نمودن موفقانه امتحان کانکور به دیپارتمنت جراحی دانشکده ای طب کابل پذیرفته شد. بعد از برگشت من از انگلستان رئیس شفاخانه ای صحت طفل بود. این شفاخانه، کتابخانه غنی مجلات طبی از هر گوشه وکنار جهان داشت که باید در خود کتابخانه استفاده میشد اما نظر به ضیقی وقت و استفاده از چندین شماره بمن اجازه داد تا مجلات را بخانه ببرم و بعد از استفاده دوباره برگردانم که ار ایشان یک جهان سنسگذارم. چند سال قبل در منزل شان در نیویارک از وی دیدن کردم.

شعبه انستیزیولوژی با محترم **داکتر رسول وردک** که به زبان انگلیسی بلد بود شروع شد. بعداً، یک داکتر جوان که فارغ از لیسه ای استقلال بود و لکچر ها و گفتارهای پروفیسور رانیس را ترجمه می کرد و اسمش را فراموش کرده ام نیز عضو این دیپارتمنت گردید. شهید داکتر ضامن علی جاغوری وظیفه ای انستیزیولوژیست شفاخانه ای مستورات را به عهده داشت.

**پوهاند داکتر محمد عثمان انوری** استاد وشف دیپارتمنت نسائی و ولادی بود. مرحوم مغفور پوهاند انوری قد رسا چهره ای گندمی و یک مرد خوش قواره و خوش لباس بود. لکچرش منسجم بود و نوت نمیداد اگر نوت می توانستیم خوب ورنه آنچه حافظه ای جوانی برمیداشت آن بود و بس. مرحوم انوری به ما تاثیر فزیولوژیک حاملگی را که عنوان داغ وقت بود درس داده است. روان شاد انوری یک استاد متبحر و شاگرد دوست بود. دوخاطره فراموش ناشدنی ازجنت مکان انوری به خاطر دارم که می خواهم با شما درمیان بگزارم: من شاگرد صنف اول دانشکده ای طب بودم وقتیکه در آخرروز به خانه برگشتم مادرم را به حال نیمه بیهوش و رنگ خاسف دریافته متوجه شدم که خونریزی نسائی دارد. کوشیدم تا وی را آرام بسازم، وی را به راحت در بستر جا داده گفتم من نزد عثمان خان میروم مادرخودت ممکن به شفاخانه بروی لطفاً آمادگی داشته باش تا پس بر گردم. به عجله به بایسکل خود سوار و روانه ای معاینه خانه ای استاد شدم که در مقابل لیسه ای حبیبیه اما در آن طرف دریای کابل در منطقه ای اندرابی موقعیت داشت. بایسکل خودرا در پیش روی اپارتمان که در منزل دومش معاینه خانه ای داکترانوری بود پرتاب کرده به عجله به منزل دوم خود را رسانیده دیدم تعداد زیاد مریضان انتظار ملاقات را با عثمان خان داشتند من کارت سرخ فاکولته را برای نفرخدمتش داده گفتم می خواهم با رئیس صاحب ببینم. لمحہ ای بعد، مرا خواست گفت داکتر صاحب خیریت است. تاریخچه ای تکلیف مادر را برایش گفتم مرا دلداری داد و یک خط به نوکریوال شفاخانه نوشت و به دستم داده گفت: "برو مادرت را زود به شفاخانه برسان و هم خواهران و برادرانش را احوال بده که ببینند و برایش خون بدهند".

به عجله، به خانه برگشتم مادرم را به یک گادی انداخته روانه ای شفاخانه ای مستورات شدیم. در راه پدرم را دیدم که به طرف خانه روان بود برایش گفتم مادرم خون زیاد در اثر خون ریزی باخته ما به شفاخانه ای مستورات می رویم شما ماما ها و خاله هایم را که از ما دوسه کوچه پایان درکوچه ای چاه راهداری و مقابل خانقای پدری پهلوان صاحب زندگی داشتند با خود بیاورید و ما به سوی شفاخانه روان شدیم. خط را به دروازه بان که نشان دادم به ما اجازه ای دخول داده رهنمون سرویس نسائی ولادی

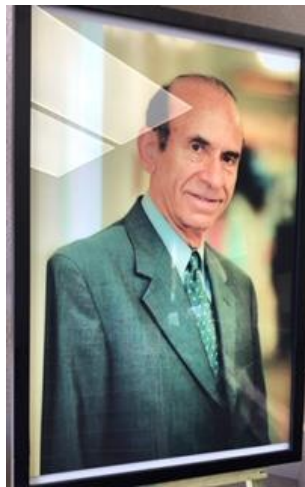




پوهنوال داکتر اختر مسمتندی



پوهاند داکتر عثمان انوری



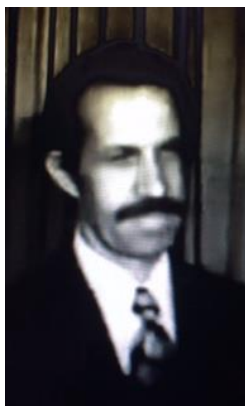
پوهاند رحمت الله سلیمی

ساخت. مرحوم روان شاد **داکتر اختر مسمندی** اسپستانان جوان نوکریوال بود ما را به نهایت احترام پذیرفت و گفت مادرت خونریزی سقط دارد کورتاژ می شود و اما هیموگلوبین آن در حدود پنج است باید اول خون داده شود. خون مامای خوردم که اولین کاندید بود با خون مادرم موافق بود و یک پاینت یا دو گرفته شد و به مادرم ترانسفیوژن شد و از مرگ حتمی نجات یافت. آن روش، آن اخلاق و آن انسانیت و درک تشویش من از طرف مرحوم انوری همیشه به یاد فامیل ما بوده و مادر جنت مکانم تا حیات داشت برای وی دعای مغفرت نثار می کرد.

خاطره ای دوم من، وقتیست که من در صنف پنجم طب بودم که یک شوخی نا مناسب با یکی از خواهران صنفی ام رنجش خاطر او را بار آورد و بسیار متأثر شد؛ وی به برادر ارشد خود که رفیق و دوست صمیمی داکتر عمر وردک معاون پوهنتون بود، شکایت کرد. روز دیگر معاون پوهنتون به پوهاند



انوری که رئیس فاکولتۀ طب بود موضوع را گفته و خواست تا من از فاکولتۀ طرد شوم. بعد ها برایم گفته شد که عثمان خان به وی گفته بود این ها هم صنف و خواهر و برادراند ما چرا مداخله کنیم وبرایش گفته بود که بیاد است که: "کریم عفت" و "غفار متوکل" در باغ علی آباد با هم جنگ و جدال نموده یک دیگر را خون پر و خون آلود نموده بودند اما امروز در یک دیپارتمنت جلدی همکار بوده رفیق یکدیگر اند؛ من از آن همشیره ام که سبب نا آرامی اش شده بودم و در آلمان زندگی داردمعذرت میخوام گرچه این عذر خواهی 57 سال بعد آمد؛ ولی ماهی هروقت از آب گرفته شود تازه است.



مرحوم پوهاند داکتر رحیم نوین



مرحوم پوهنوال داکتر عمر وردک

پسان ها خواهر همین هم صنف من، از حامیان مادی و معنوی انجمن دوکتوران افغانی در امریکا که من در سال 1989م به کومک دوستان بنیان گذاشته بودم با من همکاری های زیاد داشت. **باز هم ببینید** که انوری صاحب مرحوم تا چه اندازه **شاگرد دوست** بود که حتی در مقابل امر خود از یک شاگرد دفاع میکند، استقلال فکری و عمل تبارز میدهد و از بلی گوئی اجتناب میورزد. و من امروز باز دعائی از عمق دل برایش فرستاده از رب العالمین جنت فردوس را مهد گسترشش می طلبم. استاد انوری علاوه از ریاست فاکولتۀ ای طب به مقامات ریاست پوهنتون کابل وزارت معارف و در کابینه میوند وال به حیث وزیر صحت عامه نیز خدمات قابل وصفی به انجام رسانیده است. آخرین بار او را در در حوالی سال 1985م در ستیت دیپارتمنت در جلسه ای که افغانان بشمول مجید زابلی و دیگر بزرگان جهت بحث موضوعات جنگ در افغانستان جمع شده بودیم به دیدار شان موفق شدم. وی مهاجر شد و آخر عمر را در شهر هوماها ایالت نبراسکا گذشتاند و در همانجا وفات یافت؛ روانش شاد جایش بهشت برین باد.

مرحوم **پوهنوال داکتر رحیم نوین** یک شخص نسبتاً کوتاه قد، بروت های ضخیم و موهای زرد رنگ داشت؛ یک مرد چست و چالاک بود. به ما درس نداده است تنها یک بار با وی در دیدن مریضان داخل بستر شرکت داشتم اما زیاد از وی نه شنیدیم. وی زیاد به کارهای اداری علاقه داشت. نوین به ادبیات دری علاقه مفراط داشت و یگان شعر هم می سرود. در دهه ای دیموکراسی، صاحب امتیاز و ناشر **اخبار ترجمان** بود که همیشه با کارتون های دلچسپ مزین می بود. وی یک دوره وزیر اطلاعات و کلتور هم شده بود. متأسفانه، هنگام رژیم کمونستی این طبیب مجرب، این آرتیست مستعد، این نویسنده توانا این شاعر شیوا بیان و این مدیر پرکار به صوب ظلمت سرا و کشتارگاه پل چرخي روان گردید. داکتر نوین تشدد و شکنجه های زندان را تحمل نموده میگویند در راه انتقال به شفاخانه فرار را بر قرار ترجیح داد و بلا فاصله به آلمان پناهنده شد و بعد از چندی در همان جا وفات یافت. روانش شاد باد.

استاد محترم دیگر ما در شعبه نسائی ولادی پوهاند داکتر ابراهیم مجید سراج برادر زاده ای اعلحضرت غازی امان الله خان بود و شباهت زیاد هم به وی داشت که از فضل خداوند تا تحریر این رقیمه در قید حیات بوده در کالیفورنیا حیات بسر می برند، از خداوند تعالی طول عمر و شفای کامل برای شان رجامندم. این هم بسیار محبوب دوستان و محصلان بود و همیشه از وی بنام "ابراهیم جان" یاد می کردند. لکچرش فوق العاده عالی و از میتودش برای لکچرهای خود همیشه استفاده کرده ام. وقتی که به صنف که در قسمت غربی مدخل شفاخانه ای مستورات توضع داشت داخل می شد تباشیر به دست گرفته و به گفتار شروع میکرد. من و عبدالرحمن سلیم در قطار اول نشسته از گفتارش نوت تهیه می کردیم.

در پولی کلینیک مرکزی در باغ عمومی، هم به ما علایم حاملگی را در سه ماه اول در مادران نوحامله که فقط نزد وی برای معاینه می آمدند تشریح میداد که آن تشریحات و آن تدریس در امتحان و ولادی که برای دیپلوم لایسنس رایل کالج آف فزیشن که مخفف آن LRCP است و فوق العاده ضروری بود، بسیار مفید تمام شد. می گویند استاد در کالیفورنیا با فاکولته ای طب لومه لیندا، همکاری نزدیک با داکتر هدلی در شعبه پتولوژی شان داشت. قسمی که در بالا تذکر یافت پروفیسور هدلی در کابل برای ما پتولوژی درس میداد. پوهاند مجید سراج هم چنین عضو فعال و از مؤسسين افغان مدیکل اسوسدشن در امریکا AMAA بوده در دو سه کنفرانس های مشترک انجمن دوکتوران افغان در امریکا برای ما معلومات مفید عرضه داشته اند. استاد محترم برای دو دوره، مسؤولیت سنگین وزارت صحیحه یا صحت عامه را در کابینه دور دوم اعتمادی و کابینه داکتر ظاهر، نیز به عهده داشته اند. در هفته نامه ای امید(50) سال 2008م پروفیسور حمید هادی خاطره ای ذیل را درج کرده است:

“تجربه شخصی من از خرمن بدبختی اینست که هر روز در کشور واقع میگردد. در سال 1971 عیسوی یعنی در دوره صدارت مرحوم داکتر عبدالظاهر بعد از سپری کردن خدمت عسکری و گذشتاندن امتحان کانکور در فاکولته طب به حیث اسیستانت شعبه نسائی و ولادی مقرر شدم. روزی در اثنای کار، تلفونی از مدیریت تدریسی فاکولته گرفتم که از رسیدن یک بورس تحصیلی به امریکا برای من مژده دادند. اما مقررات چنین بود که بورس تحصیلی از وزارت صحیحه یه پوهنتون کابل و متعاقباً به فاکولته طب رسیده و مجلس استادان فاکولته پس از غور و تعمق بورس را به کاندید مستحق میدادند. این بورس تحصیلی برای یکسال در یونیورسیتی جان هاپکنز امریکا در ایالت مریلند بود. شرائط بورس آن بود که کاندید باید استاد جوان بوده سابقه تحصیل در خارج نداشته و به زبان انگلیسی به فصاحت حرف زده بتواند. من از خوشی در لباس نمی گنجیدم، چه من یگانه کاندیدی بودم که با این شرائط توافق داشتم. همان بود که مجلس استادان فاکولته طب دایر و پس از غور و مطالعه دوسیه اعضای دیپارتمنت، بورس تحصیلی به اکثریت مطلق آرای استادان به من سپرده شد. وزیر صحیحه آنوقت جناب پوهاند ابراهیم مجید سراج از دوستان و همکاران دیپارتمنت من بودند. روز بعد، تلفونی از وزارت صحیحه گرفتم که جناب وزیر میخواهد در دفتر خود با من صحبت کند. به وزارت صحیحه که آنوقت در عمارت مکروریان بود، روان شدم. بمجرد داخل شدن به اتاق وزیر، چون از یکطرف هم مسلک من و از طرف دیگر در عین دیپارتمنت

کارمیکردیم، مرا با آغوش باز استقبال و با لطف و مهربانی رشته سخن را باز کرد. بعد از لحظه ای گفت: حمید جان، به خاطری خواستم همراهت حرف بزنی که مسأله بورس تحصیلی را که فاکولته طب بخودت داده، بررسی است که من به یک همکار دیگرت در شعبه وعده کرده بودم؛ او به تازگی عروسی کرده و می خواهد برای گذراندن ماه عسل خود برای یکسال به امریکا برود (همکار من به تازگی با دختری یکی از سرداران سرشناس ازدواج کرده بود). گفتم جناب شما هرچه لازم میدانید همانطور کنید. وزیر صحیحه گفت: نه، این طور نمیشود؛ خودت باید بروی به فاکولته طب و نظر به معذرتی ازین بورس دست بکشی، تا اینکه این بورس به شخص دیگری داده شود. گفتم جناب وزیر صاحب، اگر میخواهید و لازم میدانید بورس تحصیلی را برای همکار من برای گذراندن ماه عسل بدهید، اختیار دارید. اخلاقاً از نظر من کار درستی نیست، اما در مورد اینکه من عذری بیاورم و از بورس صرفنظر کنم هم غلط است. با جناب پوهاند سراج بعد از صحبت مختصر رخصت شدم و بطرف منزل حرکت کردم و در راه این گفته شاعر بیادم آمد:

مردمی و عدل و مساوات نیست ز آن ستم و جور و تعدی رواست

**محصلان عزیز** اقتباس این خاطره برای بی احترامی به مقام آن استاد برزگوار نه بلکه برای این بود تا خدا کند که ازین خاطره پندی گرفته باشید و به خاطر داشته باشید که هیچ وقت، دوست تان، همکار تان و اسیستانت جوان تانرا که از شما امید رهنمائی می داشته باشد به راه خطا دروغ گوئی و فشار روحی روبرو نسازید از بورس های تحصیلی فقط برای تحصیل استفاده نمائید ورنه شما هرکسی باشید و هر قدرتی داشته باشید، بجز از ستم گر و ستمکاری بیش نخواهید بود. این رویداد از ابراهیم جان کسیکه مردم دوست و مریض دوست بود و حتی پول دوی مریضش را از جیب خود برایش میداد تاسف آور است.

**پوهندوی داکترفتح صمیم** بما درس نداده است اما در وقت ویزیت سرویس به ما تشریحات لازمه داده اند. و هم در نمیر دادن امتحان نسائی ولادی ما در صنف پنجم رول مهم داشت. این یگانه امتحانی بود که برای ما محصلان بسیار مغلق جلوه گر بود. شنیده ام که در سویتزرلیند بود و باش داشت و در آنجا جان به حق تسلیم نموده است. به روانش درود و تهنیت فرستاده از دربار الهی برایش جنت فردوس تمنا دارم.

**پوهندوی رحمت الله سلیمی** که یک داکتر محبوب و رهنمای خوب محصلین تحت نظرش بود. به گروپ ما درس نداده است. در امریکای شمالی به پرکنس نسائی و ولادی مشغول بود. در سال 2019م در کالیفورنیای شمالی به حق پیوست؛ روحش شاد و جایش بهشت برین. وی در جلسات انجمن دوکتوران افغانی که در شمال کالیفورنیا تحت ریاست داکتر عبدالظاهر خالقی متخصص جراحی اطفال (متقاعد) برگزار میگردد شرکت نموده از حمایت مادی و معنوی خود برای پیشرفت انجمن دریغ ننموده اند. در بنای مساجد کالیفورنیای شمالی رول مهم داشته است.

خدا بیامرزمرحوم **داکتر اختر مستندی** که اسیستانت جوان دیپارتمنت نسائی و ولادی بود و قسمی که در بالا ذکر شد به مادرم کومک حیاتی نمود Episiotomy را با استطبابات و اختلاطات آن در وقت عملیات آن برای ما خوب تشریح داده است. متأسفانه که به مرض "پارکنسن" مصاب و در کالیفورنیای شمالی در جوانی جان به جان آفرین سپرد و یک بار هم شرف ملاقت شان را در منزلش نصیب شدم.

خداوند ﷻ روانش را شاد و جنت فردوس را مهد گسترش وی نگه دارد. کتابی زیر عنوان Afghanistan Profile در 64 صفحه در نوامبر 1994م نوشته و آنرا به یاد برادر مرحوم خود شاهی بای مستمندی که ارکیولوژیست شهیر و یک فرد راستی و وطن دوست بود، اهدا کرده به نشر رسانیده است. متأسفانه رژیم کمونست وی را برای ۲۰ ماه به ناحق محبوس نگه داشت. همین فشار و شکنجه بر اعصابش تاثیر نموده فکر می کردند ممکن فکتوری در مریضی پارکنسن او باشد.

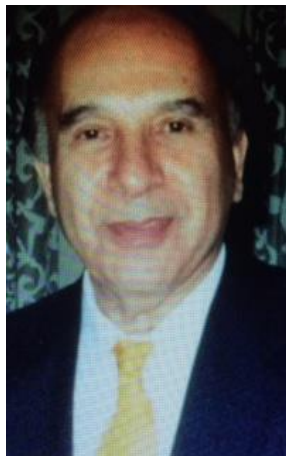
**پروفسور داکتر قدرت الله مجددی** هم صنف گران قدر و دوست عزیز من بعد از امتحان کانکور عضو دپارتمنت نسانی و ولادی شد. داکتر قدرت الله مجددی اولین کسیست که امتحان ECFMG را در کابل گذشتاند و کابل بعداً بحیث مرکز امتحان ECFMG در منطقه تا ظهور کمونست ها دوام یافت و در وقت این امتحان صدها نفر از مملکت گرد و نواح ما مخصوصاً از هند و پاکستان برای گرفتن این امتحان که وطن خودشان مجاز نبود و درب تحصیلات را برای شان در امریکا باز می کرد سرازیر می شدند. (ناگفته نماند که پوهاند ولی عصیم اولین داکتر افغان است که در امریکای شمالی این امتحان را گذشتانده و اینجانب اولین افغانستانی بود که در انگلستان این امتحان را موفقانه گذشتانده است و شاد روان پروفسور سید الف شاه غضنفر در بیروت این امتحان را گذشتانده است). داکتر مجددی ریزیدنسی و تحصیلات عالی را در جکسونویل فلوریدا به پایان رسانیده است و در همانجا بعد از تدریس و تربیه ای یک تعداد زیاد محصلان از هر گوشه کنار دنیا و خود امریکا به رتبه ای علمی پروفسور سریری ارتقا یافت، درین اواخر حیات تقاعدی از پرکتس نسایی و ولادی در پیش گرفته است. داکتر قدرت مجددی در وقت جهاد فعالیت فوق العاده داشت. برای تولد فرزندان افغان که ملیت افغان خود را از دست نه دهند شفاخانه ای منظم به سیستم درسی امریکا به کومک "مملکت کویت" در پشاور تاسیس کرد، یکی از نواسه های من هم در آن شفاخانه تولد یافته است. علاوه بر تاسیس یک سیم مدرن و ستاندرد عالی پرکتس طبابت در افغانستان تپ و تلاش زیاد بخرچ داده است.

درسال های جهاد، در دولت مجاهدین، طالبان و حال حاضر همیشه در کنج و کنار مملکت مثل جاغوری، پکتیا، کابل، جلال آباد در خدمت مریضان مخصوصاً فستول های بولی بوده و مرکز ترمیم فستول های بولی زنان را در افغانستان بنیان گذاشته است. وی در شفاخانه CURE International کابل خانم های متخصصین را به ستاندرد امریکا تربیه کرده و یک پروگرام فیلوشپ جراحی نسای ولادی را هم به راه انداخته است. دو نفر از متخصصین تربیه شده ای این پروگرام بنام های داکتر صفیه حایل (فعال در کولورادوی امریکا) و فرزانه ولی تربیه نموده استادان این رشته در شفاخانه ای فوق بوده تا کنون در حدود یک هزار فستول ها را ترمیم نموده اند. ولی متأسفانه این پروگرام تخصصی از طرف دولت تا دیر به رسمیت شناخته نشد. داکتر مجددی بعد از تقاعد به صورت رضاکار در خدمت اندین های امریکا با خانمش داکتر نفیسه مجددی که وی هم هم صنف عزیزم بود ادامه داده اند. یک روزنامه جکسونویل وی را کاندید جایزه ای نوبل ساخت که متأسفانه به موفقیت نینجامید اما تنها کاندید شدن به این جایزه افتخار بزرگ است.

پروفسور مجددی نشریات متعدد داشته داشته جایزه ای استاد سال را نصیب شده است. از جمله، مضمون A Review of the Afghan Health Care System<sup>(51)</sup> او و مضمون "آینده اتمامات صحی در افغانستان" یا Future Health Care System in Afghanistan<sup>(52)</sup> که نوشته ای من است در مجله جورنال مطالعات افغانستان که از "اوما ها" پخش می گردید نشر شده است، اگر این دو اثر استفاده ای علمی و عملی مناسب به عمل می آمد، امروز ما یک سیستم صحی ارزان و بسیار صحتمند در افغانستان می داشتیم. با من

در قسمت امور مادی و معنوی انجمن دوکتوران افغانی در امریکا (APAIA و بعدا AMPAA) همکاری های بی شائبه از روز اول به حیث همکار مؤسس دوشادوش قدم برداشته در جلسات علمی سالانه معلومات ارزشمند تقدیم نموده اند. بعد از تقاعد و سن پیشرفته باز هم با شوق تدریس جوانان تا ننگرهار سفرها نموده و لکچرهای تیلیمیڈینس به ننگرهار و جاغوری دوام داده است. پیشنهادات وی برای ایجاد یک سرویس نسایی ولادی با ستاندرد بین المللی توسط سید امین فاطمی و یشنهاد یک سمپوزیم برای یک سیستم تعلیمات طبابت به ستاندرد بین المللی توسط ثریا دلیل وزرای صحت عامه ای وقت نادیده گرفته شد؛ بعداً از طرف داکتر دستگیر اهداف این سمپوزیم در شماره ای های 904 و 905 هفته نامه ای به نشر رسید. برایش صحت کامل، طول عمر و سر فرازی از دربار الهی استدعا میدارم. برادرش حضرت صبغت الله مجددی که پسان ها اولین رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان بعد از موفقیت جهاد انتخاب گردید در لیسه ای حبیبیه معلم ما بود و به ما تفسیر، عقاید و منطق درس داده است. وی امیر جهاد در جبهه ای اتحاد اسلامی شد و رساله ای "علم و اتحاد" را در وقت جهاد برای پیروان خود تدوین نموده بود.

**پروفسور داکتر حمید هادی** که درین اواخر از پست پروفسور نسایی ولادی از یونیورسیتی گرینویل نارت کارولینا بعد از خدمات طولانی به تقاعد موفق گردیده است بعد از امتحان کانکور عضو دیپارتمنت نسائی ولادی فاکولته ای طب کابل گردید. داکتر حمید هادی امتحان ECFMG را در کابل گذشتاند، انترنشیپ (سال اول ریزیدنسی) را در "یونیورسیتی جکسونیل" ایالت فلوریدا و ریزیدنسی خود را در "کالج فزیشن و سرجنز یونیورسیتی کولمبیا" در نیویارک بپایان رسانیده است. فیلوشپ وی در perinatology است که در مدیکل کالج جورجیا با انجام رسانیده بعداً دران یونیورسیتی به حیث اسیتانت پروفسور پذیرفته شد. در اثر فعالیت های علمی به رتبه ای اسوسیت پروفسور و دایرکتر شعبه ای طب مادری رشیمی Maternal-Fetal Medicine در فاکولته ای طب "یونیورسیتی ایست کارولینا" و پروفسور نسائی ولادی در فاکولته ای طب Greenville نارت کارولینا تقرر یافت.



پروفسور داکتر حمید هادی

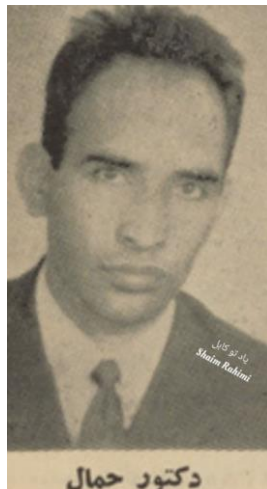


پروفسور داکتر قدرت الله مجددی

پروفسور هادی نشریات متعدد بکر در شق خود و تداوی جراحی جنین در داخل رحم دارد و جائزه بهترین استاد را نصیب شده است. وی نویسنده ای توانای لسان دری است و برای مدت زیاد همکار قلمی نامه ای هفتگی امید بود. کتابی به زبان انگلیسی در دو جلد زیر عنوان "تجارب افغانستان" یا Afghanistan's Experiences تاریخ رویداد های وحشت ناک سیاسی، مذهبی و تیروریزم را به زبان سلیس انگلیسی نگاشته است؛ این کتاب مخصوصاً برای جوانان افغانستانی که به زبان انگلیسی تحریر و

تقریر دارند بهترین منبع معلومات در باره ای افغانستان می باشد؛ خواندن آن به همه توصیه می شود. وی برای مدتی دایرکتور انجمن دوکتوران افغانی در امریکا برای ایالات جنوب شرقی امریکا نیز بوده اند. پروفیسور هادی یک مرد وطن دوست بوده در صفحات رسانه های اجتماعی با تبصره ها و مقوله های عالمانه همیشه حضور دارند.

ناگفته نگذیریم که وزارت صحت عامه یکتعداد دوکتوران خود را جهت دریافت تخصص در شعبات مختلف طبابت به شفاخانه های درسی دانشکده طب دانشگاه کابل می فرستاد. از آن جمله یک دوکتور همیشه متبسم بود و اسمش **گلاب الدین جمال** و رفقاییش او را **گلاب** یاد می کردند. از لیسه ای نجات فارغ شده بود و در قلعه ای قاضی سکونت داشت. در کورس احتیاط هم صنف ما بود. بعد از موفقیت در امتحان های تخصص نسایی و ولادی از طرف وزارت صحت عامه در مناطق مختلف طبق ضرورت مؤظف گردید که همه را صادقانه و زیر چتر اخلاق طبابت به انجام رسانیده است. مثل همه مهاجر شد و در کالیفورنیا مسکن گزید و در سال 2019م جان به حق سپرد و در حوضیره ای مسلمانان دفن شد روانش شاد جایش بهشت برین.



داکتر گلاب الدین جمال متخصص امراض نسایی و ولادی

روان شاد **پوهاند دوکتور محمد هاشم کمال** استاد و شف سرویس یورولوژی بود. وی تحصیلات عالی خود را در فرانسه به انجام رسانیده است. درس سیمیولوژی یورولوژی را به ما لطف فرمود و بعداً برای آمادگی رتبه ای علمی پوهاندی خود که باید یک اثر بکر داشته در محضر استادان فرانسوی از آن دفاع کند رونده ای پاریس شد. کتاب یورولوژی رانوشته است. خودش به یکی از رفقای خود گفته بود که یکی از شرایط پوهنوالی سیزده اثر به شمول اثر بکر بود؛ در وقت جلسه ای استادان، سید محمد خان حسینی بیرون میشود و برایش خاطر نشان ساخت که دوازده نشریه دارد نه سیزده وی بلادرنگ یک کتابش را از میان دوپاره نموده گفت: "اینه حال سیزده اثر شد!" بالای مریضان یک کلینیشن فوق العاده خوب بود. با برگشت از انگلستان از سرویس یورولوژی دیدن کردم. متأثر شدم ازین که در یک محلول انتی سپتیک زرد رنگی که Rivanol یاد میشد کنتیتر داخل و بعداً به مریض تطبیق می گردید این که مریض بی چاره بعداً به چه نوع انتان مثانه مصاب می شدن به خداوند عالم معلوم است.

یک روزی هنگام مجلس صبحانه روی موضوع ترومبوآمبولیزم که من با رسم بالای تخته آنرا توضیح داده تشریح می کردم، مرحوم پوهاند لودین با من سر پرخاش بلند کرد به اصطلاح وطنی چون از اروپا آمده بودم و دیپلوم داشتم می خواست "برمن حد خود را بنشانند". به جواب گفتم استاد این موضوع را از استادان پتولوژی جراحی انگلستان یاد گرفته ام و **پروفسور اسرائیل** استاد پتولوژی من در رایل کالج آف سرجنز در لندن کتابی تالیف نموده که در آن این موضوع را مشرح نوشته است و من هم دیپلومی از آن کالج بدست دارم. شما اگر تالیفی درین رشته دارید خوشحالم که از شما پیروی کنم. استاد (شاد روان) چیزی گفت که من نه شنیدم از جلسه برآمد و جلسه ای صبحانه پایان یافت.

خدا بیامرزد پوهاند کمال بعد از جلسه مرا به کنار برده گفت: "داکتر آقا! من به سیستم تربیوی و تدریسی انگلستان باور کامل دارم و راستی تو اولین افغان است که به این موفقیت نائل آمده ای. اما برای یک قصه می‌کنم؛ در فرانسه یک پروفسور مشهور را می‌شناسم که اسپستان اول او یک جراح فوق العاده خوب هم از نظر تیوری و هم از نظر عملی بود و همه به این اسپستانت پرکار و جوان به نظر احترام می‌نگریستند. اما تا وقتیکه این پروفسور زنده بود به مقابل ارتقای او به پروفسوری سد بزرگ و موانع زیاد ایجاد می‌کرد. مقصد این است که تو با معلومات زیاد آمده ای در مقابل ما ریش سفیدها از صبر و حوصله کاربگیر و از **خوبلی صاحب** استفاده کن". اینکه این گفتار چه قسم تعبیر شود به شما می‌گذارم.

اما من نزد خود فکر کردم که این استادان ریش سفید از ما جوان ها با آنچه که با زحمات بی شمار آموخته ایم نمی‌خواهند آنرا به دیگران انتقال دهیم بلکه دهن بسته خموش بنشینیم و بلی گویان سر بجنبانیم تا به حقوق علمی(?) خود برسیم. همان شب فکر کردم که من با شوق زیاد و کتابخانه ای مملو از کتاب های طبی با وجود شرایط نا مساعد به وطن برگشته ام تا خدمتی نمایم، اما این ریش سفیدان نمی‌خواهند ما عامل این عمل باشیم به عباره ای دیگر از ما تقاضا داشتند که یا راه ما را بگیر؛ یک کتیتیر را به هر مریض استعمال کن و یا از ما دور شو! **من دور شدن را بر "بلی" گفتن های بی اساس علمی که با اخلاق طبابتی که من تربیه شده بودم توافقی نداشت، ترجیح دادم.** در سرویس یورولوژی رام پرور پوهاند بالمكن داس در بعضی عملیات ها با پوهاند کمال و دیگر اسپستانت های شعبه ای یورولوجی کومک می نمود.



پوهاند داکتر بالمكن داس



پوهاند داکتر سید حسن معنوی

مرحوم مغفور **پوهاند داکتر سید حسن معنوی** که یک شخص حلیم، بردبار و بعد از موفقیت در اولین امتحان کانکور که برای انتخاب اسپستانت ها از طرف فاکولته ای طب دیزاین شده بود، عضو دیپارتمنت یورولوژی گردید. من صنف چهارم بودم که این امتحان بر کرسی عمل نشست. سوال های متعدد جهت

آمادگی امتحان برای کاندیدها تهیه نموده بودند. چون من میخواستم در کدر علمی باقی بمانم سوال ها را از معنوی صاحب گرفته به جواب یکایک شان اقدام ورزیدم که تا تکمیل فاکولته یک کتاب یک صد و شصت صفحه ای شد. یک سوال آن را که در باره میخانیکیت عکسه ای رصفه یا Patellar Reflex بود در هیچ کتاب دست داشته نیافتم و هم هیچ یک از استادان سرویس عقلی و عصبی و فزیولوژی جواب قناعت بخش داده نتوانستند. وقتیکه در لندن درس نورو فزیولوژی داده شد آنوقت درک کردم که این یک سوال آسان نبوده در تولید آن میخانیکیت Muscle Spindle رول دارد. یگانه استادی که درین باره یادمانی کرد مرحوم مغفور پوهاند داکتر یوسف سیفی بود که گفت: "در بین رباط و عضله ساختمان های است که درین عکسه رول دارد" لکن برای جواب سوال کانکور مکفی نبود. به هر ترتیب، کمی حاشیه رفتیم. مرحوم پوهاند معنوی تحصیلات عالی عملی خود را در آئرلیند جنوبی و انگلستان تکمیل نموده با برگشت در شفاخانه علی آباد جدید که در شفاخانه شهر آرا (ولادنگاه سابق) توضع داشت مریضان یورولوژی را تداوی می کرد.

روزی در بهار سال 2005م درین شفاخانه در کابل به ملاقاتش رفتم. مشغول نماز ظهر بود صدا زد مرا هم از دعا فراموش نکنید وی دعا کرد و خوش شدیم ازین که یک دیگر را بعد از چند سال دوباره جور و سلامت دیدیم. در دفترش یک چای وقتند هم صرف کرده از مریضانش دیدن کردم. کفتم آغا صاحب اینقدر مریض در یک اطاق، گفت: "غلام جان چه چاره داریم جای نیست مجبور هستیم، نیم ازین مریضان با انسداد بولی و پروستات کلان عاجل بودند". پرسیدم: موضوع انتانات جراحی چطور است؟ گفت: "باورت نخواهد آمد، که بگویم انتانات بعد از عملیات بسیار کم است که من فکر میکنم معافیت و مقاومت شخصی این مریضان رول مهم داشته با انتی بیوتیکی در دست داشته چاره ای شان می شود".

متأسفانه اگر جلو تداوی های بی مورد و دوزهای بلند با انتی بیوتیک ها گرفته نشود این معافیت و این مقاومت به مقابل انتانات به زودی از بین خواهند رفت و حتی ممکن است که قبلاً از بین رفته و یا کم شده باشد. برای چند لحظه بیشتر به دفترش نشستیم و از احوال وطن و وطنداران سخنی گفتیم اما معنوی صاحب مثل همیشه کم میگفت و زیاد می شنید. در جریان گفتار گفتم راستی ده (10) جلد جراحی را که از ده فصل کریستوفر ترجمه و با خوش خطی خودم نوشته شده بود به شف جراحی انستیتوت طب در حضور رئیس آن انستیتوت دادم تا از آنها استفاده کنند. رنگش کمی سرخ شد و گفت: "ناحق این کار را کردی! چندی بعد مردم از آن استفاده کرده پوهاند خواهند شد". گفتم من به آن افراد اکادمیک اعتماد کردم خدا کند اینطور نشود و فیصله کردیم که بعد از ادای نماز جمعه در مسجد پل خشتی برای صرف یک شور بای چاریکاری به منزل شان میرویم. راستی شور بای لذیزی با انگور حسینی که از چپله های حویلی اش تازه جمع آوری شده بود صرف کردیم و چای هیلداری به تعقیب آن لذت نان و میوه را دوبالا ساخت. معنوی صاحب راست گفته بود، کتاب ها بعد از یک سال از غرقه کتابخانه ای پوهنتون نا پدید گشت. معنوی صاحب خدا بیامرزد چند سال پیش در کابل فوت نمود و در مقبره ای آبایی شان در چاریکار دفن گردید روانش شاد و جایش بهشت برین.

**پوهاند داکتر مهر محمد اعجازی** هم بعد از موفقیت در دور دوم امتحان کانکور پذیرش اعضای اکادمیک دانشکده ای طب کابل به حیث عضو شعبه یورولوژی مفتخر گردید. برای تحصیلات عالی به فرانسه رفت و موفق برگشت. وی در پشاور در خدمت سریری و اکادمیک افغان ها بود. وقتیکه من از انگلستان برگشتم وی را در دهلیز شفاخانه ای علی آباد با یک پروفیسور فرانسوی مشغول تکلم بود دیدم بعد از رد و بدل تعارفات مرا به پروفیسور فرانسوی که همایش بود معرفی کرده گفت: "این داکتر ما تازه از



انگلستان با دیپلوم FRCS آمده است." وی به من دست داده به داکتر اعجازی رو گشتانده به فرانسوی چیزی گفت که به من چنین ترجمه شد: **خوب شد ازین به بعد شما به ما ضرورت ندارید.** در شام دوهم جنوری 2015م وقتی که در پروگرام نخبگان آقای میر زائی مصاحبه داشت فوتوی بالا از ضمن گفتار شان برداشته شد؛ اوضاع صحی افغانستان را بنا بر تجارب طولانی اکادمیک و اداری؛ **موجودیت دانشکده های متعدد طب که بیشتر نظری اند نه عملی** بحرانی خواند. و تمنا کرد دولت وحدت ملی درین



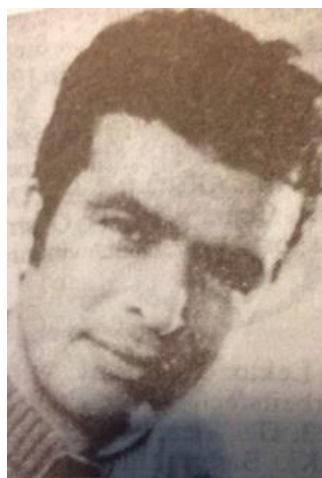
پوهاند داکتر اعجازی، دیروز و آروز درس 79 سالگی

باره توجه جدی به خرچ دهند. متأسفانه فکر میشود که تا حال چندان تغییری رخ نه داده است.

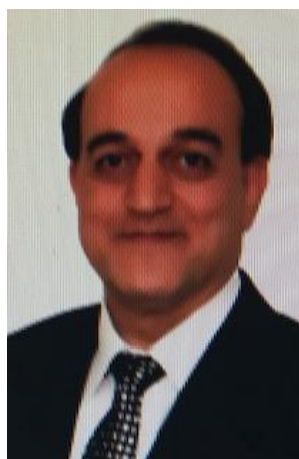
یکی از همصنفان ما بنام **داکتر عبالحق هژیر** از یورولوگ های مشهور اروپا به شمار میرود. سفیر وقت افغانستان در اطریش که اکنون در کولورادو سکونت دارد، برایم گفت: "داکتر هژیر یکی از ده یورولوگ های شهیر اروپا شمرده می شود." در حدود هفتاد کنفرانس های علمی در اروپا، امریکای شمالی، امریکای جنوبی و جاپان تقدیم نموده **هفت نوع عملیات جدید کشف کرده است.** تلاش زیاد به خرچ داد تا دیپارتمنت یورولوژی را در شفاخانه ابن سینا تاسیس نماید. اما اولیای امور وزارت صحت عامه و تعلیمات عالی وقت، اورا به اصطلاح **عقب گندم سیاه** روان کردند و نه خواستند نسل جوان دوکتوران وطن از تجربه و علمیت وی مستفید شوند. داکتر هژیر، برای شفاخانه ای ابن سینا، یک مسجد و یک سایه بان برای مریضان و هم یک مسجد و یک مدرسه در محل بودوباش پدری اش تعمیر کرده است. داکتر هژیر کتاب دلچسپی از خاطرات خود را زیر عنوان "رهروی در گذر گاه" نوشته است که خیلی ها دلچسپ و خواندنی است. داکتر هژیر افتخار مرور کتاب خود را به ما لطف فرمود.

**کاظم آزاد زوی**، از جمله ای شاگردان دانشکده ای طب کابل هستند که لکچر های اساسات جراحی داکتر دستگیر را به خاطر دارد. امروز پروفیسور **داکتر کاظم آزاد زوی MD، MA** است که تا حال به حیث **پروفیسور یورولوژی** (دانشکده ای طب دانشگاه باستون)، پروفیسور پتولوژی (همانجا)، دایرکتر ریسرچ یورولوژی (همبجا و VA یا شفاخانه وینیران باستون) و سایننتیست ارشد (در سیستم اهتمامات صحی VA باستون) مصروف فعالیت های اکادمیک می باشند. پروفیسور آزاد زوی، عضویت نه (9) انجمن ها و جوامع مسلکی امریکا و بین المللی را داشته پرو گرام های ارزشمند تحقیقاتی و اکادمیک وی مجموعاً یازده (11) جایزه از منابع معتبر نصیب شده است. در سال 2005م در سالن نخبگان یا Hall of Fame جامعه ای بین المللی continence یا کنترل ادرار انتخاب شده مفتخر گردید. پروفیسور آزاد زوی تا ایندم، ایدیاتور مجله های اکسیدانت و انتی اکسیدانت، ژورنال ریسرچ فارمکولوژی و بیوشیمی و هم ژورنال بین

المللی بیومید بوده در مورد ادیتورهای نُه (9) مجله های طبی و علمی امریکایی و بین المللی شامل هستند. علاوه بر ریاست ویا عضویت کمیته های مختلف بشمول Peer Review موسسات دانشگاه باستون و سیستم صحتی VA (ویتیران) را نیز موفقانه بدوش داشته است.



پریمییر داکتر عبدالحق هژیر



پروفیسور داکتر کاظم آزادپوری

پروفیسور آزاد زوی و همکارانش، در زمره ای اولین محققینی بوده اند که نظریه ای “تنقیص جریان دموی حوصله” یا (PI) Pelvic Ischemia را در پتوفیزیولوژی “اعراض طرق بولی سفلی” یا LUTS و تشوش و وظیفوی مقاربت جنسی یا (ED) Erectile Dysfunction معرفی نموده اند. آزاد زوی، مودل سیستم های تجربوی مخصوص را جهت مطالعه ای PI در تأسس LUTS و ED دیزاین نموده است.

آثار به چاپ رسیده ای آزاد زوی، دیدگاه جدیدی را به میان آورد که: “امکانیت PI را به حیث یک فکتور مستقل در تأسس همزمان LUTS و ED در نزد مردان مسن وانمود می ساخت”. این دیدگاه دلچسپی جهانی را جلب نموده تحقیقات سرپیری در مراکز متعدد تحقیقاتی برای دریافت رول PI در ظهور وقایع LUTS و ED به راه افتاد. آزاد زوی نظریه ای خود را با مطالعه ای کلچر حجرات مثانه و پروستات و مطالعات مولیکولی این حجرات ضمن تحقیقات بیژیک سائینس خود توضیح نموده نشان داده است که: PI سبب کمی آکسیجن یا هایپوکسیا شده قسمتی از غشای حجروی از بین رفته فرورفتگی های بسیار خورد، اذیمای میتاکاندریا با تنقیص در التوات آن، بی نظمی در شبکه ای اندو پلازمی Endoplasmic reticulum (ER) مترافق با oxidative stress با پیشرفت سن دیده میشود که ایجاب تحقیقات بیشتر را در زمینه توصیه کرده اند.

درین تحقیقات از رول فکتورهای پتولوجیک و عایی چون انسداد atherosclerotic شرانین حرقی با تشکل شریانک های جانبی یا collateral ها و مایکرو آنجیوپاتی دیابت تذکر به عمل نیامده است که ممکن جزء تحقیقات آینده ای شان باشد و هم امکان دارد مؤلفین دیگر این موضوع را تحقیق نموده باشند که من خبر ندارم؛ امید تحقیقات بیشتر و پیشرفته ای شان منجر به دریافت تداوی LUTS و ED گردد. (این معلومات از سایت یونیورسیتی گرفته شده تیلفون و ایمیل من با پروفیسور بدون جواب مانده است).

رام پرور پوهاند داکتر بالمکن داس استاد کرسی طب عدلی و شف آن سرویس بود. درس های خوبی در طب عدلی به ما لطف نموده به هرجائی که خاکسترش گسترده شده اشت برایش آرامش روانش می خواهم. واقعات طب عدلی به ما با یک خوشخوئی که مختص به ذات خودش بود تشریح می شد. استاد پوهاند بالمکن داس در چهاردهم اپریل سال 1913 عیسوی مطابق 25 حمل 1292 ش در محله ای شوربازار کابل در یک خانواده روشنفکر چشم به جهان کشود. از لیسه ای حبیبیه فارغ و به دانشکده ای طب کابل داخل و بعد از فراغت و موفقیت در امتحان کانکور برای کدر علمی به حیث اسپستانت پروفیسور در شعبه ای جراحی پذیرفته شد. به ما اناتومی، یورولوجی و طب عدلی را که شف آن بود درس داده است. تا که لابراتوار اناتومی تاسیس نشده بود "با تشبث و مساعی شخصی توانست مقامات هندی رادر جهت ارتقای تجربه ای علمی کدرهای افغانی در رشته ای اناتومی کسب نماید؛ آشوک داس پسر استاد". با اساس این توافق استاد محصلین را جهت تسلیخ اناتومی برای سه ماه از طرف دولت به هند همراهی می کرد. پوهاند عمراظمی اسپستانت او بود. که لکچرهای پروفیسوران جرمنی را نیز برای ما ترجمه می کرد.

اسپستانت دیگر وی ارواح شاد داکتر ظهورالدین پروانی بود که در انگلستان در عین وقت که من به تحصیلات جراحی مشغول بودم وی به تحصیلات خود در شق طب عدلی ادامه میداد. بالأخره به سویدن هجرت کرد و در همانجا وفات یافت. روحش شاد و جایش در جنت برین باد.

ما از جمله ای اولین گروپ محصلان طب بودیم که دوره ای ستاژ داخله ای خود را در شفاخانه ای ابن سینا تحت نظر استاد گرامی محمد عمر وردک و یک داکتر کانادایی با خاطرات نیک به پایان رسانیدیم. داکتر عمر یک شخص متواضع و معلم خوب ما بود و گفتار او را در باره ای Coin Lesion در شش ها تا هنوز به خاطر دارم. چندی قبل من حیث متخصص امراض معدی معایی از یک شفاخانه علمی و پیتیران ورجینیای غربی تقاعد نموده اما تا هنوز رضاکارانه به کومک مریضان خود ادامه میدهد. در آنوقت، تیم "مدیکو" در شفاخانه ابن سینا فعال بود. پروفیسور رابرت شا که از سوت ویسترن و بیئر یونیورسیتی تکساس بود در تداوی کانسر های شش تخصص داشت. این همان استادیست که من لکچر هایش را به پشتو ترجمه نموده بودم. شا و پالسن تومور های نهایت فص علوی ریه را که رادیولوجست Pancoast در سال 1924 راپور داده بود به تفصیل مطالعه و تداوی جراحی بعد از رادیوتیراپی را دیزاین نمودند(53).

داکتر Robert R. Shaw، هفتمین ریزیدنت جراحی صدری "جان الکساندر" در مرکز طبی یونیورسیتی مشیگن بود. اودر سال 1937م به دالاس در ایالت تکساس آمده به پرکتس جراحی صدری آغاز نمود. طرز العمل او روی پرنسیپی بنا داشت که می گفت: "در صورتیکه به فکر آن نباشید که چه کسی کریدت می گیرد از عهده هر نوع کار برآمده می توانید". داکتر شا، یک فرد خارق العاده بود که به مریضان خود منتهای کومک عرضه می کرد بدون اینکه خواهان کدام کریدت باشد. شا، بین سال های 1937 تا 1970م کلانترین مرکز جراحی کانسر ریه ای دنیا را که از مجموع هر دو شفاخانه ام دی اندرسن و میموریال سلون کیتترینگ هم کلانتر بود تاسیس کرد و به خدمت مریضان خود مشغول گردید.

شا با خانم خود "رووت" با تیم مدیکو چندین بار به افغانستان سفر کرده است و هم در کشتی امید در افریقا که مربوط مدیکو بود به حیث کانسلتانت ایفای وظیفه نموده است. داکتر دونالد ال پالسن که

در میکولینیک تربیه شده بود اول به حیث معاون و بعد پارتتراو در پراکتس جراحی صدری شد. داکتر پالسن، هنگام جنگ عمومی دوم شف جراحی صدری شفاخانه پروک آرمی بود. پروفیسور شا، چندین عملیات های جدید را در رشته ای خود معرفی کرده است که مشتمل اند بر:

- ۱- عملیات کانسر پانکوست ریه بعد از رادیو تیراپی،
- ۲- برانکوپلاستی فص علوی ریه و دوباره دوختن قصبه ای آن با قصبه ای فص سفلی تا از نومونیکتومی زجر دهنده جلوگیری به عمل آید (ما با این میتود چندین ریه را از نومونیکتومی در شعبه ای جراحی صدری شفاخانه سنت هیلیر در جنوب لندن نجات دادیم. ما یک پارچه **فیلت** را دورادور این ناحیه میدوختیم تا اگر لیک هوانی صورت گیرد جلوگیری شود)،
- ۳- بیرون ساختن میکونید متراکمه در تداوی ضیق النفس (استما) با برانکوسکوب.

در پنجا و هشتمین (58) جلسه ای سالانه ای "انجمن جراحان صدری در جنوب" اورا بنام **هیروی جراحی صدری و پیشگام جراحی صدری در افغانستان** یاد کرده اند. پروفیسور شا، هیچ وقت رئیس کدام انجمن بزرگ طبی نبوده است (54,55).



داکتر رابرت آر شا

از زمان ستاژ در شفاخانه ابن سینا سه خاطره دارم: یکی اینکه، یک طفل دوازده ساله با یک حادثه ای جلدی که پور پورا تشخیص شد و من تمام شب را در پهلویش گذشتاندم یک روز بعد کانسر خون تشخیص شد و بعد از یک خونریزی شدید جان به حق تسلیم کرد و من و فامیلش را سوگوار ساخت.

دوهم اینکه: یک پسر ده ساله داخل بستر بود که گفتند مدت زیاد شامل بستر است و برای کمی وزن او دوکتور مؤظف متجسس بود. در یک جلسه ای انجمن دوکتوران افغانی در امریکا که هم صنف گرامی ام **داکتر شریفه حبیب عمر** (خانم محترم داکتر عمر استاد شفاخانه ابن سینای ما) که برای سیزده سال متصدی امور مالی انجمن دوکتوران افغانی در امریکا را به دوش داشت، به جوانی که قد رسا و بنیه ای قوی داشت و همکار خیلی ها نزدیک ما بود و داکتر دندان شده بود پیش شده نامش را گرفت. در حقیقت این همان طفل ده ساله ای بود که مدت یک سال در شفاخانه ای ابن سینا تحت تداوی داکتر شریفه عمر قرار داشت. وی از امریکا به کابل رفت و در سال 2014م در انتخابات ریاست جمهوری افغانستان کاندید ریاست جمهوری شد که متأسفانه به موفقیت نیانجامید.

سوم اینکه هنگام مجلس صبحانه در شفاخانه ابن سینا که پروفیسور شا هم حاضر بود صدای بلند فارمسیست به گوش رسید. پروفیسور شاه پرسید چه گپ است؟ یکی از دوکتوران جواب داد که دیشب فارمسیست قبل از رفتنش به خانه، غرفه ای ادویه ای ضروری را جابجا کرده بود که فکر می کرد اقلأ برای پنج روز دوام خواهد کرد ولی با وجود دوسه واقعه ای عاجل که آنقدر ادویه باید به مصرف نمی رسید همه دواها به غارت رفته است! داکترشاه در جواب گفت: **چه فرق میکند، دوا آخر به یک مریض می رسد؛ هرکسی که باشد.** خوب شد که خبر نداشت دوا دزدیده شده و به مریض به فروش میرسد!

در دوره ای داکتر ستاژیری خود به لیسه ای عالی حبیبیه که اساس چیز فهمی من در آنجا بنیاد گذاشته شده بود کیمیای عضوی صنف نهم را درس میدادم. باقی روزهای ستاژ ما به دیپارتمنت های مختلف با مسؤولیت های یک داکتر یکی پی دیگر سپری می شد. و ماهانه دوصد افغانی معاش داشتیم. خاطره ای بسیار خوش و فراموش ناشدنی ما ستاژ طب وقایوی بود که به دهات و حتی کوتل سالنگ به استفاده از موتر فاکولته سفر های کوتاه روزمره داشتیم. در چهار آسیاب شوربای لذیذ و نان های تنوری خانه ای خسر جنت مکانم **سید عبدالغفور آغا** تا هنوز ورد زبان های اعضای گروپ ما که حیات دارند، می باشد. روز دیگر داکتر دهکده که همشیره اش نرس ما بود در باغ خود وسیله ای میله ای انگور خوری را مهیا ساخت.



در چهار آسیاب ستاژ طب وقایوی و میله ای انگور نشسته از چپ به راست:  
داکتر دستگیر، داکتر هژیر، داکتر شریفه،  
ایستاده، از چپ بر راست:  
داکتر هاشم مهربان، داکتر دهکده، و داکتر صبور



قبل از ملاقات با رئیس پوهنتون:  
از راست بچپ: داکتر شریفه عمر، داکتر اشرف زلمی،  
داکتر غلام محمد دستگیر، مرحومه داکتر ملالی ذکی،  
مرحومه داکتر حبیبه نورستانی.

بعد از تکمیل دوره ای ستاژ از رئیس پوهنتون وقت داکتر صمد حامد در دفترش دیدن کردیم به ما نصائیح ارزشمندی اظهار داشته گفت: " شما داکتر شدید و مسؤولیت های سنگین در پیشرو دارید.... " و فوتوی با ما یک جا در مقابل مدخل دفترهای اداری پوهنتون طور یادگار لطف فرمودند.

محصلان عزیز و هم مسلکان گرامی، آنچه گفته آمد از خاطراتیست که درحافظه ام جا داشت و اکنون حضور شما گسترده شد. حدیث مبارک سیدنا محمد ﷺ است که می فرمایند: هرکس سخنی گفت گوش خود بده، آنچه خوبست پیروی کن و آنچه بد است فراموش کن. به استناد ازین گفتار پیشوای اسلام روان شاد استاد محمد ابراهیم خلیل یکی از اشعار خود را که در روزنامه ای انیس به چاپ رسانیده بود چنین پایان بخشیده است. این بیت همیش از طرف پدر جنت مکانم برابم یادداهانی می شد:

هرکس خوب و بدی گفت گوش خود بگیر بد را به او گزار و بخوبش عمل نما

و هم بهتر است این فصل را جهت توجه مزید شما با این بیت مستغنی پایان دهم:

### نمی بخشد سخن، بی التفاتِ گوش، تأثیری اگر اکبر و گر مهدی کند، بالفرض، تقریری

به تعقیب جلد اول، در جلد دوم جهت معلومات مزید شما خلاصه ای از تاریخچه ای طبابت افغانستان تهیه کرده ام که انشاءالله سبب سرور خاطر و رفع عطش دانش شما را در قسمت این عنوان دلچسپ میگردد. اما قبل از آن به پارچه شعر استاد سخن خطاط ماهر حضرت ابراهیم خلیل که من افتخار شاگردی شان را در خوشنویسی داشته اما به شاعری تشویق نکرد توجه شما را جلب می نمایم. این پارچه به خط شکسته نوشته و زنگو گراف در پشتون ژغ قوس 1326 ش یعنی 73 سال قبل از امروز (2020م) به طبع رسیده است، عنوان دارد:

#### در توصیه خدمت بوطن<sup>(56)</sup>

هرکه خدمت کند از روی صداقت بوطن	میشود نامور و صاحب شهرت بوطن
نازم آن تازه جوان راکه برویش پیدااست	آبرو از عرق کوشش خدمت بوطن
با شرافت بود آنکس که در نجات امور	به صداقت دهد ابراز لیاقت بوطن
تا نریزند بپایش عرق سعی و تلاش	کی برومند شود نخل سعادت بوطن
علم را پیشرو خویش عزیزان سازید	تا نماند اثر جهل و ضلالت بوطن
کوششی کن که چو رفتی ز تو ماند نامی	از جوانمردی و سربازی و غیرت بوطن
تا به اثبات رسد دعوی حب و وطنت	کوش تا پیشرود صنعت و حرفت بوطن
صورت الفت اطفال و کنار مادر	این چنین است دلا حق محبت بوطن

جهد و دلسوزی بسیار ضرور است خلیل  
تا شود گرمی بازار تجارت بوطن

و در اخیر: اگر اشتباهاتی در نظر تان رسید لطفاً به ایمیل ذیل با من به تماس آمده منت گذارید:

[dastageer2008@hotmail.com](mailto:dastageer2008@hotmail.com)





تصویر تاریخی 15 دلو 1344 ش 1965م ملاقات با رئیس پوهنتون داکتر صمد حامد  
(تحفه ای داکتر معصومه کاظمی متخصص امراض اطفال)

فست ءفكر فوشته ها و تراجم  
ءاكتر غلام محمد ءسنگفر



## کتاب ها:

- 1- د صدري ناروغيو مختصره جراحي ترجمه ای لکچر های داکتر رابرت شا متخصص جراحي صدری و مؤسس شفاخانه ای صدری در کابل، چاپ مطبعه ای فرانکلن کابل سال 1967
- 2- رساله ای "تداوی توبرکلوز فقرات؛ با مداخلات فیوژن قدامی" با تیصره ای از پروفیسور فلیپ رائیس استاد کرسی جراحي پوهنزی طب کابل و شتراسبورگ فرانسه و توصیه ای قدم علمی طبع گستنرنشرات طب کابل به مساعی فاروق فرهمند سال 1346 مطابق 1967
- 3- سی و پنج مقاله ای طبی و رسم ها برای آریانا دایرةالمعارف افغانستان
- 4- پیوند قلب، ترجمه از سرمقاله ای برتش مدیکل جورنال سیزدهم جنوری 1973 در طبیعی علوم جلد اول شماره ای اول؛ 79-84 سال 1358
- 5- التیام جروحات از نظر سریری، سر مقاله؛ طبیعی علوم: جلد اول شماره دوم؛ 195-204: 1358
- 6- بیوشیمی التیام جروحات با داکتر شفائی، فزیولوجی التیام جروحات با داکتر مولائی و التیام اقسام رخوه با پوهنوال اسدالله رحمت که در مجلات بعدی طبیعی علوم به طبع رسیده است.
- 7- پاکستان، طالبان پاکستانی و هوا خواهان شان، ارمغان امید، جلد دوم، 147 - 143، گرد آورنده سید عزیز الله مرموز، جنوری سال 1999.
- 8- مقاله ای از داکتر صاحب علام محمد دستگیر، فارمسی و رشد آن در افغانستان مولف؛ سید نبیل شمیم صفحه 7 الی 74 سال 1396
- 9- قربانی و حج، تتبع و نگارش، 24 نوامبر 2003 مطابق 30 عقرب 1382
- 10- استعمال درن و دریناژ جوف پریطوان، افغان طبی محله، شماره چهارم، جلد 23 صفحه 32-42 سال 1357 مطابق جنوری- مارچ 1978/79 (آخرین شماره و بعد به مجله ای طبیعی علوم مدغم شد).
- 11- انکشاف و نموی جراحي، جلد اول، مترجم دستگیر، مؤلف؛ Gerth H. Brieger MD, PhD کتاب جراحي کریستوفر ایدیش 15 (Sabiston Textbook of Surgery) سال 1997.
- 12- بیولوژی مولیکولی در جراحي، جلد دوم، مترجم دستگیر، مؤلفین؛ H. Kim Lyerly MD و Bruce A. Sullemger PhD همانجا.
- 13- نتایج سریری در جراحي، جلد سوم، مترجم دستگیر، مؤلفین: Alan J. Moskowitz MD و Annetine C. Gelijins PhD و Eric A. Rosw MD و Keith Reemtsma MD, Med.ScD همانجا.
- 14- هومیوستاز، جلد چهارم، مترجم دستگیر، مؤلف؛ Douglas W. Wilmore MD همانجا.
- 15- شاک، جلد پنجم، مترجم دستگیر، مؤلفین؛ Robert W. Anderson MD و Steven N. Vaslef MD, PhD همانجا.
- 16- اهتمامات مایع و الکترولیت مریض جراحي، جلد ششم، مترجم دستگیر، مؤلفین؛ مؤلفین؛ G. Tom Shires MD و G. Tom Shires III MD همانجا.
- 17- اساسات آماده ساختن قبل از عملیات مریضان جراحي، جلد هفتم، مترجم دستگیر، مؤلفین؛ Herman C. Polk Jr. MD و William G. Chadle MD، همانجا.
- 18- ترانسفیوزیون خون و تشوشات نرفی جراحي، جلد هشتم، مترجم دستگیر، مؤلفین؛ George F. Sheldon MD و Samir M. Fakhry MD

19- استقلاب در مریضان جراحی، جلد نهم، مترجم دستگیر، مؤلف؛ Joseph E. Fischer MD همانجا.

20- موضوعات جراحی مرض شکر، جلد دهم، مترجم دستگیر، مؤلف؛ Olga Jonasson MD همانجا.

**نوت:** ده جلد فوق حاوی موضوعات اساسی جراحی با قلم مشقی ام تحریر و بسال 2002م در

محضر رئیس دانشگاه طب کابل به شف جراحی وقت اهدا شد. همه ای ده جلد برای یکسال در کتابخانه دانشگاه کابل موجود بود ولی بعد از آن مفقود گردیده است و یا بسرقت رفته است.

21- داکتر فطرت (ناشناس): در "من بی گناهم تو بد گمانی" کرد آورنده؛ صبورالله سیاستنگ

صفحه 118-120 (با حذف و تحریف چاپ شده - به اصل مضمون به ماخذ نمبر 51 مراجعه شود)

22- شناسایی با اخلاق طبابت، چاپ Ketab Inc. 2018: 3-978-1-59584-681-1 ISBN:

23- مشابهت اوضاع سیاسی قرن نوزده و بیست و یک ویت نام با افغانستان امروز

چاپ انتشارات شاهمامه، هالند ماه می 2020: 4-978-9-46402-296-9 ISBN:

### مقالات درسایت وزین خراسان زمین:

24- مرد عدالت خواهی و مساوات عطامحمد نور والی بلخ

25- می گفتیم ما همه افغان هستیم

26- تحلیل متن کامل توافق نامه ای صلح دولت افغانستان و حزب اسلامی حکمتیار

27- ملا عب الصبور میگوید امان الله خان بیدین بود

28- لحظه ای با محترم قسیم خروش

29- جاسوسان استخبارات پوتین در مداخله انتخابات 2016م امریکا متهم شدند؛ ترجمه ای مکمل

راپور ( باید مطالعه شود....)

### مقالاتی که درسایت وزین آریایی نشر شده است:

نوت: جهت پخش بیشتر برای خوانندگان عزیز در امریکا و جهان بعضی مضامین در جریده ای "امید هفته نامه ای مردم افغانستان" هم تکرار شده است.

30- روزه ای ماه مبارک رمضان و صحت: <http://ariaye.com/dari6/ejtemai/dastgir.html>

31- منافع ملی: <http://ariaye.com/dari6/ejtemai/dastgir2.html>

32- خیانت ملی: <http://ariaye.com/dari6/siasi2/dastgir.html>

33- نوروژ 1389: <http://ariaye.com/dari7/farhangi/dastgir.html>

34- چال بازی های پرویز مشرف دشمن قسم خورده ای افغانستان:

<http://ariaye.com/dari8/siasi/dastgeer.html>

35- یک صفحه ای دیگر از تاریخ کهن آریانا افغانستان: [www.ariaye.com/dari8/siasi/dastgir.html](http://www.ariaye.com/dari8/siasi/dastgir.html)

36- اهل بیت سردار پاینده خان و هتک حرمت شان به قرآن کریم کلام الهی:

<http://ariaye.com/dari8/siasi/dastgir2.html>

37- پاکستان اسرائیل منطقه ای ما: <http://ariaye.com/dari8/siasi/idastgir3.html>

38- تبصره بر آخرین نامه ای امیر حبیب الله خان به حکومت بریطانیا:

- <http://ariaye.com/dari8/siasi/dastgir4.html>
- 39- به مناسبت دهمین سالگرد شهادت غازی عبد الحق یک حادثه ای دلحراش تاریخ:  
<http://ariaye.com/dari8/siasi/dastgir5.html>
- 40- ملای انگلیسی، شورای منافق و فتوای شیطانی:  
<http://ariaye.com/dari9/siasi/dastgir2.html>
- 41- ابن سینای بلخی: <http://ariaye.com/dari10/farhangi/dastgir.html>
- 42- اتحاد سه گانه بین پاکستان، افغانستان و ایران: <http://ariaye.com/dari10/siasi/dastgir.html>
- 43- اتحاد سه گانه بین پاکستان، افغانستان و ایران: <http://ariaye.com/dari10/siasi/dastgir2.html>
- 44- تاریخچه ای طبابت در افغانستان: <http://ariayi.com/dari10/tarikh/dastgir.html>
- 45- پنجاه سال قبل: یکشنبه ای خونین در ایالت البامای امریکا؛ دوشنبه ای خونین سوم عقرب در افغانستان: <http://ariaye.com/dari12/siasi/dastgir.html>
- 46- تذکره ای الکترونیک: <http://ariaye.com/dari12/siasi2/dastgir.html>
- 47- چشم اشک ریز است و قلبم به درد- سوگوارم و سیه پوشم امروز:  
<http://ariaye.com/dari12/siasi2/dastgir2.html>
- 48- آیا آقای سید احمد گیلانی بی طرف است یا قوماندان اعلا طالبان:  
<http://ariaye.com/dari12/siasi3/dastgir.html>
- 49- ملیت افغانستانیست: ملیت افغان = ملیت پشتون:  
<http://ariaye.com/dari13/siasi2/dastgir.html>
- 50- روزه مضر نیست: <http://ariaye.com/dari13/siasi/dastgir2.html>
- 51- داکتر صادق فطرت راست میگوید؛ "پته خزانة یا بده خزانة":  
<http://ariaye.com/dari16/siasi/dastgir.html>
- 52- بی قانونی درمهد قانونگذاری، فحشا در ارگ و جاسوس در سنا:  
<http://ariaye.com/dari16/siasi/dastgir2.html>
- 53- تبصره ای بر "اگر داروی الکوزی...به قلم دانشمند گرامی آقای مهر الدین مشید:  
<http://ariaye.com.akhbar.html>
- 54- چرا مردم افغانستانی نوکران انگریز و امریکا، همکاران ISI, CIA و دشمن جان و مال شان اجازه ای حکومت داری داده اند: دوشنبه 6 جولای 2020م

مقالاتی که در "امید هفته نامه ای مردم افغانستان" و بعضی در "سایت آریایی" نیز به طبع رسیده است:

- 55- پیام ما به پاکستان شماره 98 سال 1994
- 56- اخلاص گران نیویارک شماره 100
- 57- لایسنس طبی کالیفورنیا برای داکتران افغان شماره 113
- 58- فیل مرغ های دانه طلب شماره 164
- 59- طالبان پاکستانی و هواخواهان شان شماره 185
- 60- بار کج به منزل نمیرسد شماره 220
- 61- یک دروغ شاخدار شماره 266

- 62- شری خیزد که خیر باشد شماره 267
- 63- منافقت و شهامت شماره 272
- 64- بنده ای خدا و المتوکل علی الله چه شد؟ 273
- 65- نظری به آینده ای داکتران خارجی شماره 335
- 66- برگزاری محفل دهمین سالگرد انجمن داکتران افغان در امریکا 371
- 67- تجاوز پاکستان و اعراب شماره 380
- 68- بهترین فرصت ها برای افغانستان به هدر رفت شماره 439
- 69- اما میخواست به کانادا برود شماره 442
- 70- پاکستان متجاوز است شماره 455
- 71- سفارت مسدود شده ای افغانستان شماره 459
- 72- مرحبا شماره 463
- 73- یک عمل شنیع غیر انسانی (شهادت مسعود) شماره 491
- 74- مکتوب سرکشاده به وزیر صحیحه ای افغانستان (منحیث رئیس و مؤسس انجمن دوکتوران افغانستان در امریکا) شماره 519
- 75- خاطرات سفر کابل (1) شماره 534
- 76- خاطرات سفر کابل (2) شماره 537
- 77- تبصره ای کوتاه بر نوشته ای جناب زین العابدین عثمانی شماره 577
- 78- قانون اساسی جدید به ستاندردهای دیموکراسی غیر قانونی است شماره 616
- 79- نوروز (1) شماره 622
- 80- رای اعتماد برای رهین شماره 733
- 81- ضایعه ای بزرگ علمی داکتر اسد الله رحمت پروفیسور جراحی شماره 818
- 82- واکسین H<sub>1</sub>N<sub>1</sub> واکسین حمایه از انفلونزای خنزیری شماره 857
- 83- لزوم جدی برای یک وحدت ملی قایم و دشمن شکن شماره 858
- 84- منافع ملی شماره 864
- 85- خیانت ملی (1) شماره 867
- 86- خیانت ملی (2) شماره 868
- 87- خیانت ملی (3) شماره 870
- 88- در گرد همائی یاد و بود روز شهید احمد شاه مسعود در شهر فریمان کالفرنیا شماره 881
- 89- وقت کم است و دشمن در کمین شماره 901
- 90- سمپوزیم در باره ای بهبودی تعلیمات صحی در افغانستان (1) شماره 904
- 91- سمپوزیم در باره ای بهبودی تعلیمات صحی در افغانستان (2) شماره 905
- 92- شهید احمدشاه مسعود غازی قهرمان ملی و معامله ای وی با روس ها شماره 906
- 93- دهمین سالگرد شهادت غازی عبد الحق (1) شماره 909
- 94- دهمین سالگرد شهادت غازی عبد الحق (2) شماره 910
- 95- پاکستان اسرائیل منطقه ای ما شماره 912
- 96- بیست و دومین جلسه ای علمی سالانه ای انجمن دوکتوران افغانی در امریکا AMPAA شماره 914

- 97- تبصره و آخرین نامه ای امیر حبیب الله خان به حکومت برطانیه شماره 917
- 98- روزه و صحت (1) شماره 928
- 99- روزه و صحت (2) شماره 930
- 100- روزه و صحت (3) شماره 931
- 101- عقد و پیمان ستراتیژیک با پاکستان شماره 934
- 102- پاکستان تقاضاهای احمقانه را توقف ده شماره 947
- 103- اتحاد سه گانه بین پاکستان، افغانستان و ایران (1) شماره 948
- 104- اتحاد سه گانه بین پاکستان، افغانستان و ایران (2) شماره 950
- 105- اتحاد سه گانه بین پاکستان، افغانستان و ایران (3) شماره 951
- 106- اتحاد سه گانه بین پاکستان، افغانستان و ایران (4) شماره 952
- 107- تیم فوتبال افغانستان موفقیت تان مبارک باد شماره 959
- 108- مفسد ترین کشور و رئیس جمهور آن در بحث پیمان ها شماره 963
- 109- خطاب به خطاب (1) شماره 967
- 110- خطاب به خطاب (2) شماره 969
- 111- خطاب به خطاب (3) شماره 970
- 112- خطاب به خطاب (4) شماره 971
- 113- خطاب به خطاب (5) شماره 973
- 114- خطاب به خطاب (5) شماره 974 سهواً دوباره چاپ شده است
- 115- خطاب به خطاب (6) شماره 975
- 116- پروفیسور داکتر محمد عثمان هاشمی شماره 976
- 117- ترجیح منافع شخصی بر منافع ملی (1) شماره 977
- 118- ترجیح منافع شخصی بر منافع ملی (2) شماره 978
- 119- تفکیک وقوع بعضی از حوادث در زمان مجاهدین و ویرانی کابل (1) شماره 979
- 120- تفکیک وقوع بعضی از حوادث در زمان مجاهدین و ویرانی کابل (2) شماره 980
- 121- استاد عطا محمد نور شماره 980
- 122- تفکیک وقوع بعضی از حوادث در زمان مجاهدین و ویرانی کابل (3) شماره 981
- 123- انجمن دوکتوران افغانی بیست و پنج ساله شد شماره 982
- 124- تفکیک وقوع بعضی از حوادث در زمان مجاهدین و ویرانی کابل (قسمت سوم) شماره 983
- 125- تفکیک وقوع بعضی از حوادث در زمان مجاهدین و ویرانی کابل (قسمت چهارم) شماره 985
- 126- تفکیک وقوع بعضی از حوادث در زمان مجاهدین و ویرانی کابل (قسمت پنجم) شماره 986
- 127- تفکیک وقوع بعضی از حوادث در زمان مجاهدین و ویرانی کابل (قسمت ششم) شماره 987
- 128- تفکیک وقوع بعضی از حوادث در زمان مجاهدین و ویرانی کابل (7) شماره 988
- 129- تفکیک وقوع بعضی از حوادث در زمان مجاهدین و ویرانی کابل (8) شماره 989
- 130- تفکیک وقوع بعضی از حوادث در زمان مجاهدین و ویرانی کابل (9) شماره 990
- 131- دوست ما هدایت بگراموال جان بحق سپرد شماره 991
- 132- ترجیح منافع شخصی بر منافع ملی مقاله ای چهارم و نتیجه گیری شماره 992
- 133- قهرمان وطن دوست هارون امین از جهان رفت شماره 993

- 134-گرد همائی بنیاد آب (شفلع عیار) موفق بود شماره 994
- 135-زجر و قتل فرخنده داغی گذاشت بر دلم شماره 996
- 136-کدام دوپاسپورته ها؟ شماره 998
- 137-چطور امکان دارد؟؟؟ شماره 1000
- 138-خطاب به آقای سادات شماره 1001
- 139-مرگ یک ظالم بی رحم مسلمان کش بنام محمد عمر شماره 1002
- 140-یک اثر بی نهایت گرانبها از پروفیسور (ایمیریت) داکتر محمد شفیع یونس شماره 1003
- 141-چهاردهمین سالگرد احمد شاه مسعود (1) شماره 1005
- 142-چهاردهمین سالگرد احمد ساه مسعود (2) شماره 1006
- 143-چهاردهمین سالگرد احمد شاه مسعود (3) شماره 1007
- 144-چهاردهمین سالگرد احمد شاه مسعود (4) شماره 1008
- 145-کرزی حامی طالبان رهبر ناکام و خاین ملی باید محاکمه شود شماره 1009
- 146-(بجواب نوشته ای 1006) الحاج امان الملک جلاله سلام (1) شماره 1010
- 147-مرگ نا بهنگام عصیم جان کوشان شماره 1010
- 148-الحاج امان الملک جلاله سلام (2) شماره 1011
- 149-الحاج امان الملک جلاله سلام (3) شماره 1012
- 150-الحاج امان الملک جلاله سلام (4) شماره 1013
- 151-ملاقات با داکتر حمد الله محب (سفیر افغانستان در واشنگتن دی سی) شماره 2014
- 152-بی بی سی فتنه انگیزی را توقف ده شماره 2015
- 153-از تهاجم بر چراگاه های هزاره جات حمایت نکنید شماره 1018
- 154-امید هفته نامه ای مردم افغانستان به سال بیست و پنجم راه پیمائی دارد شماره 1019
- 155-سانحه ای دلخراش اورلاندو شماره 1020
- 156-روزه مضر نیست بلکه برای صحت مفید است (1) شماره 1021
- 157-روزه مضر نیست بلکه برای صحت مفید است (2) شماره 1022
- 158-کمیتة ای عدلی و قضائی مسؤولیت عظیم دارد شماره 1023
- 159-حادثه ای دلخراش حریق بلند منزل در کوته ای سنگی شماره 1024
- 160-در پانزدهمین سالگرد شهادت احمد شاه مسعود شماره 1026
- 161-صحبت با دوستان امید - الوداع امید چاپی شماره 1027
- 162-دلایل عدم موفقیت هیلری کلنتن شماره 1028
- 163-خطابه ای دونالد ترمپ چهل و پنجمین رئیس جمهور امریکا در محفل شروع رسمی کارش شماره 1029
- 164- میگفتم ما همه افغان هستیم ( نظر به درخواست و طنداران در ویب سایت خراسان زمین نیز به طبع رسیده است) شماره 1030
- 165-سخنرانی احمد بهزاد، سفیر عدالت خواهی و برابری جنبش روشنائی در امریکا شماره 1031
- 166-امید ما بیست و شش ساله شد شماره 1032
- 167-تبصره ای بر سخنرانی تاریخی وکیل احمد بهزاد شماره 1032
- 168-انجنیر (؟) گلبدین پسر خوانده ای پاکستان به کابل ویران کرده اش رسید شماره 1033

- 169- دوست داران قانون اساسی افغانستان شهید شدند شماره 1034
- 170- تجلیل از شخصیت علمی پروفیسور عبد الواسع لطیفی که محترم فاروق مایل بر سخنرانی من تبصره کرده است در شماره 1035
- 171- رئیس جمهور مزور شماره 1035
- 172- در محفل قدر دانی از خدمات فرهنگی پروفیسور داکتر عبد الواسع لطیفی شماره 1036
- 173- ترجمه ای متن کامل سخنرانی پرزیدنت دونالد ترمپ و ستراتیژی جدید امریکا در باره ای افغانستان شماره 1037
- 174- دیالکتیک افغانستانی شماره 1038
- 175- در باره ای واکسین انفلوئنزا شماره 1039
- 176- آیا اخلاق ها ناپدید میشوند ( و بزبان انگلیسی در سایت خراسان زمین) شماره 1040
- 177- به پیش بسوی دبکتاتوری شماره 1041
- 178- اخلاق طبابت در افغانستان تأسف آور است شماره 1042
- 179- بهتر است غنی احمد زی استعفا کند شماره 1043
- 180- احتجاج جسورانه ای شاگردان در فلوریدا امریکا را تکان داد شماره 1044
- 181- کمیریدج انالیتیکا شماره 1045
- 182- کاش داکتر حیدر یک طرفه نمی بود شماره 1046
- 183- از تهاجم غیر قانونی چراگاه ها در هزاره جات حمایت نکنید ( نظر بحالت زار هزاره جات تکراراً نشر شد) شماره 1047
- 184- توطئه های قرن بیست ویک که میخوانند موفق شوند، آماده ای هرچیز باشید! شماره 1048
- 185- توطئه گران روسی و انتخابات 2016 امریکا شماره 1049
- 186- وفاق ملی در پرتو عدالت اجتماعی شماره 1050
- 187- لحظه ای با جناب داکتر وهاب هادی شماره 1051
- 188- گریه ای طفلک جنرال رازق بر جسد بی روح پدرش شماره 1052
- 189- شهزاده ولیعهد عربستان سعودی شماره 1053
- 190- سکندر مقدونی ظالم کبیر شماره 1054
- 191- پاکستان و تقاضای خصمانه اش شماره 1055
- 192- معرفی کتاب "شناسایی با اخلاق طبابت" تبصره ای پروفیسور لطیفی (نا مکمل) شماره 1056
- 193- پته خزانه یا بده خزانه شماره 1057
- 194- لحظه ای با محترم سید شفیع عیار شماره 1058
- 195- بی قانونی در مهد قانونگذاری، فحشا در ارگ و جاسوس در سنا شماره 1059
- 196- رحمانی رئیس مجلس نمایندگان انتخاب شد شماره 1060
- 197- ترمپ و برداشتن افغانستان از روی زمین شماره 1061
- 198- شهداء زنده ای جاودان اند شماره 1062
- 199- مشابهت اوضاع سیاسی قرن 19 و 20 (21) ویتنام با افغانستان، قسمت اول شماره 1063
- 200- مشابهت اوضاع سیاسی قرن 19 و 20 (21) ویتنام با افغانستان، قسمت دوم شماره 1064
- 201- مشابهت اوضاع سیاسی قرن 19 و 20 (21) ویتنام با افغانستان، قسمت سوم شماره 1065
- 202- مشابهت اوضاع سیاسی قرن 19 و 20 (21) ویتنام با افغانستان، قسمت چهارم شماره 1066

- 203- مشابهت اوضاع سیاسی قرن 19 و 20 (21) و یتنام با افغانستان، قسمت پنجم و آخر 1067
- 204- گفتار معروف و ارزنده ای احمد شاه مسعود شماره 1068
- 205- موافقت نامه برای آوردن صلح در افغانستان شماره 1069
- 206- پندی از خطابه ای مشهور طارق بن زیاد شماره 1070
- 207- امریکا با وجود دغلكاری كرزى چرا به او اعتماد كرد 1071
- 208- چرا مردم افغانستان به نوكران انگريز و امريكا، همكاران ISI, CIA و دشمنان حان و مال شان اجازه ای حكومتدار داده اند؟ شماره 1072 (درسایت آریایی نیز به چای رسیده است).
- 209- مضامین تصمیم یک جنرال، قسمت سوم ترجیح منافع ملی بر منافع شخصی، شف شف نی شفتالو، عقل و منطق كرزى از بدتر به بدترین ارتقا یافته است و ملاقات با ریچارد مك كینزی؛ تا هنوز پیدا نشده اند.

### نوشته ها بزبان انگلیسی:

- Ramadan and Health, July 2011, Ramadan 1432: ISBN No. 978-1-4507-8768-0-210
- Fracture-Dislocation of Manubriosternal Joint (New Type): An Unusual Complication-211  
of Seizures, J Trauma, 1987, Vol.27 No. 1:91-93.
- Dastgeer G.M MD, Ebadi Del MSc, Assessing Physicians' Competence: Academic .Med -212  
(letter), Vol.86, Ni.10:1194
- Sterile Surgical Gloving of Patients for Emergent and Ambulatory Operation Upon the -213  
Finger (new Method), Surgery, Gynecology & Obstetrics, June, 1990, Vol. 170: 546-548.
- Unusual Case of Hyper-Salivation in a Psychiatric Patient: Drooling Caused by (habitual) -214  
Swallowing Denture; Ann. Emer. Med, December 1985
- Sebaceous Cyst Excision with Minimal Surgery (letter); Am. Fam. Med:1991, Vol. 43: -215  
1959-1960
- We thought we were all Afghans @ Khorasan Zameen Web, March 20, 2018-216
- Are The Ethics Fading Away? @ Khorasan Zameen Web ,November 19, 2017-217
- A technique for Ambulatory Finger, Nail, and Soft Tissue Surgery, Vth International -218  
Congress on Hand Surgery, Paris, France, May 25-29,1992: page 19
- The Effective and Cost -effective Technique for finger Surgery; First European Congress -219  
on Ambulatory Surgery, Brussels, Belgium, 8-9 March 1991: page P17
- Infection Control Manual (as chairperson of Hospital Infection Control Committee), -220  
February 1982
- Design of a New Department, a computer Program, Springfield Community College -221  
December 1984
- Ganglion, Winner British Medical Association Award for Junior Doctors in Swansea, -222  
Wales, UK, Jan. 1972



## مآخذ:

- 1- عشقوری، مهتم نثار احمد نوری، جلد اول ناشر تاج محل کمپنی، حمل 1367 شمسی هجری
- 2- داکتر سیف الرحمان صمدی، رهنمود هایی از اسلام، امید، 984 سال 2014
- 3- دیفید کتبرتسن: cathbertson DP, The disturbances of metabolism produced by bone and non-bone injury with notes on certain abnormal condition of bone. Biochem.j. 1244:24;1930
- 4- جراحی Baily & Love's, Short Practice of Surgery, 26<sup>th</sup> Edition; 502: 2013
- 5- مور: 1959 Moore FD. Metabolic Care of the Surgical Patient : PA Philadelphia WB Saunders
- 6- پروفیسور داکتر حیدر داور، هفته نامه امید 942 جنوری 2013
- 7- عبد الحی مومن، تاریخچه طبابت و فارمسی و سیر تکاملی آن در افغانستان، صفحه 246 و 251 از نشرات اکادمی علوم، 1384
- 8- ابن سینا، سال سوم، شماره دوم، اکتوبر 1995
- 9- لانست: Lancet, 1976; 2(7980): 269-271
- 10- کاکر: <http://www.ncbi.nlm.nih.gov/pmc/articles/PMC2905904/8>
- 11- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، صفحه 763 چاپ دوم
- 12- لودویک آدمک: 1975: 214 Adamac, Who's Who of Afghanistan
- 13- محمد ابراهیم عقیفی، پیغام جاودان، مهتم نصرین مهرین به همکاری فریده ابوی ناشر شاهنامه، هالند سال 1392 ش، فروری 2014
- 14- داکتر عبد الرحمن زمانی، باز نگری دوره امانی و توطئه خای انگلیس، صفحه 91-98 ناشر مسکا زمستان 1391 خورشیدی / 2013 میلادی.
- 15- داکتر عبد الرحمن زمانی، جنگ استرداد استقلال افغانستان، جبهه فراموش شده چترال و کنر جبهه چهارم صفحه 195، 5 پشاور 2007 م 1386 ش.
- 16- رنکارنک: مصاحبه با جنرال عبد اللطیف پوپل (کمیدان)، شنبه 25 مرداد (اسد) شال 1393 ش
- 17- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، مهتم حشمت خلیل غبار، جلد دوم صفحه 32 ناشر امریم سپیدی، هرنند، ویرجینیا، جون 1999 م.
- 18- خلیل الله خلیلی، دیوان، صفحه 149، چاپ و صحافی جامی، چاپ اول 1378
- 19- مرحوم واحدی هفته نامه امید شماره 881
- 20- مرحوم صمد علیخان هفته نامه امید شماره 893
- 21- پروفیسور لطیفی، معرفی کتاب پوهاند ابراهیم عظیم؛ هفته نامه ای امید شماره 858، 2009
- 22- مرحوم ابراهیم عظیم، هفته نامه ای امید شماره 815 سال 2008
- 23- عبد الحلیم کریم، مومنی، صفحه 260
- 24- ابن سینا، سال چهارم، شماره اول، مارچ 1996
- 25- میر محمد امین قربت، گلشن زیبای اشعار، صفحه 372 کابل 1370 شمسی. به اهتمام محمد امین متین اندخوئی و ناشر حاجی عبد الجلیل رشید زاده.
- 26- غبار، حشمت خلیل غبار؛ افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم صفحه 147 سال 1999
- 27- پروفیسور داکتر اسعد احسان غبار، مجکوعه ای خاطرات؛ هفته نامه ای امید شماره 974، 2014
- 28- دوکتوران برای افغانستان، خلص سوانح پوهاند داکتر محمد افضل انور
- 29- سگرت [www.cdc.gov/tobacco/data\\_statistics/fact\\_sheets/health\\_effects/effects\\_cig\\_smoking](http://www.cdc.gov/tobacco/data_statistics/fact_sheets/health_effects/effects_cig_smoking)

- 30- دیوان رحمان بابا، یونیورسیتی بوک ایجنسی، خیبر بازار پشاور، صفحه 19
- 31- برنده [http://www.who.int/governance/awards/shosha/shosha\\_winners/en](http://www.who.int/governance/awards/shosha/shosha_winners/en)
- 32- شووشا <http://www.who.int/governance/awards/shoush/en>
- 33- حبیب دل، فارمکولوژی سریری، چاپ مطبوعه تحصیلات عالی و مسلکی، 1361
- 34- پوهاند داکتر عبدالباقی باهر؛ معلومات از دخترش مریم جان از کانادا
- 35- مرحوم صمد جان سراج؛ هفته نامه ای امید شماره 732، سال 2006
- 36- آدمک Adamec L W., Who is Who in Afghanistan; 316:1975
- 37- میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول قسمت دوم صفحه 720
- 38- جوهات، هفته نامه امید شماره 717
- 39- پوهاند داکتر حسین نصرت؛ هفته نامه ای امید شماره 663 سال 2005
- 40- داکتر ناصر اوریا، سوانح پوهاند داکتر عبدالحمید رحیمی سایت دوکتوران برای افغانستان
- 41- مولوی محمد امین قربت، گلشن زیبای اشعار، رباعیات صفحه 336
- 42- مرحوم رجبعلی طاهری هفته نامه ای امید شماره 815 سال 2008
- 43- مومنی، کرام الدین کاکر، صفحه 205
- 44- جراحی 2013: 502 & 444; Baily & Love's Short Practice of Surgery, 26<sup>th</sup> Ed.
- 45- پوهاند رحمت 21-815; J N Norman, A Rahmat, G Smith, J Nutr. 1975;
- 46- پوهاند رحمت (4) 61; A Rahmat, J N Norman, G Smith, Br. J. Surg 1974;
- 271-3
- 47- داکتر غلام محمد دستگیر، د صدری ناروغیو مختصره جراحی، چاپ مطبوعه فرانکلن، 1967
- 48- پوهیالی دوکتور غلام محمد دستگیر، تداوی توبرکلوز فقرات، نمبر مسلسل 223 طبع گستنتر نشرات طب، 1346 (1967).
- 49- <http://www.prweb.com/releases/faxitron/wedge/prweb10411548.htm>
- 50- حمید هادی، هفته نامه امید شماره 813، صفحه سوم، 2008
- 51- قدرت الله مجددی 47:1993; The Afghanistan Study J;
- 52- دستگیر 48-43; ibid, 1993;
- 53- پانکوست Pancoast HK, Importance of Careful Roentgen – ray
- Investigation of Special Chest Tumors, JAMA 83; 1427:1924
- 54- رابرت شا RR Shaw, Paulson DL Kee JL, Treatment of the Superior
- Sulcus Tumor By Radiation Followed by Resection, Ann Surg 1961; 154:29-40
- 55- پالسن Paulson DL, Carcinoma in the Superior Pulmonary Sulcus
- J Thoacic. Cardiovasc Surg 70; 1095: 1975
- 56- ابراهیم خلیل، کلیات، صفحه ع 224 خ 4، 1347 ش، 1388 ق، دولتی مطبوعه.

## یاد داشت

محصلان عزیز طب و دوکتوران جوان: درین نبشته تا حد امکان و قدرت بشری کوشیده ام تا حقایق را با شما در میان گزارم که بتوانید از آن در حیات مسلکی و اجتماعی تان استفاده نمائید، اما به هیچوجه ادعا کرده نمیتوانم که مکمل باشد. فلذا از خوانندگان گرامی و هم مسلکان عزیزمتمنی ام تا اگر درزمینه معلومات بیشتر در باره استادان با فوتو ها و مدارک داشته باشند به آدرس ذیل بتماس آمده بر من منت گزارند تا در چاپ های آینده از آنها استفاده شود:

[dastageer2008@hotmail.com](mailto:dastageer2008@hotmail.com)

# History of Medicine of Afghanistan

From Zoroast to nowadays

With

Ethics and Surgical Ethics

First Part

**Remembrance  
of My Medical Studentship  
in Kabul Medical School**

Research and Editing

**Ghulam Mohammad Dastgeer**

MD<sub>(AFG)</sub>., LRCP<sub>(Lond)</sub>., MRCS<sub>(Engl)</sub>., FRCS<sub>(Edin)</sub>., ABUCM

Diplomate: American Board of Urgent Care Medicine

September 2020

***Remembrance of My Medical Studentship in Kabul Medical School***

*(Now Kabul Medical University)*

**By: Ghulam M. Dastgeer MD., FRCSEd., (Retired)**

Edition: *September `2020*

Publisher: *Shahmama*

Design of Pages & Cover: *Dr. Dastgeer*

Subject: ***Remembrance of Medical Studentship***

ISBN:

©worldwide Dr.Dastgeer

[www.shahmama.com](http://www.shahmama.com)

[info@shamama.com](mailto:info@shamama.com)

